

فصلنامه سیاست

(علمی-تخصصی)

شماره مجوز: ۱۹۹۸۹

سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۹۴

ساختارگرایی و مساله‌ی معنا در علوم انسانی
علی اردستانی

اتحادیه‌ی اروپا و بحران مالی: روندها و چشم‌انداز
سیدحسن میرفخرائی

راهبردها و راهکارهای «پارادایم‌سازی شهری» جهت برون‌رفت از مناقشه پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران
حبیب رضازاده، شهاب دلیلی

مولفه‌های تاثیرگذار بر رویکرد اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران در دولت دهم
مجید نجات‌پور، عبادالله آذرگون، محمد یوسفی جویباری

هدف‌مندی‌سازی یارانه‌ها و تأثیر آن بر طبقه متوسط جدید؛ «مطالعه‌ای جامعه‌شناختی»
فریبا مسعودی

نقش صنایع کوچک در توسعه اقتصادی ترکیه
منیر حضوری

بررسی قدرت نرم در سیاست بین‌الملل با تکیه بر سیاست نرم‌افزارانه‌ی آمریکا در افغانستان
محمود باهوش فاردقی



دانشگاه تربیت مدرس
دانشکده علوم انسانی



Tarbiat Modares University
Faculty of Humanities

سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۹۴

فصلنامه سیاست

۵

The Journal of Politics

A scientific-specialized review

Vol.2, No.5, Spring 2015

license number:19989

Structuralism and the Meaning in Humanities
Ali Ardestani

European Union and the Financial Crisis: Trends and Prospects
Seyd Hasan Mirfakhraei

Strategies and Solutions of "Urban Paradyplmasy" to Solve the Islamic Republic of Iran's Nuclear Dispute
Habib Rezazadeh, Shahab Dalili

Effective Factors on the European Union Approach Towards Islamic Republic of Iran During the Tenth Government
Majid Nejatpoor, Ebadolah Azaegoon, Mohamad Yoosefi Jooybari

Targeting Subsidies and Their Impact on the New Middle Class: "Sociological Study"
Fariba Masuodi

The Role of Small Industries on the Economic Development of Turkey
Monir Hozouri

Survey of Soft Power in International Politics, With an Emphasis on Soft Policy of America in Afghanistan
Mahmood Bahoosh



صاحب امتیاز: انجمن علمی-دانشجویی علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
مدیر مسئول: حبیب رضازاده، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
سر دبیر: هادی طلوعی، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
مدیر داخلی: شهاب دلیلی، دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی



**فصلنامه
سیاست**
(علمی - تخصصی)

سال دوم . شماره پنجم . بهار 1394

هئیت تحریریه

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران	وحید اسدزاده
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس	محمد باوبر
دانشجوی دکتری مطالعات اروپا دانشگاه تهران	مهدی پارسیایی
دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران	امین پرتو
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس	محمود پسندیده
هئیت علمی و دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران	محمدجعفر جوادی ارجمند
هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد	احمد جوانشیری
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس	هادی جهرمی
دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران	منیر حضوری
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی	ایوب حیدری
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران	افسانه خسروی
دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران	مهدی داوودی
دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران	محسن رنجبر
دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران	هادی زرگری
دکترای جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران	سلیمان صادقی‌زاده
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی	سجاد صداقت
دکترای علوم سیاسی دانشگاه اصفهان و مدرس دانشگاه آیت‌الله بروجردی	شهریار فرجی
دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی	قادر کیانی
دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی	مجید نجات‌پور
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران	لیلا موسوی
دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس	امیر حسین وزیریان

ویراستار: آرزو مابلی

صفحه آرا: یاسر استادحسین

نشانی پستی: تهران، خیابان جلال آل‌احمد، دانشگاه تربیت مدرس،

دانشکده علوم انسانی، طبقه همکف،

دفتر گروه علوم سیاسی

پست الکترونیکی: Politic.association@gmail.com

قیمت: 7000 تومان

این مجله در پایگاه مجلات تخصصی نورمگز به نشانی www.noormags.ir نمایه می‌شود.

؛ راهنمای تدوین مقاله ؛

برای محفوظ ماندن جایگاه علمی این مجله و کسب امتیاز جهت ارتقای جایگاه فصلنامه، فقط مقاله‌هایی پذیرفته می‌شوند که افزون بر داشتن محتوای علمی به تشخیص داوران، با رعایت ضابطه‌های شکلی زیر نوشته شده باشند.

الف - ضابطه‌های نویسنده

1. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد. (به فارسی و انگلیسی)
2. میزان تحصیلات و رتبه علمی و دانشگاه نویسنده (گان) مشخص شود. (به فارسی و انگلیسی)
3. ایمیل نوشته شود.
4. نام دانشگاه و شهر آن نوشته شود.
5. نشانی، کدپستی و شماره تلفن نوشته شود.

ب - ضابطه‌های مقاله

1. مقاله بین 20 تا 25 صفحه باشد.
2. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد. (به فارسی و انگلیسی)
3. مقاله پیش‌تر جایی چاپ نشده یا برای چاپ به‌جایی فرستاده نشده باشد.
4. مقاله با قلم B Nazanin و قلم 14 در محیط Word تایپ شده باشد.
5. چکیده مقاله حداقل 100 و حداکثر 150 کلمه نوشته شود.
6. واژه‌های کلیدی حداقل 5 و حداکثر 10 واژه آورده شود.
7. معادل انگلیسی واژگان تخصصی و معادل انگلیسی نام اشخاص به‌صورت پاورقی در پایین صفحه نوشته شود.
8. مقالات رد شده عودت داده نمی‌شوند.

پ - ضابطه‌های استناد

1. این مجله از روش استناد «درون متنی» پیروی می‌کند، و کافی است منابع، پس از نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم، فقط با آوردن (1) نام خانوادگی نویسنده اثر، (2) سال انتشار اثر، (3) شماره صفحه مورد استفاده، و هر سه داخل پرانتز معرفی شوند؛ نمونه: (عنايت، 1349: 25)
2. در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، نوشته‌ها مشخص می‌شوند. نمونه: (عنايت، 1349 (الف: 14)، (عنايت، 1349 (ب: 150)
3. منابع مورد استفاده، در پایان مقاله، به ترتیب الفبایی، نام خانوادگی نویسنده، (و اگر یک اثر چند نویسنده داشته باشد، ترتیب الفبایی نویسنده اول)، تنظیم و معرفی می‌شوند.
4. ترتیب نوشتن کتاب منبع در کتاب‌نامه چنین است:
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار کتاب) عنوان کتاب، نام مترجم، تعداد جلد‌ها، شماره چاپ، محل نشر کتاب: نام ناشر.
5. ترتیب نوشتن مقاله منبع در کتاب‌نامه چنین است:
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار مجله) عنوان مقاله در داخل گیومه، نام مترجم، نام مجله، دوره مجله، صفحات اول تا آخر مقاله در مجله.
6. منابع به زبان خارجی نیز، با ترتیب بالا آورده می‌شوند.

فهرست مطالب

- 5 ساختارگرایی و مساله‌ی معنا در علوم انسانی
علی اردستانی
- 19 اتحادیه‌ی اروپا و بحران مالی: روندها و چشم‌انداز
سیدحسن میرفخرائی
- راهبردها و راهکارهای «پارادایلماسی شهری» جهت برون‌رفت از مناقشه پرونده
41 هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران
حبیب رضازاده، شهاب دلیلی
- مولفه‌های تاثیرگذار بر رویکرد اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران در دولت
55 دهم
مجید نجات‌پور، عبادالله آذرگون، محمد یوسفی جویباری
- 71 هدفمندسازی یارانه‌ها و تأثیر آن بر طبقه متوسط جدید؛ مطالعه‌ای جامعه‌شناختی ...
فریبا مسعودی
- 89 نقش صنایع کوچک در توسعه اقتصادی ترکیه
منیر حضوری
- بررسی قدرت نرم در سیاست بین‌الملل با تکیه بر سیاست نرم‌افزارانه‌ی آمریکا در
99 افغانستان
محمود باهوش فاردقی

ساختارگرایی و مساله‌ی معنا در علوم انسانی

علی اردستانی*

استادیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان

چکیده

شاید یکی از مهم‌ترین پرسش‌های پیش‌روی متفکران علوم انسانی - به‌ویژه علوم اجتماعی- در سده‌ی گذشته به‌مساله‌ی معنا و رابطه‌ی آن با ساختار مربوط می‌شود: وقتی ما با گزاره‌ای، جمله‌ای یا گفتاری در یک متن یا گفتگمانی اجتماعی روبه‌رو می‌شویم، آن چه معنایی می‌دهد یا می‌تواند داشته باشد؟ رابطه ساختار با معنا چیست؟ آیا امکان رسیدن به‌معنای نهایی وجود دارد؟ در این میان، هر یک از نحله‌های فکری مختلف به فراخور حال خود به بحث پرداخته‌اند. هرمنوتیسین‌ها، پدیدارشناسان، اگزیستانسیالیست‌ها، پوزیتیویست‌ها، پست‌مدرن‌ها و جز آن. با این‌حال، شاید مکتبی که بیش از همه در این زمینه به تعمق و تأمل پرداخته است، ساختارگرایی باشد. این مکتب با تلاش برای فهم و تعیین ساختار نهایی کوشید معنا را در چارچوبی غیر تاریخی قرار نماید. مقاله‌ی حاضر می‌کوشد با تمرکز بر مفاهیم اصلی این مکتب فکری، به بررسی انتقادی رویکرد این مکتب به مساله‌ی معنا بپردازد و نشان دهد که ساختارگرایی در مقام یک روش تا چه حد توانسته است پاسخگوی معضلات روشی موجود در علوم انسانی باشد.

کلید واژه‌ها

معنا، شکل، ساختار، ساختارگرایی، زبان، فرمالیسم.

در بررسی ساختارگرایی¹ مشکلات متعددی وجود دارد. برای مثال، چنانچه ساختارگرایی را روش علمی بررسی مناسبات درونی عناصر سازنده‌ی یک شکل به‌شمار آوریم، آن‌گاه این آیین عمری طولانی خواهد یافت و پیشینه‌اش گسترده‌های گوناگون علوم طبیعی و علوم انسانی را در بر خواهد گرفت. شرح تاریخی ساختارگرایی در این حالت، گونه‌ای «خواندن تاریخ علم» خواهد شد. با این حال، اگر این آیین را نه روش علمی، بلکه نظریه‌ای درباره‌ی شکل یا ساختار بشناسیم، آن‌گاه سرگذشت زندگیش کوتاه خواهد شد و برای یافتن پایه‌گذارانش از نیمه‌ی دوم سده نوزدهم دورتر نخواهیم رفت. در شناخت تاریخی «ساختارگرایی ادبی» نیز با چنین مشکلی روبه‌رو هستیم (بنگرید به: Barry, 2002: 39-60) اگر آن‌را روش بررسی و تجزیه و تحلیل متون هنری به‌شمار آوریم، قدیمی‌ترین و - از یک‌نظر مهم‌ترین - سند کتاب پوئیک [فن شعر بنا به ترجمه‌ی زرین کوب و نظریه‌ی ادبی بنا به ترجمه‌ی بابک احمدی (احمدی، 1375 «الف»، ج 2: 209)] ارسطو خواهد بود و اگر آن‌را نظریه‌ای خاص بدانیم، آن‌گاه باید آغاز زندگیش را در سرآغاز سده‌ی بیستم جست‌وجو کنیم. بنا به دلیل دوم، از دیدگاه تاریخی دستاوردهای ساختارگرایی در زمینه‌ی سخن هنری را به دو بخش تقسیم می‌کنند:

- 1- مباحثی که در نخستین نیمه‌ی سده‌ی بیستم شکل گرفت و قلب آن‌را آثار فرمالیست‌های روسی و مهم‌ترین نکته مورد بحث آن‌را شکل اثر هنری تشکیل می‌داد.
- 2- مباحثی که از دهه‌ی 1950، بیشتر در فرانسه، به‌گونه‌ای منظم و دقیق ارائه شد و به‌روشی تازه در بررسی متون دست یافت که رولان بارت آن‌را «بررسی ساختاری متن» نامیده است. بدون تردید، این روش تقسیم‌بندی تاریخی خالی از فایده نیست و نتایج سودمندی داشته است. به‌ویژه که نقش مهم پیشروان ساختارگرایی (به‌ویژه فرمالیست‌های روسی، موکروفسکی، پروپ، یولس، باختین و اپیتز) را در دست‌یابی به روش تجزیه و تحلیل ساختاری از نظر دور نمی‌دارد و از سوی دیگر بر اهمیت شکل در مباحث جدید تاکید می‌کند.

به هر ترتیب، روش بررسی ساختاری متون و سخن هنری به مکتب اندیشمندان‌های استوار می‌باشد که با عنوان کلی «ساختارگرایی» مشهور شده است. این مکتب براساس گونه‌ای هم‌زمانی مباحث شکل گرفت که به‌گونه‌ای شگفت‌آور به «تقسیم طبیعی کار» همانند است: گروهی از استادان نظام آموزش دانشگاهی فرانسه، در شاخه‌های گوناگون دانش به اهمیت شکل، همچون «مجموعه‌ای از مناسبات درونی عناصر ساختار» پی بردند و در نوشته‌ها و درس‌هایشان آن‌را مدام دقیق‌تر بیان کردند. کلود لوی اشتراوس، در انسان‌شناسی و مردم‌شناسی، میشل فوکو در دیسکورس فلسفی و فلسفه علم، ژاک لاکان در روان‌کاوی و رولان بارت در دیسکورس ادبی، مبانی ساختارگرایی را پایه گذاشتند. از همین‌رو، این چهار تن به‌عنوان «پیشروان ساختارگرایی فرانسوی» مشهور شده‌اند، اما باید دانست که در هر یک از این شاخه‌ها شمار زیادی از اندیشمندان و استادان کار کرده‌اند و بدون فعالیت فکری آنان، مکتب ساختارگرایی ارج و منزلت امروزش را به‌دست نمی‌آورد. اگرچه چهره‌هایی مانند بارت، تودورف، ژان کریستوا و اِکو از بقیه شناخته شده‌تراند، اما بررسی تاریخی جامع‌تر باید محصول کار کسانی مانند میکال ریفاتر، کریستیان متر، ژول گیتی، ژان ریکاردو، ژان تیردو، ژان لویی اودین و بسیاری دیگر را نیز در بر بگیرد (برای آگاهی بیشتر ر.ک به: احمدی، 1375 «الف»، ج 1: 181-182, Deleuze, 192-170: 2002) این متفکران با تمرکز بر ساختار زبان و بررسی وجوه مختلف آن توانستند تاثیر آن‌را در ساخت و

¹ Structuralism

شکل‌گیری معنا توضیح دهند. بنابراین، مقاله حاضر می‌کوشد با تمرکز بر فرایند تکوین و شکل‌گیری ساختارگرایی به نسبت و رابطه‌ی این مکتب فکری با مساله‌ی معنا بپردازد.

الف: بنیادهای ساختارگرایی

از چه زمانی ساختارگرایی به تدریج رشد نمود و پدیدار گردید؟ به نظر می‌رسد این مکتب فکری از زمانی سر برآورد که زبان به مشغله‌ی وسوسه‌آمیز روشن‌فکران تبدیل شد و پرداختن به زبان نیز به‌نوبه‌ی خود ناشی از این واقعیت بود که در اواخر سده‌ی نوزدهم و در سده‌ی بیستم احساس می‌شد که زبان در اروپای غربی در آستانه‌ی بحرانی عمیق قرار دارد. در یک جامعه‌ی صنعتی که گفتار صرفاً به ابزاری در خدمت علم، تجارت، تبلیغات و دیوان‌سالاری تبدیل شده بود، چگونه کسی می‌توانست دست به قلم ببرد؟ وانگهی با توجه به اشباع عامه‌ی کتابخوان از فرهنگ «انبوه» سودجویانه و تخریب کننده، برای کدام مخاطب باید نوشته می‌شد؟ آیا ما دیگر می‌توانستیم در اعتماد عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان سده‌ی نوزدهم سهیم باشیم که در آن زمان خود را به جهان قلاب کرده بود؟ بدون وجود نوعی چارچوب باور جمعی در میان مخاطبان، نوشتن چگونه امکان‌پذیر می‌شد و در کوران ایدئولوژیکی سده‌ی بیستم چگونه امکان داشت چنین چارچوب مشترکی را بار دیگر پدید آورد؟

پرسش‌هایی از این قبیل باعث شد که مساله‌ی زبان بدین‌گونه هیجان‌انگیز مطرح شود. مکاتب فرمالیسم، فوتوریسم و ساختارگرایی همراه با جنبه‌هایی از قبیل آشنایی‌زدایی و نوسازی واژه، بازگرداندن غنای به یغما رفته‌ی زبان به زبان از خود بیگانه، جملگی از جهات مختلف پاسخی به این مشکل تاریخی بودند (ایگلتون، 1368: 3-192). در واقع، ساختارگرایی بر این اصل سوسوری بنا شد که زبان چونان دستگاه نشانه‌ها باید به‌گونه‌ای هم‌زمان¹، یعنی در محدوده‌ی زمانی واحد، پژوهیده شود (نیوتون، بی‌تا: 53) سوسور در کتاب معروف خود به نام «دوره زبان‌شناسی عمومی»² (1915) به طرح نکات اصلی بحث خود می‌پردازد. این کتاب در شکل‌گیری نظریه ادبی معاصر تأثیری عمیق داشته است؛ در این‌جا ما فقط به مواضع اصلی او می‌پردازیم.

سوسور زبان را نظامی از نشانه‌ها می‌دانست که باید به‌روشی «هم‌زمانی» مطالعه شود و نه «در زمانی»³؛ به عبارت دیگر، زبان باید به‌مثابه‌ی نظامی کامل در مقطع معینی از زمان مورد بررسی قرار گیرد و نه در جریان تحول تاریخی آن. هر نشانه‌ای را متشکل از یک «دال»⁴ - تصویر آوایی یا معادل نوشتنی آن - و یک «مدلول»⁵ - مفهوم یا معنی - می‌دانست. سه علامت سیاه C-A-T (گربه) را به‌وجود می‌آورد. رابطه‌ی دال و مدلول رابطه‌ای دلبخواهی است؛ هیچ دلیلی وجود ندارد که این سه علامت باید به‌معنی گربه باشند؛ مگر قراردادهای فرهنگی و تاریخی. برای روشن شدن مطلب می‌توان آن را با (sa)chat در فرانسه مقایسه کرد. بنابراین، رابطه‌ی میان کل نشانه و آن‌چه نشانه به آن ارجاع می‌شود (چیزی که سوسور آن را «مصدق»⁶ می‌نامد)؛ یعنی، همان موجود چهارپایه و پای پشمالوی واقعی) نیز دلبخواهی است. هر نشانه‌ای در درون نظام فقط به‌دلیل تفاوتی که با نشانه‌های دیگر دارد، معنادار است. «گربه» فی‌نفسه معنایی ندارد، بلکه به این دلیل معنادار است که «گرده»، «گرچه» یا «تربه» نیست. تغییرات دال تا جایی که تفاوت خود را با سایر دال‌ها

1 - Synchronically

2- باید توجه داشت که این کتاب بعد از مرگ سوسور جمع‌آوری و تدوین گردید.

3 - Diachronic

4 - Signifier

5 - Signified

6 - Referent

حفظ می‌کند، اهمیتی ندارد. تا هنگامی که این تفاوت برقرار باشد می‌توان آن را با تکیه‌های مختلف متعددی ادا کرد. سوسور می‌گوید، در نظام زبانی فقط تفاوت‌ها وجود دارند؛ معنا پدیده‌ای رمزآمیز نیست که در ذات یک نشانه وجود داشته باشد، بلکه صرفاً نقش نشانه است که حاصل تفاوت داشتن آن نشانه با سایر نشانه‌هاست. سرانجام، سوسور بر این عقیده بود که چنانچه زبان‌شناسی خود را به‌گفتار عملی یا به‌گفته‌ی خود او «پارل»¹ مشغول دارد، به آشفستگی مایوسانه‌ای رسید. سوسور به بررسی آن‌چه که مردم عملاً می‌گفتند، علاقه‌ای نداشت؛ بلکه در پی دستیابی به ساختار عینی نشانه‌هایی بود که در وهله‌ی اول محصول گفتار بود و این ساختار را «لانگ»² می‌نامید. هم‌چنین، سوسور به اشیای واقعی که مردم درباره آنها صحبت نمی‌کردند، نمی‌پرداخت. برای مطالعه‌ی موثر زبان، مصداق‌ها، نشانه‌ها، یعنی چیزهایی که نشانه‌ها عملاً به آنها اشارت داشتند، باید در پرازنز قرار می‌گرفت (ایگلتون، 1368: 4_133).

ب: فرمالیسم و بیان شکل به‌مثابه‌ی ساختار

دیدگاه‌های زبان‌شناختی سوسور فرمالیست‌ها را تحت تاثیر قرار داد. جنبش فرمالیسم روسی که از سال 1914 نخستین نشانه‌هایش آشکار شد، در آخرین سال‌های دهه‌ی 1920 در پی حمله‌های رژیم استالینیستی از هم پاشیده شد. اما در همین فاصله‌ی کوتاه به یکی از مهم‌ترین آیین‌های اندیشه‌گرانه‌ی سده‌ی حاضر تبدیل شد و تاثیر مباحث اصلی و روش کار فرمالیست‌ها هنوز هم بر نظریه‌ی ادبی آشکار است (احمدی، 1375 «الف»، ج 1: 40) عنوان فرمالیسم را نخست ناقدان و مخالفان این جنبش همچون برجسی به آن زدند، گونه‌ای معنای تحقیرآمیز در آن بود که خبر از «توجه افراطی این نویسندگان به شکل می‌داد. اما به‌تدریج این عنوان از سوی هواداران جنبش نیز پذیرفته شد و به‌کار رفت و امروز روشن‌گر توجه آنان به‌معنای ویژه‌ای از شکل اثر هنری است که به‌معنای ساختار نزدیک است. (احمدی، 1375 «الف»، ج 1: 42) در واقع، ساختارگرایی در نقد ادبی با فرمالیسم ادبی رابطه‌ای بسیار نزدیک دارد.

یاکوبسن - که تاثیرش را در فرمالیسم، ساختارگرایی چک و زبان‌شناسی نوین می‌توان ردیابی کرد - مهم‌ترین پیشنهاد در روش بررسی فرمالیست‌ها را در حکمی کوتاه، در مقاله‌ی «شعر جدید روسی» بیان کرده است: «موضوع علم ادبی نه ادبیات، بل ادبی بودن (ادبیت) متون است. آیین‌های رسمی و دانشگاهی نقد ادبی در دهه‌ی 1920 نه تنها در روسیه، بل در اروپای قاره‌ای و کشورهای انگلوساکسون موضوع اصلی پژوهش خود را «بیرون از متن» می‌جستند، یعنی در چشم‌انداز جامعه‌شناختی - تاریخی یا روان‌شناختی. پرسش اصلی برایشان این بود: «چه چیز متن را می‌سازد؟» با این حال، فرمالیست‌های روسی موضوع اصلی و مرکز کار خود را «خود متن» یا به‌عبارت بهتر، «آن‌چه در متن بازتاب یافته» شناختند و هرگونه چشم‌اندازی را خارج از متن مطرح شود، در مرتبه‌ی دوم از اهمیت قرار دادند. پرسش اصلی برای فرمالیست‌ها این بود: «تمایز متن ادبی با هر متن دیگر در چیست؟» یا به‌عبارت دیگر، «ادبیت متن چیست؟» دو منش اصلی کار فرمالیست‌ها را می‌توان چنین خلاصه کرد:

1- تاکید آنان بر گوهر اصلی و ادبی متن بود؛ یعنی خود اثر را در نظر می‌گرفتند و می‌کوشیدند تا اجزای سازنده‌ی دلالت معنایی متن را از شکل و شالوده‌ی آن استنتاج کنند و به‌هدف شناخت آن‌چه در اثر بازتاب یافته است، دست یابند.

2- برای این کار به استقلال پژوهش ادبی تاکید می‌کردند؛ یعنی، صرفاً برای آن نتایج نظری و ادبی اعتبار قائل می‌شدند که از بررسی خود اثر به‌دست آمده باشد و نه از بررسی زمینه‌های تاریخی پیدایش اثر یا از شناخت شخصیت و منش روانی مولف آن (احمدی، 1375 «الف»، ج 1: 43-42).

بنابراین، فرمالیست‌ها متن ادبی را در مرکز توجه قرار دادند و پژوهش‌های علمی، تاریخی، زندگی‌نامه‌ای (بیوگرافیک)، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و خلاصه هر چیز غیر ادبی را در حاشیه‌ی کار راه آنان «ادبیت» معنا کردند و تاریخ ادبی را فراموش پویای «دگرپرسی‌های درونی ادبیات» معرفی کردند. به این موارد باید شگردها و روش‌هایی را افزود که در تحلیل متن به‌کار بستند. آنان شیوه‌های گوناگون بیان را به‌دقت از یکدیگر متمایز کردند. اشکال روایت داستانی را تدقیق، نقش داوری را روشن و پایگان دگرگون شونده‌ی ژانرها را در تاریخ ادبی بیان کردند. (احمدی، 1375 «الف»، ج 1: 44) به‌طور خلاصه، فرمالیسم می‌کوشد نشان دهد که ادبیات را معنای ذاتی یا ماهوی آن بر ساخته است؛ یعنی، ادبیات تقلیدی از واقعیت نیست، بلکه بر ساخته شده از الگوهای نسبی است که در ژانر و اثر خاص معنا دارند (دیویس؛ فینک، 1373: 5).

با این حال، فرمالیست‌ها با همه‌ی دستاوردهایی که داشتند نتوانستند در جامعه‌ی شوروی دوام بیاورند و به‌تدریج از هم پاشیده شدند.² با این حال، نکته‌ای که باید به آن پرداخت، این است که فرمالیسم چگونه به‌وجود آمد و چگونه رو به افول نهاد. اگرچه بررسی مفصل این جنبش خود به دفتر جداگانه‌ای نیاز دارد، اما توقف کوتاهی بر روی آن ضروری می‌باشد.

فرمالیسم همراه با انقلاب اکتبر 1917 ظاهر شد و پس از آن بود که رو به افول نهاد. به‌یک معنا، فرمالیسم به‌رغم گفته‌ی تروتسکی که آن را «نوعی سقط جنین ایده‌آلیستی» که در مورد مسایل هنر اعمال می‌شد، یا به‌عبارت دیگر، آخرین پناهگاه ایده‌آلیسم در کشور ماتریالیسم می‌نامید، خود محصول پریشانی‌ها و آخرین آشفته‌گی‌های زاییده‌ی انقلاب بود.³ درست است که فرمالیسم هیچ جنبه‌ی مشترکی با مارکسیسم ندارد، اما همان‌طور که ویکتور ارلیخ⁴ تذکر می‌دهد، طرد «پروگویی» و علاقه به‌نوعی «فنی‌گری» ادبی بیشتر به شور و شوق صنعتی بعد از انقلاب اکتبر نزدیک است. با این حال، هنگامی که اعتراض و مخالفت در اتحاد جماهیر شوروی بیش از پیش مشروعیت خودش را از دست داد، حمله و فحاشی به فرمالیست‌ها که ناشیانه از خود دفاع می‌کردند، بیش از پیش سبانه شد. آرواف⁵ و گروهی از «جامعه‌شناسان فرمالیست» به ایجاد توافق ناممکنی بین فرمالیسم و مارکسیسم اقدام کردند. اما دیری نگذشت که از سال 1930 به‌بعد دوران ارتداد (اشکلوفسکی) یا نوعی عقب‌نشینی به‌سوی رمان تاریخی، یا دانشمندانه (تینیانوف، آختیاوم) فرا رسید. فرمالیسم بیشتر از همیشه در گفتارهای تبلیغاتی رسمی نوعی ناسزا تلقی می‌شد که در هر زمینه‌ای متوجه‌ی رژیم بود.

1 - Relational Patterns

2- هرچند مقدر نبود که فرمالیسم از بین برود و بمیرد و ما از سال 1955 شاهد رشد مجدد آن هستیم.

3- از این مطلب نباید چنین مستفاد شود که فرمالیسم محصول انقلاب است. در حقیقت، همان‌طور که ژرژ نیوا می‌گوید، فرمالیسم قبل از هر چیزی در عالم ادب نشانه‌ی یک دوران بحران شدید روش‌شناختی است. ادبیات در روسیه پیوسته تابع قید و بند نوعی انتقاد جامعه‌شناختی با رنگی از سیاست و ایدئولوژی بود. از زمان ویساریون بلینسکی (Vissarion Bleniski) و به‌ویژه در دوران پوزیتویسم، منتقد از نویسنده انتظار داشت که حقیقت را بگوید. رابطه‌ی علت و معلولی بین «زندگی» و «ادبیات» یک اصل لایتغیر بود و اخلاق‌گرایی پاک‌دینانه‌ی تولستوی نیز این حالت روحی را تقویت کرده بود. این یوغ نخستین بار به‌دست سمبولیست‌ها متزلزل شد. این نسل گذشته از این‌که رابطه‌ی هنر را با واقعیات روحی و ماورا طبیعی به‌میان کشید، کوشید که رمز زبان شاعرانه را که ابزار دستیابی به سمبول‌ها است، را کشف کند... عملاً اگر انقلاب روش‌شناختی سمبولیست‌ها نبود، فرمالیست‌ها نمی‌توانستند به‌چنین انقلابی دست پیدا کنند (ر.ک به: نیوا، 1373: 20-19).

4 - Victor Erlihkh

5 - Arvatov

هم‌چنین، در سال 1930 مبلغ رسمی رژیم، آنان را به «خراب‌کاری جنایت‌کارانه‌ی ایدئولوژیک» متهم نمود. (نیوا، 1373: 17-18) لذا فرمالیسم در روسیه رو به افول نهاد. اما با تاسیس حلقه‌ی زبان‌شناسی پراگ در 1926 توسط رومن یاکوبسن، فرمالیسم نبرد و همان‌طور که در بالا ذکر آن رفت، مجدداً در دهه‌ی 1950 شکوفا شد. (برای آگاهی بیشتر در مورد فرمالیسم روسی بنگرید به: سلدون؛ ویدوسون، 1377: 66-44؛ Gorman, 1992: 554-76) با این‌حال، پرسشی که در اینجا وجود دارد این است که چرا و چگونه یک مکتب نقد ادبی می‌تواند سی سال پس از مرگ خشونت‌آمیزش دوباره سر از خاک بلند کند؟

یکی از علل مهم توجه دوباره به فرمالیسم ظهور ساختارگرایی در غرب، به‌ویژه در فرانسه بود. همان‌طور که در بالا ذکر شد، ساختارگرایی در دهه‌ی 1960 ظاهر شد و به‌گفته‌ی رولان بارت در مقاله‌ی «کنش ساختارگرا» پرسش اصلی ساختارگرایی این است: «چگونه معنا ممکن می‌شود؟» و همان‌طور که ذکر شد ساختارگرایی از بطن پیشرفت‌های بزرگ زبان‌شناسی سده‌ی بیستم به‌وجود آمد و باعث و بانی این پیشرفت، علمی بود که فردیناند سوسور به‌نام نشانه‌شناسی پایه گذاشت و آن‌را چنین تعریف کرد: «علمی که زندگی نشانه‌ها را در درون جامعه مطالعه می‌کند». به‌جای پرسش درباره‌ی منشأ شکل‌بندی‌های زبانی یا تاریخچه‌ی آنها، نشانه‌شناسی می‌پرسد که چگونه عناصر زبان شکل می‌گیرند و نتایج و تاثیرات خود را بر جای می‌گذارد. سپس، همان‌طور که دیدیم، فرمالیست‌ها تحت تاثیر این نظریه‌ی زبان‌شناسی سوسوری قرار گرفتند. ساختارگرایی را کلود لوی اشترواس در اوایل دهه‌ی 1950 با استفاده از نشانه‌شناسی بنیان نهاد (دیویس؛ فینک، 1373: 10).

ساختارگرایی فرانسوی تا حدودی در حکم واکنشی به‌نفوذ اندیشه‌های هگل‌گرایانه بود که نتیجه‌ی کار فکری کسانی چون الکساندر کوژو، ژان هیپولیت و ژان وال بود. در فرانسه پس از جنگ جهانی دوم، مباحث فلسفی سرانجام متوجه‌ی پدیدارشناسی هوسرل نیز شد. این مباحث در تکامل خود به‌ظهور آیینی منجر شد که آن‌را اگزیستانسیالیسم خواندند و متفکرانی چون ژان پل سارتر و موریس مرلوپونتی نمایندگان اصلی‌اش محسوب می‌شدند. ساختارگرایی در واکنش به تاریخی‌گری هگلی و سوژه‌ی متعالی پدیدارشناسی و در پی انتشار آثار انسان‌شناس برجسته فرانسوی کلود لوی اشترواس پدید آمد و به‌سرعت باعث مباحث تازه‌ای در گستره‌ی شناخت فلسفی شد.¹ (احمدی، 1375 «ب»: 315) این مکتب بر نقد سده‌ی بیستم تاثیر عظیمی بر جای گذاشت و در دهه‌ی 1960 و اوایل دهه‌ی 1970 محرز شد که نقطه‌ی عطفی در نقد مدرن به‌شمار می‌رود. ظهور ساختارگرایی در ابتدا با خصومت شدید ناقدان آمریکایی مواجه گردید. در نظر برخی

1- در مورد ساختارگرایی باید مطلب را قدری توضیح داد. اساساً علوم مربوط به انسان در طی چند دهه‌ی گذشته در دو مسیر روش‌شناسانه متعارض سیر کرده‌اند که هر دو واکنشی به پدیدارشناسی هستند: یکی ساختارگرایی و دیگری هرمنوتیک. اگرچه هر دو میراث‌خوار اندیشه‌ی کانتی جدایی ذهن و عین‌اند، اما از آن فراتر می‌روند. هر دو نگرش در پی کنار گذاشتن مفهوم فاعل‌شناسایی استعلایی و معنابخش به‌معنای «هوسرلی» آن هستند. این نگرش - یعنی نگرش هوسرلی - انسان را در عین حال کلاً موضوع‌شناسایی و کلاً فاعل‌شناسایی می‌داند و در فعالیت معنابخش «من» استعلایی تفحص می‌کند که به همه موجودات و از جمله به بدن خودش، به شخصیت تجربی خودش و به فرهنگ تاریخی که به‌عنوان هیات‌بخش نقش تجربی خویش «می‌سازد»، معنا می‌بخشد و همان‌طور که پیداست درست در نقطه‌ی مقابل ساختارگرایی قرار می‌گیرد. نگرش ساختارگرایانه می‌خواهد از طریق یافتن قوانین عینی حاکم بر فعالیت انسانی هم مساله‌ی معنا و هم فاعل‌شناسایی را به‌کناری بنهد. نگرش مقابل که هرمنوتیک می‌باشد از کوشش‌های پدیدارشناسانه به‌منظور فهم انسان به‌عنوان فاعل‌شناسایی معنابخش دست می‌کشد، اما در پی حفظ معناست و می‌کوشد تا آن‌را در کردارهای اجتماعی و متون ادبی مخصوص انسان بازباید. ساختارگرایان می‌کوشند فعالیت انسان را به‌شبهه‌ی علمی از طریق کشف عناصر اساسی آن فعالیت (مثل مفاهیم، کنش‌ها و مجموعه واژگان) و قواعد یا قوانین ترکیب آنها توضیح دهند (دریوس؛ رابینو، 1376: 49).

غریبگی ظاهری چنین تحقیقی به شکل نامطوبعی غیر انسانی می‌نمود و با ارزش‌های تعلیم و تربیت لیبرالی غرب سازگاری نداشت. جهان انگلیسی - آمریکایی ساختارگرایی را نه فقط ضد انسانی تلقی کرد، بلکه آن را با بدبینی صادرات فرانسه متصور شد؛ بازیچه‌ای فریبا که معدودی از روشنفکران را سرگرم می‌کرد. روشن‌فکرانی که با تفرعن و کورکورانه هر چیز بیگانه را می‌ستایند. با این وجود، با آثار متفکرانی چون ژاک لاکان (در روان‌کاوی)، میشل فوکو (در فلسفه)، رولان بارت (در هنر و ادبیات) و لویی آلتوسر (در مارکسیسم) و در پی چاپ کتاب‌ها و مقالات شمار قابل توجهی از اندیشمندان که در دفاع از نظریه و روش تحلیل ساختاری در زمینه‌های بسیاری مقالاتی نوشتند، ساختارگرایی به‌عنوان یکی از انواع مسلط و مقتدر سخن فلسفی و علمی جدید مطرح شده بود و در کل پذیرفته شد که این جنبش، سنجش بلند پروازانه «علمی» ادبیات در تمامی ابعاد است و ساختارگرایی صرف‌نظر از جنبه‌های منفی و مثبت آن در جای خود نظام انتقادی کارایی است (دیویس؛ فینک، 1973: 10؛ هم‌چنین بنگرید به: Belsey, 1983: 17-27).

ج: مسالهی ساختار نهایی

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، فرمالیست‌ها از «شکل» چون آغازگاه مباحث فکری خود یاد می‌کردند و معتقد بودند که مفهوم «شکل» دیگر همچون یک در برگیرنده به‌کار نمی‌رود، بلکه مجموعه‌ای پویا و مشخص است که در خود محتوایی دارد و نکته‌ی مهم این‌جا است که با این محتوا نسبت درونی دارد. از این نکته شاید بتوان نتیجه گرفت که به‌نظر فرمالیست‌ها شکل، نسبت میان اجزا را نشان می‌دهد. تعریف اصلی ساختارگرایان از «ساختار» نیز چندان تفاوتی با این برداشت فرمالیست‌ها از شکل ندارد. یکی از روشن‌ترین تعاریف در این مورد کار ژان پیاژه¹ روان‌شناس، است که به‌ویژه واپسین کارهایش به آثار ساختارگرایان نزدیک بود. او در کتاب «ساختارگرایی»² بر آن است که در تعریف دقیق ساختار باید این موارد را در نظر گرفت.

1- کلیت: به‌نظر پیاژه ساختار بیان، یک کلیت است و بارزترین مشخصه‌ی یک ساخت است و تمام ساختارگرایان بر این نکته متفق‌القولند و منظور وی از کلیت یک ساخت آن است که، اجزای آن دارای هماهنگی و همبستگی درونی هستند. در تحلیل نهایی اجزای یک ساختار دیگر زندگی و تکامل مستقل ندارند. آنها چون درون ساخت یا نظام جای می‌گیرند، کارکردهایی تازه می‌یابند که این کارکردها تابع قاعده‌ها و قوانینی‌اند که همین قوانین الگوهای ساختاری را تعیین می‌کنند.

2- تبدیل‌ها: منظور از تبدیل‌ها این است که ساختار واقعی پویا است. قوانین سازنده‌ی الگوهای ساختار به‌طور مدام به ساختار شکل می‌دهند نه یک‌بار و برای همیشه. تکامل ساختارگونه‌ای از این شکل به آن شکل شدگی است؛ از الگوی ساختاری به الگوی دیگر رسیدن است و این تبدیل³ است. زبان یکی از مهم‌ترین ساختارهای آفریده آدمی است که قدرت تبدیل شماری از الگوهای بنیادین ساختاری را به انواع بسیار زیاد دارد؛ در حالی که تمامی این موارد تابع همان ساختار الگوی است.

1 - Jean Piaget

2- کتاب ساختارگرایی به فارسی ترجمه نشده است، اما بخش اول این کتاب تحت عنوان «مفاهیم بنیانی ساختارگرایی» توسط آقای علی مرتضویان ترجمه شده است. از آنجاکه این کتاب (چاپ 1968) از جمله نخستین آثار منظوم و دقیق درباره‌ی ساختارگرایی است، مطالعه‌ی آن به فهم مبانی نظری ساختارها و اصول ساختارگرایی بسیار کمک می‌کند. وی در این کتاب درباره‌ی عمده‌ترین خصوصیات مشترک ساختارها، کلیت، تبدیل، خود تنظیم‌کنندگی به تفکیک توضیح می‌دهد.

3 - Transformation

3- خود تنظیم‌کنندگی: سومین ویژگی ساخت‌ها خود تنظیم‌کنندگی است که لوازم آن عبارتند از خود پایایی¹ و بستار².

این دو حکایت از آن دارند که تبدیل‌های درونی و ذاتی یک ساخت هیچ‌گاه از حد نظام فراتر نمی‌روند، بلکه محدود به عناصری هستند که به‌نظام تعلق دارند و از قوانین آن پیروی نمی‌کنند. در این مفهوم، ساخت را نمی‌توان [نظامی] بسته نامید، مفهومی که با تصور ما از زیر ساخت، یعنی در نظر گرفتن یک ساخت به‌مثابه‌ی عضوی از یک ساخت بزرگ‌تر، کاملاً مطابقت می‌کند. با این حال، زمانی که یک ساخت به‌مثابه‌ی زیرساخت در نظر گرفته می‌شود، مرزهایش از بین می‌رود، یعنی ساختار بزرگ‌تر زیر ساخت را ضمیمه خود نمی‌کند. در واقع، (از پیوند آنها) کنفدراسیون پدید می‌آید که در آن قوانین حاکم بر زیر ساخت هم‌چنان به قوت خود باقی می‌مانند و تغییراتی که پیش می‌آیند این قوانین را تقویت می‌کنند نه تضعیف. به عبارت دیگر، هر ساختار در این تبدیل‌ها به هیچ‌رو نیازمند چیزی بیرون از خود نیست. موارد پیروی در تبدیل‌های ساختاری دارای ارزش تعیین‌کننده نیستند و انگیزه‌های فرعی محسوب می‌شوند که در نتیجه بررسی ساختاری نمی‌تواند به آنها محدود بماند یا از آنها آغاز شود. اگر به‌همان مثال زبان برگردیم، متوجه می‌شویم که شکل‌گیری و صورت‌بندی واژگان در زبان نه با ارجاع به «قاعده‌های واقعیت»، بلکه با ارجاع به قاعده‌های درونی و خودبستگی زبان ممکن می‌شود. ساختارگرایان همواره به این عناصر اصلی تعریف وفادار ماندند و کار خود را راهی تازه در اندیشیدن به جهان دانستند که پیش از هر چیز می‌خواهد قانون‌های درونی تبدیل ساختاری را درک کند. پس، ساختارگرایی در اینجا به‌معنای نظریه‌ای فلسفی خواهد بود - نظریه‌ای که در نهایت اعلام می‌کند که جهان از مناسبات تشکیل شده‌اند نه از چیزها (پیاژه، 1373: 27). هم‌چنین برای آگاهی بیشتر از وجوه مشترک ساختارگرایان بنگرید به (Assiter, 1994: 272 -296).

اکنون به آن بنیان فلسفی (به افراط ساده‌شده‌ی) ساختارگرایی توجه می‌کنیم. اصلی که در نهایت اعلام می‌دارد که جهان از مناسبات شکل گرفته و نه از چیزها. هیچ چیز را نمی‌توان از الگوی ساختارش شناخت و ماهیت هر چیز در هر شرایطی از پژوهش مناسباتش با عناصر همان ساختاری تعیین می‌شود که در آن جای گرفته است. منطق چنین حکمی به آنجا می‌رود که بکشیم به «ساختار نهایی و دایمی» پی ببریم که چیزی جز بیان ساختار نهایی کارکرد ذهن آدمی نخواهد بود. ادعای لوی اشترواس نیز تا همین حد بلندپروازانه است. یعنی می‌گوید که از راه پژوهش الگوهای اصلی ساختاری فرآورده‌های ذهن آدمی می‌توان به کارکرد آن پی‌برد (احمدی، 1375 «ب»: 316; Wiseman, 1988). او هر موضوع کار خود را از اسطوره‌های اقوام به اصطلاح ابتدایی را تا دیگر عناصر فرهنگی و اجتماعی که می‌سازند، چنین پیش می‌کشد. لوی اشترواس، درهم شکننده‌ی این افسانه‌ی قدیمی و نژادپرستانه است که اقوام ابتدایی بیان‌گر اندیشه‌ی وحشی هستند و فرهنگ نمی‌سازند و تولیدهای فکری آنان بی‌ارزش‌تر از فرآورده‌های فرهنگی «انسان متمدن» است. او معتقد است که شکل‌های ساده‌تر آسان است و زودتر به نتیجه که همان درک کارکرد ذهن آدمی باشد، می‌رسد. به این معنا، ساختارگرایی به پژوهش مقوله‌ها و شکل‌هایی مربوط خواهد شد که ذهن در آنها توانایی تجربه‌ی جهان را دارا می‌باشد و می‌تواند معنای تجربه را نیز طرح کند.

اگر بخواهیم در مورد لوی اشترواس بیشتر توضیح دهیم باید از کتاب استواییان (گرمسیریان) اندوهگین³ یاد کنیم. وی در این کتاب از مارکس، فروید و زمین‌شناسی به‌عنوان سه الگو یاد می‌کند که به او آموختند واقعیت هر پدیده‌ای را باید در

1 - Self-maintenance

2 - Closure

3 - Tristes Tropiques

عمق آن پدیده جست‌وجو کرد. شناخت مکانیسم ناخودآگاه انسان می‌تواند تبیینی برای کنش‌های او به‌دست دهد (فروید)؛ نظام اقتصادی (زیرساخت) یک جامعه است که ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های (روساخت) آن جامعه را شکل می‌دهد (مارکس)؛ لایه‌های زیرین زمین شناختی تبیینی برای تفاوت‌ها و تنوع در سطح (زمین‌شناسی) هستند. ساختارگرایی نیز در جست‌وجوی عنصری نامتغیر است. در میان تفاوت‌های ظاهری، لوی اشتراوس می‌کوشد، نشان دهد که ساختار اندیشه‌ی انسان یگانه است و هیچ تمایز اساسی بین شیوه‌ی اندیشیدن انسان اولیه¹ و متمدن وجود ندارد. به کلامی دیگر، «توجه غایی لوی اشتراوس به ماهیت ناآگاهانه‌ی پدیده‌های جمعی است. او مانند فروید می‌کوشد که اصول تکوین اندیشه را که همه‌جا و برای همه‌ی اذهان انسانی معتبر می‌باشد، کشف کند. این اصول عام (اگر وجود داشته باشند) بر مغزهای ما به‌همان اندازه حکومت می‌کند که بر مغزهای سرخ‌پوستان آمریکای جنوبی. ولی ما چون در جامعه‌ی صنعتی بسیار پیشرفته‌ی زیسته‌ایم و به مدرسه یا دانشگاه رفته‌ایم، برخورداریم از تربیت فرهنگی سبب شده است که منطق خاصی که مقتضای اوضاع مصنوعی محیط اجتماعی مان است، پنهان بماند.» (بنگرید به: خسروی، 1376: 29). درمورد توجه ساختارگرایان به ساختار نهایی نباید این نکته را فراموش کرد که توجه به ساختار نهایی حتی در دهه‌ی 1920 مورد توجه پژوهش‌گران پیشرویی مانند ولادیمیر پروپ و آندر یولس بود. آنان نیز به‌سهم خود کوشیدند تا ساختار نهایی قصه‌های فولکوریک و شکل‌های ساده ادبی را بیابند.

یکی از مهم‌ترین نکته‌هایی که ساختارگرایان پیش کشیدند، درک ضرورت دوری از تحلیل تاریخی بود. مفهوم تبدیل الگوهای ساختاری و این نکته که دگرگونی‌ها و از این شکل به آن شکل شدن‌ها «در خود»، یعنی در نظامی بسته، صورت می‌گیرد و در نتیجه رخدادهای بیرون ساختار، یعنی «واقعیت» نیست، نگرشی تاریخی است که دست‌کم تاریخ را به‌معنای یکسره تازه و نامتعارفی مطرح می‌کند. در این مورد نوشته‌های میشل فوکو راهگشا بودند. فوکو با طرح «گسست‌های شناخت‌شناسانه در صورت‌بندی‌های دانایی» نشان داد که این جهش‌ها و دگرگونی‌های الگوهای دانایی در اصل مستقل از تکامل تاریخی به معنای رایج آن هستند (رک به: دریفوس؛ رابینو، 1376: به‌ویژه فصول 2، 4). همین نکته سبب نقدهای تندی علیه او شد. در این میان، تاریخ‌گرایان از هر مکتبی به او تاختند. با این حال، آنچه در کار فوکو با ارزش‌تر از این بود، اثبات «مرگ سوژه» بود. او نشان داد که نه فقط تاریخ، بلکه سوژه فلسفی نیز در این تبدیل‌های ساختاری نقش مهمی نداشتند. مفهومی که از فلسفه دکارت به این‌سو چنان اقتدار خلل‌ناپذیری یافته بود، از صحنه خارج می‌شد و فوکو در پی اثبات این نکته بود که «انسان» پدیده‌ای محصول خردورزی مدرنیته است، که زمان زیادی از اختراع آن نمی‌گذرد و به‌زودی نیز از میان خواهد رفت. اصرار بر حضور انسان در حکم یاری به استحکام قاعده‌ای است که همبسته‌ی دانش و قدرت آفریده است. اینجا فوکو به‌زبانی که یادآور زبان نیچه است به این همبسته می‌تازد و می‌کوشد نشان دهد که بنیان خردباوری مدرنیته تقویت این همبسته است و بس. اندیشه‌ی فوکو در فلسفه توفانی به‌پا کرد. تاثیرش در نظریه‌ی هنری نیز کم‌تر نبود، زیرا دیگر دلایلی قدرتمند پیدا شده بود تا سوژه در پیکر مولف از افق دلالت‌های معنایی بحث خارج شود. «مرگ پدیدآورنده» که فوکو در دهه‌ی 1960 پیش کشید، مورد تأیید بارت و دیگر ساختارگرایان قرار گرفت و جزم نیت مولف از راهی تازه درهم کوبیده شد. زمانی یاکوبسن از شاعری چک یاد کرده بود که در شعرهای تغزلی خود از معشوقه‌اش یاد کرده بود و در نامه‌های خصوصیش به دوستان نزدیک خود همین زن را

1- وی آنها را اقوامی بدون نوشتار می‌خواند.

آماج نیش‌ها و هجوهای تند قرار داده بود. یاکوبسن می‌پرسد کدام را باور کنیم. متن را یا اعتراف شخصی مولف را؟¹ (احمدی، 1375 «ب»: 317-318).

ساختارگرایان با قرار دادن هدف خود برای تشخیص ساختار نهایی کار خود را همانند فرمالیست‌های روسی علمی خواندند و دشواری کار آنان نیز از همین جا بر می‌خواست؛ زیرا حتی با کشف ساختار نهایی هنوز رازهای اثر هنری کشف نمی‌شود و همین امر یکی از دلایل مهمی بود که نظریه‌پردازان این نحله‌ی فکری به‌تدریج از این نظریه دست کشیدند و به‌تدریج رو به‌سوی رهیافت‌های دیگر آوردند.

نتیجه‌گیری

چنان‌که دیدیم، ساختارگرایی در ابتدا جنبشی بود که ریشه در تلاش زبان‌شناسان برای فهم این موضوع که «چگونه معنا ممکن می‌شود»، به‌وجود آمد. این مکتب کوشید با تاریخی‌گری هگلی و سوژه‌ی متعالی پدیدارشناسی و نگرش هرمنوتیکی، فعالیت انسانی را به‌شیوه‌ای علمی از طریق کشف عناصر آن فعالیت و قواعد یا قوانین ترکیب آنها توضیح دهد. با این حال، ساختارگرایی به‌رغم تمام دستاوردهایش (در مورد دستاوردهای ساختارگرایی ر.ک به: ایگلتون، 1368: 174-147) با انتقادات عدیده‌ای روبه‌رو شده است که ما در ادامه به برخی از مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

شاید یکی از مهم‌ترین انتقادات صورت گرفته از ساختارگرایی از آن پل ریکور باشد. به اعتقاد وی، [گرایش ساختارگرایی فرانسوی] متن را همچون ساختاری فرض می‌کند که قوانین خاص خود را دارد و می‌توان آن را به‌گونه‌ای ابژکتیو بررسی کرد، بدون آنکه ذره‌ای با انتظارات، پسندها، پیشداوری‌ها، یا امیدها و دل‌بستگی‌های خواننده همراه باشد. این تعرض به متن کاملاً پذیرفتنی است، زیرا با ماهیت خود متن توجیه می‌شود که همچون نوعی از واقعیت است که خود را از وضعیت مقدماتی‌ای که در آن تولید شده مستقل می‌کند و از این‌رو، مکالمه نیز مستقل می‌شود. فقط برای من یک نکته باقی می‌ماند که این پژوهش ابژکتیو و رها از علقه که به‌معنای دقیق واژه هیچ نسبتی با علائق ما ندارد، صرفاً پله‌ای تجریدی و تدارکاتی در فهم ما از متن است که از راه به‌خود تخصیص دادن، موردی زنده می‌سازیم. [همچون] کاری که از چیزی بیگانه، موردی می‌سازد از آن ما و آشنا با ما... بررسی‌ای به‌گونه‌ای کامل ابژکتیو، متن را از بین می‌برد؛ چراکه کار روی یک جسد انجام می‌گیرد (ریکور، 1373: 25).

با این حال، صرف‌نظر از انتقاد فوق، ساختارگرایی از سه جهت عمده مورد نقد قرار گرفته است: از دیدگاه زبانی؛ ماهیت غیر تاریخی‌اش و سویه‌های ضد انسان‌گرایی. ما در اینجا به ترتیب نگاهی اجمالی به این سه مورد می‌اندازیم:

همان‌طور که قبلاً گفته شد، ساختارگرایی اولاً مبتنی بر آرای زبان‌شناس سوئیسی فردیناند سوسور می‌باشد و در ثانی، ساختارگرایی متأثر از آرای فرمالیست‌های روسی و مکتب پراگ (بنیان‌گذار آن یاکوبسن بود) می‌باشد. با این حال، این نوع نگرش زبان‌شناسانه مورد انتقادهای بعضاً سختی قرار گرفته است. یکی از برجسته‌ترین منتقدان زبان‌شناسی سوسوری، فیلسوف و نظریه‌پرداز ادبی روس میخائیل باختین است که در سال 1929 بررسی تازه‌ای را که خود فتح بابی نوین بود، تحت عنوان «مارکسیسم و فلسفه زبان» به‌نام همکار خود ون. وولوشینوف انتشار داد. البته، باختین این نقد را علیه

1 - در مورد فوکو باید اضافه کرد روش دیرینه‌شناسی او در واقع همان ساختارگرایی کلی‌نگر است (ر.ک به: دریفوس، رابینو، 1376: 49).

فرمالیسم انجام داد، ولی این نقد در مورد ساختارگرایی نیز کاربرد دارد. این نقد در کتابی تحت عنوان «روش صوری و تحقیق ادبی» در سال 1928 به نام باختین و پ.ن. مدیدوف انتشار یافت.

باختین با نشان دادن واکنشی شدید علیه زبان‌شناسی «عین‌گرایانه»ی سوسور از یک‌طرف و اتخاذ موضعی انتقادی در مقابل راه‌حل‌های «ذهن‌گرایانه» از سوی دیگر، توجه خود را از نظام مجرد لانگ به گفته‌های ملموس افراد در شرایط اجتماعی مشخص معطوف کرد. زبان باید ذاتاً پدیده‌ای «گفت‌وشنودی» در نظر گرفته شود و صرفاً برحسب جهت‌گیری ناگزیر آن به‌سوی دیگری درک شود. نشانه باید بیشتر بخش فعالی از گفتار تلقی شود که معنای آن در نتیجه‌ی آهنگ‌ها، ارزیابی‌ها و دلالت‌های اجتماعی متراکم شده در آن، در شرایط اجتماعی مشخص تغییر می‌یافت و دگرگون می‌شد، نه واحدی ثابت (مانند یک نشان‌راهنما) - از آنجاکه این قبیل ارزیابی‌ها و دلالت‌های ضمنی دایماً تغییر می‌کرد و از آنجاکه «اجتماعی‌زبانی» در واقع، جامعه‌ای ناهمگن بود که تضاد منافع بسیاری را در خود جای می‌داد، نشانه از دیدگاه باختین کانون مبارزه و تناقض بود و نه عنصری خنثی در ساختاری مشخص. مساله صرفاً این نبود که بدانیم «معنای نشانه چیست»، بلکه این بود که به‌بررسی تاریخ متغیر آن بپردازیم و ببینیم چگونه گروه‌های اجتماع، طبقات افراد و حتی گفت‌وشنودها کوشیده‌اند آن‌را بگیرند و بار معنایی مطلوب خود را به آن بدهند - خلاصه، زبان عرصه‌ی مجادله ایدئولوژیک بود نه نظامی یکپارچه. در حقیقت، نشانه‌ها خود محیط مادی ایدئولوژی بودند، زیرا بدون آنها هیچ ارزش یا اندیشه‌ای نمی‌توانست وجود داشته باشد. باختین «خودمختاری نسبی» زبان یعنی این واقعیت را که نمی‌توان زبان‌را صرفاً بازتاب علایق اجتماعی به‌شمار آورد می‌پذیرفت، اما اصرار داشت که هیچ زبانی نیست که در چارچوب مناسبات اجتماعی معین اسیر نباشد و این مناسبات اجتماعی نیز به‌نوبه‌ی خود بخشی از نظام‌های گسترده‌تر سیاسی، ایدئولوژیکی و اقتصادی بود. واژه‌ها بیش از آنکه در معنا منجمد شده باشند، «چند تکیه‌ای» هستند. آنها همواره واژگان یک شخص انسانی معین برای دیگری هستند و این بافت عملی معنای آنها را شکل می‌بخشد و تغییر می‌دهد. به‌علاوه، از آنجا که همه‌ی نشانه‌ها مادی بودند - همان‌قدر که پیکر انسان یا اتومبیل مادی است - و از آنجا که بدون آنها آگاهی انسان وجود نداشت، نظریه‌ی زبانی باختین شالوده‌ی نظریه‌ای ادبی مادی از خودآگاهی را پدید آورد. آگاهی انسان، گفت‌وگوی فعال، مادی و نشانه‌ای با دیگران بود، نه قلمرو خارجی مهر و موم شده‌ای که از این مناسبات تفکیک شود. آگاهی مانند زبان، هم‌زمان هم در «درون» و هم در «بیرون» از شخص قرار داشت. زبان‌را نباید «توصیف»، «بازتاب» یا نظامی مجرد قلمداد کرد، بلکه بیشتر نوعی ابزار مادی تولید است که از رهگذر آن پیکره‌ی مادی نشانه در فرایندی از کشمکش و گفتگوی به‌معنا تاویل می‌شود (بنگرید به: تودورف، 1377؛ ایگلتن، 1368: 162-161؛ Belsey, 1983) همان‌طور که مشاهده می‌شود، این مکتب از همان آغاز با انتقادهای جدی‌ای روبه‌رو بوده است. با وجود این، زبان‌شناسی سوسوری به‌گسترش خود ادامه داد و به‌تدریج در دهه‌ی 1960 در قالب ساختارگرایی به‌عنوان گفتمان¹ مقتدری درآمد و فقط در پرتو انتقادات پسا‌ساختارگرایان بود که رو به افول نهاد.

با این‌حال، ساختارگرایان از جنبه‌های دیگری نیز مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. یکی از این انتقادات آن است که غیرتاریخی است. ما اگر تعریف لوی اشتراوس را به‌خاطر داشته باشیم که «ساختارگرایی احتمالاً چیزی بیش از یافتن عامل یا عوامل نامتغیر در میان تفاوت‌های سطحی نیست» می‌توانیم به‌وضوح این انتقاد را درک کنیم. از نظر ساختارگرایان «گرچه می‌شد نظام‌های نشانه‌ای حاکم بر زندگی افراد را به‌لحاظ فرهنگی متغیر قلمداد کرد، [اما] قوانین بنیادین حاکم بر عملکرد این نظام‌ها چنین نبود. این قوانین از دیدگاه «سخت‌گیرانه‌ترین» اشکال ساختارگرایی قوانینی جهانی بود که در

ذهن جمعی، ورای هرگونه فرهنگی خاص تجسم می‌یافتند و لوی اشتراوس بر این گمان بود که ریشه در ساختارهای مغز انسان دارند. در یک کلام، ساختارگرایی به حد شگفت‌آوری غیرتاریخی بود: آن‌دسته از قوانین ذهنی که مدعی جدا کردن آنها بود - توازی‌ها، تقابله‌ها، قلب‌ها و غیره - در چنان سطحی از کلیت قرار داشت که از تفاوت‌های ملموس تاریخ بشر کاملاً دور بود. از این بلندای المپی، همه‌ی ذهن‌ها به‌خوبی هم‌سان می‌نمود. یک ساختارگرا پس از آنکه شبکه قوانین معنای یک متن ادبی را مشخص کرد، تمامی کاری که برایش باقی می‌ماند، این بود که عقب‌نشینی کند و سرگردان بماند که دیگر چه باید بکند. مسأله دیگر مربوط کردن اثر با واقعیاتی که از آن بحث کرده بود، یا شرایطی که آن‌را به‌وجود آورده بود یا خوانندگان واقعی‌ای که آن‌را مطالعه می‌کردند، نبود؛ زیرا حرکت بنیادین ساختارگرایی مبتنی بر در پرائنتز گذاشتن این قبیل واقعیات بود. ساختارگرایی در همان حال که عین واقعی را در پرائنتز قرار می‌داد، ذهن انسان‌را نیز کنار می‌گذاشت. در واقع، همین جنبش دو سویه است که طرح ساختارگرایی را تعریف می‌کند. اثر نه به عینی باز می‌گردد و نه توصیف ذهن فردی است. هر دوی این مقولات کنار گذاشته می‌شوند و آن‌چه در فضای میان آنها معلق می‌ماند، نظامی از قوانین است. این نظام حیات مستقل خود را دارد و به امر و نهی مقاصد فردی تمکین نخواهد کرد (ایگلتون، 1368: 151-150).

یکی دیگر از انتقادهایی که به ساختارگرایی شده است، ضد انسانی بودن آن است. اگر گفته شود ساختارگرایی «ضد انسان‌گرا» است، نه به این معنا که نیک‌بختی کودکان‌را به یغما می‌برد، بلکه به‌جهت نفی این اسطوره که معنا با «تجربه»ی فرد آغاز می‌شود و پایان می‌پذیرد. از نظر سنت انسان‌گرا، معنا چیزی است که من یا ما با هم آن‌را خلق می‌کنیم. با این حال، ما چگونه می‌توانیم معنایی را خلق کنیم که قوانین حاکم بر آن از قبل در آن وجود دارد. این ساختار نمی‌توانسته است به‌سادگی حاصل شود، زیرا ما در آغاز و بدون آن چگونه قادر بوده‌ایم با انسجام صحبت کنیم؟ ما هرگز نمی‌توانستیم «نشانه‌ی اول» را که همه چیز از آن آغاز شد کشف کنیم، زیرا همان‌طور که سوسور خاطر نشان می‌کند، هر نشانه، نشانه‌ی دیگری را که با آن فرق می‌کند به‌صورت پیش‌فرض دارد و آن‌هم نشانه‌ای دیگر را. بنا به فرضیه‌ی لوی اشتراوس، اگر زبان اصولاً «ولادتی» داشته باشد... این تلقی از زبان نسبت به‌نگرشی که آن‌را صرفاً «توصیف» یک ذهن فردی می‌داند، پیشرفتی ارزشمند است. با این حال، مشکلاتی جدی نیز به‌بار می‌آورد؛ زیرا اگرچه زبان به‌مثابه‌ی توصیفی فردی کاملاً قابل درک نیست، یقیناً به‌نوعی با ذهن‌های انسانی و مقاصد آنها درآمیخته است و همین مطلب است که تصویر ساختارگرایانه آن‌را از حساب خود تفریق می‌کند.¹ (سلدون؛ ویدوسون، 1377: 156-155) به‌هر تقدیر، محدودیت‌هایی که ساختارگرایی بر خود تحمیل می‌کرد، به‌ویژه، فقدان توجه به تغییر درزمانی (تاریخی) و تأکید بر نظام‌های کلی به‌جای موارد فردی به‌شکل فزاینده‌ای در اواخر دهه‌ی 1960 آشکار شد. در واقع، ظهور پساساختارگرایی خود پاسخی به‌همین محدودیت‌ها و مشکلات بود. ژاک دریدا در 1966 با مقاله‌ی «ساخت و نشانه و بازی در گفتمان علوم انسانی» آغاز پساساختارگرایی را اعلام نمود نمود، موضوعی که بررسی آن خود مجال دیگری می‌طلبد.

1- سلدون و ویدوسون معتقدند که به‌کار بردن اصطلاح «ضد انسان‌گرا» در مورد روح ساختارگرایی پر بیراه نیست. در حقیقت، این واژه را خود ساختارگرایان به‌کار برده‌اند تا بر مخالفت خود با کلیه‌ی اشکال نقد ادبی که در آن ذهن منشا و خاستگاه معنای ادبی است، تأکید نمایند (ر.ک به: سلدون؛ ویدوسون، 1377: 137).

1. احمدی، بابک (1375 «الف»)، ساختار و تاویل متن، جلد 2، تهران: نشر مرکز.
2. احمدی، بابک (1375 «ب»)، حقیقت و زیبایی، تهران: نشر مرکز.
3. ایگلتن، تری (1368)، پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
4. پیازه، ژان (1373)، ساختارگرایی، ترجمه علی مرتضویان، ارغنون، شماره 4.
5. تودورف، تزوتان (1377)، منطق گفتگویی میخائیل باختین، ترجمه داریوش کریمی، تهران: نشر مرکز.
6. خسروی، شهرام (1376)، اسطوره و معنا، گفتگوهای با لوی اشتراوس، ترجمه خسروی، شهرام تهران: نشر مرکز.
7. دریفوس، هیوبرت؛ رابینو، پل (1376)، میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر مرکز.
8. دیویس، رابرت کان؛ فینک، لاری (1373)، نقد ادبی در قرن بیستم، ترجمه هاله لاجوردی، ارغنون، شماره 4.
9. ریکور، پل (1373)، زندگی در دنیای متن، ترجمه‌ی بابک احمدی، تهران: نشر مرکز.
10. سلدون، رامان؛ ویدوسون، پیتر (1377)، راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
11. نیوا، ژرژ (1373)، نظری اجمالی به فرمالیسم روسی، ترجمه رضا سید حسینی، ارغنون، شماره 4.
12. نیوتون، ک.م. (بی تا)، پساساختارگرایی، ترجمه کیوان نریمان، آدینه، شماره 88.

ب) لاتین

1. Assiter, Alison (1984), "Althusser and structuralism", **The British journal of sociology**, vol. 35, no. 2, Blackwell Publishing.
2. Barry, P (2002), **Structuralism, Beginning theory: an introduction to literary and cultural theory**, Manchester University Press, Manchester.
3. Belsey, Catherine (1983), "Literature, History, Politics", **Literature and History**, 9.
4. Deleuze, Gilles (2002), "How Do We Recognise Structuralism?" In **Desert Islands and Other Texts 1953-1974**, Trans. David Lapoujade. Ed. Michael Taormina. Semiotext (e) Foreign Agents ser. Los Angeles and New York: Semiotext (e), 2004. 170-192
5. Gorman, David (1992), "Bibliography of Russian Formalism in English", **Style** 26: 4.
6. Wiseman, Boris, Ed (2009), **the Cambridge Companion to Lévi-Strauss**, Cambridge University Press.
7. Wiseman, Boris (1998), **Introducing Lévi-Strauss**. Totem Books.

اتحادیه‌ی اروپا و بحران مالی: روندها و چشم‌انداز

سیدحسن میرفخرائی*

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

اگر چه اتحادیه اروپا با هدف افزایش همکاری‌ها و اتحادیه میان کشورهای اروپایی شکل گرفت؛ اما در حال حاضر بحران مالی و وضعیت وخیم برخی کشورهای عضو، اهداف اصلی تشکیل این اتحادیه را مورد تهدید قرار داده است. بحران مالی کنونی در اروپا بزرگ‌ترین مسئله‌ای است که فرایند هم‌گرایی اروپایی از آغاز تاکنون با آن مواجه بوده است. هدف از انجام این پژوهش، بررسی چشم‌انداز و ابعاد بحران مالی در اتحادیه اروپا و تحلیل تبعات احتمالی این بحران بر فرجام هم‌گرایی اروپایی و نیز سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپا است. این پرسش مطرح است که چشم‌انداز هم‌گرایی اروپا در پس بحران مالی کنونی چه می‌باشد؟ نوع تحقیق در این نوشتار، توصیفی - تحلیلی بوده و از روش‌شناسی استنباطی جهت نیل به اهداف تحقیق استفاده شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد ریشه‌ی اصلی بحران مالی اروپا را باید در آمیخته شدن سه عامل جهانی شدن اقتصاد، تسری بحران مالی آمریکا به این اتحادیه و بی‌انضباطی مالی اقتصادهای ناهماهنگ و نامتوازن کشورهای عضو یورو جستجو نمود. بنابراین عواقب بحران مالی نه تنها نهادها و بازار مالی، بلکه محیط سیاسی و اجتماعی کل اتحادیه اروپا را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

کلید واژه‌ها

اتحادیه اروپا، بحران مالی، جهانی شدن اقتصاد، هم‌گرایی اروپایی.

* Email: mirfakhraei.20@gmail.com

مقدمه

بحران مالی اروپا که نشانه‌هایش از سال 2008 نمایان گردید؛ اینک پس از 5 سال از عمر آن، به یک تهدید وجودی برای اتحادیه اروپا تبدیل شده است. در حقیقت، ریشه‌ی اصلی بحران یاد شده را باید در آمیخته شدن سه عامل جهانی شدن اقتصاد، بحران آمریکا و تسری آن به بازارهای مالی اروپا و بی‌انضباطی مالی اقتصادهای ناهماهنگ و نامتوازن کشورهای عضو یورو جستجو نمود. اروپایی‌ها با پشت سر گذاشتن تجربه بحران مالی دهه‌ی 1930 به‌خوبی می‌دانند که اگر بحران مالی مهار نشود، عواقب آن تنها در نهادها و بازارهای مالی باقی نمانده و می‌تواند محیط سیاسی و اجتماعی کل منطقه را تحت تأثیر قرار دهد. افزایش رکود و رشد بیکاری نتایج مستقیم هرگونه بحران مالی است، دو پیامدی که آثار آن را می‌توان بلافاصله در خیابان‌های شهرهای اروپایی در قالب انواع تظاهرات، اعتراضات و آشوب‌های اجتماعی مشاهده نمود که البته این اول ماجرا است. شکست احزاب حاکم در زمان انتخابات و سقوط دولت‌های آنان (مانند آنچه که در فرانسه، یونان و ایتالیا رخ داد) و گسترش بی‌اعتمادی و دل‌سردی از لزوم و ضرورت هم‌گرایی اروپایی از اولین هزینه‌های گسترش بحران است. با تسری بحران مالی اروپا به بیش‌تر کشورهای اروپایی دو فرآورده هم‌گرایی اروپایی که عالی‌ترین نماد و شاخص ادغام اجتماعی کشورهای عضو اتحادیه اروپا می‌باشند - یعنی اروپایی بدون مرز با پول واحد - مورد نقدهای آتشین احزاب راست و چپ افراطی و همدلی بسیاری از شهروندان با آنان واقع شدند: اروپای بدون مرز از آن جهت که با هموارسازی انواع مهاجرت‌های قانونی و غیرقانونی زمینه‌ی کسب‌وکار و اشتغال را برای اروپایی‌ها کم رونق کرده است و پول واحد نیز از آن سو که به‌واسطه‌ی نظام‌های مختلف بودجه‌بندی و برنامه‌ریزی ملی، اعضای یورو را مقروض و بدهکار ساخته است.

مقاله حاضر با محور قرار دادن موضوع بحران مالی اروپایی از سه بخش تقسیم شده است: در بخش نخست، سیر تکامل اتحادیه اروپا از معاهده رم تا معاهده لیسبون مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بخش دوم، به‌جایگاه اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل و تأثیر بحران مالی بر این سیاست خارجی و جایگاه اتحادیه‌ی اروپا خواهد پرداخت و در بخش پایانی دلایل و چشم‌انداز بحران مالی مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. پرسش اصلی این مقاله آن است که بحران مالی در اروپا چه تأثیری بر روند هم‌گرایی اروپایی گذاشته است؟ روش پژوهش در این مقاله توصیفی - تحلیلی است؛ بدین معنا که پس از جمع‌آوری داده‌ها تلاش خواهد شد تا نقش متغیر مستقل بحران مالی اروپایی بر متغیر مستقل، هم‌گرایی اروپایی مورد تحلیل قرار گیرد.

1- اتحادیه‌ی اروپا از حرکت تکامل‌گرایانه تا سکون

اتحادیه‌ی اروپا در میان نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی موقعیتی خاص و ممتاز دارد. در حقیقت، اتحادیه‌ی اروپا نه سازمانی بین‌الدولی و نه نهادی فراملی است. بلکه این اتحادیه با هدف رسیدن به اروپای متحد، ترکیبی از نهادهای بین‌الدولی و فراملی را در خود جای داده است. اتحادیه‌ی اروپا موفق شده است تا در قاره‌ای که به‌واسطه دو جنگ جهانی اول و دوم و نیز جنگ سرد چند پاره شده بود، گام‌های مهمی را در مسیر انسجام و برقراری صلح و وحدت اروپایی بردارد. افزون بر آن، این اتحادیه با بازسازی اقتصادی خود، هم اکنون به‌عنوان یک قطب اقتصادی قدرتمند مطرح می‌باشد.

در یک چشم‌انداز فراگیر شاید بتوان وجوه اهمیت اتحادیه‌ی اروپا را به‌قرار زیر برشمرد: نخست، اتحادیه‌ی اروپا بر زندگی اجتماعی و وضعیت اقتصادی بسیاری از شهروندان اروپایی تأثیری به‌سزا و شگرف برجای گذاشته است. ایجاد بازار

اقتصادی واحد در درون اتحادیه به معنای آن است که بسیاری از شرکت‌های اروپایی می‌توانند عملیات اقتصادی و تجاری و جابجایی پول، سرمایه و خدمات خود را با تسهیلات ویژه‌ای انجام دهند. اکثر شهروندان اروپایی نیز قادر هستند تا ورای مرزهای ملی خود از موقعیت‌های اقتصادی و شغلی بهره ببرند.

دوم، اتحادیه‌ی اروپا را باید پروژه‌ی صلح در اروپا دانست، بدین معنا که آغاز فرایند هم‌گرایی اروپایی نقطه پایانی برای جدال‌های ژئوپولیتیک سنتی آلمان و فرانسه به‌شمار می‌آید، جدال‌هایی که با تشکیل امپراتوری آلمان در 1870 آغاز و پس از پشت سر گذاردن دو جنگ جهانی اول و دوم در 1945، به پایان رسید. طرح شومان، وزیر خارجه‌ی وقت فرانسه مبنی بر تشکیل جامعه زغال سنگ و فولاد اروپا به‌عنوان پایه‌ی نخستین هم‌گرایی اروپایی و جلب مشارکت آلمان غربی در این طرح که بلافاصله با استقبال مقامات برلین مواجه شد، نقطه آغازین اجرای پروژه‌ی صلح در اروپا بود. همچنین اتحادیه اروپا با باز کردن دروازه‌های عضویت خود به‌سوی کشورهای بلوک شرقی اروپا با پیشینه‌ی نظام کمونیستی و تلاش برای ادغام آنها در نظام لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد، گام مهمی به‌سمت اروپای بزرگ برداشته است؛ هرچند آن‌چنان که در ادامه خواهد آمد، این موضوع با تنگناهایی نیز همراه بوده است.

سوم، اتحادیه‌ی اروپا، سازمانی منطقه‌ای با نفوذی جهانی است که نمونه‌ی آن‌را می‌توان در حضور اتحادیه در بسیاری از بحران‌های فرامنطقه‌ای و نیز مذاکرات گسترده‌ی تجاری با قدرت‌های بزرگ اقتصادی در جهان نظیر آمریکا، چین، هند، برزیل، ژاپن و روسیه مشاهده نمود. در حقیقت، اتحادیه اروپا با هدف دستیابی به یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک، در تلاش است که به تدریج از قامت یک بلوک اقتصادی منطقه‌ای صرف بیرون آمده و به‌سوی یک قدرت تأثیرگذار در عرصه بین‌الملل حرکت نماید.

وجه چهارم و اهمیت اتحادیه‌ی اروپا، ماهیت آن است. هم‌چنان که پیش‌تر ذکر شد، اتحادیه‌ی اروپا نه یک دولت فدرال است و نه یک سازمان بین‌الدولی امنیتی نظیر سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و یا یک سازمان اقتصادی هم‌چون صندوق بین‌المللی پول می‌باشد. در واقع، اتحادیه‌ی اروپا ترکیبی از نهادهای بین‌الدولی، ارتباطات فراملی و نظام‌های حکومتی را در خود جای داده است. شاید دلیل ممتاز بودن این اتحادیه و جلب توجه بیش‌تر نظریه‌پردازان بین‌المللی به این پدیده، همین باشد. در حالی که برخی سیاستمداران اروپایی سودای تبدیل اتحادیه به یک ایالات متحده اروپا را در سر می‌پروراند، عده‌ای دیگر از آن واژه دارند که اتحادیه اروپا به چنین مرحله‌ای برسد. بهره‌سختن در این قسمت اینکه، با توجه به دسترسی و نفوذ جهانی اتحادیه و نیز بافت پیوندی و پیچیده‌ی آن، اتحادیه اروپا را می‌توان یک نهاد چند وجهی نامید که از سازمان‌ها و اتحادیه‌های مشابه خود متمایز است.

با این همه نباید از نظر دور داشت که به باور بسیاری از تحلیل‌گران هم‌گرایی اروپایی، پدیده‌ی اتحادیه اروپا عمدتاً محصول اقدامات و تدابیر دیپلمات‌ها، سیاستمداران و بوروکرات‌هایی است که در مسیر پیشبرد سیاست‌های خود چندان نتوانسته‌اند نظر موافق و مشارکت عامه‌ی شهروندان اروپایی را جلب نمایند. به‌همین واسطه افرادی هم‌چون پل مگنت¹ معتقدند هیچ‌یک از نظریات متعارف و رایج هم‌گرایی اروپایی نظیر کارکردگرایان، نوکارکردگرایان، فدرالیست‌ها و پلورالیست‌ها و بین‌الدولی‌گرایان نتوانسته‌اند تحلیل قانع‌کننده‌ای نسبت به ماهیت اتحادیه اروپا ارائه دهند (Magnetete, 2005).

اتحادیه‌ی اروپا در راستای رسیدن به این بافت پیوندی و پیچیده‌ی خود طی نیم قرن گذشته، مراحل تکاملی مختلفی را طی نموده است. از آنجاکه بررسی این مراحل می‌تواند به تحلیل وضعیت کنونی هم‌گرایی اروپایی و چالش‌های فراروی آن کمک نماید، لذا در ادامه به‌صورت مختصر به ذکر این مراحل پرداخته می‌شود.

1-1. منطقه آزاد تجاری

در این روند، کشورهای عضو با تشکیل جامعه‌ی اقتصادی اروپا¹ تمامی موانع تجاری بین خود در زمینه‌ی همکاری‌های مشترک را برداشته و تنها به پیگیری آزادانه‌ی سیاست‌های تجاری متفاوت با کشورهای طرف سوم اکتفاء نمودند. در ارتباط با واردات کالا جهت صدور مجدد، اعضای جامعه‌ی اقتصادی اروپا مکلف به اجرای قوانین محل تولید بودند. به بیان دیگر، وقتی کالایی تبادل می‌شود باید اسنادی صادر شود که نشان دهد این کالا در کجا ساخته شده است. انجمن تجارت آزاد اروپا² یک نمونه مهم دیگر از مناطق آزاد تجاری است. این نهاد در سال 1960 توسط 7 کشور اروپایی که تمایلی به عضویت در جامعه‌ی اقتصادی اروپا نداشتند، ایجاد گردید.

1-2. اتحادیه‌ی گمرکی

در این مرحله اعضا توافق نمودند تا تمامی موانع تجاری بر سر مسیر همکاری میان خود را برداشته و در قبال دیگر کشورها سیاست تجاری خارجی مشترکی (به‌عنوان نمونه تعرفه خارجی مشترک) را وضع نمایند. توافق نامه‌ی تجاری اتحادیه‌ی اروپا و ترکیه یک نمونه‌ی جدید اتحادیه‌ی گمرکی است که از سال 1995، به اجرا در آمده است.

1-3. بازار مشترک اروپایی

این بازار شامل آن دسته از اتحادیه‌های گمرکی است که شامل جابجایی آزادانه خدمات، نیروی کار و سرمایه میان اعضای جامعه‌ی اقتصادی اروپا می‌شود. این جامعه در برخی مواقع طی سال‌های ابتدایی تشکیل، بازار مشترک خوانده می‌شد، هر چند که این عنوان برای آن جامعه دقیق نبود؛ چراکه جامعه‌ی اقتصادی اروپا در دهه‌ی 1960، عمدتاً یک اتحادیه‌ی گمرکی بود تا بازار مشترک.

1-4. اتحادیه‌ی سیاسی

معاهده ماستریخت به‌باور بسیاری از تحلیل‌گران اروپایی مهم‌ترین پیمان هم‌گرایی اروپایی است. در حقیقت، پس از تصویب این پیمان در سال 1993 بود که بسیاری از فازهای طولی و عرضی هم‌گرایی اتحادیه نظیر گسترش اتحادیه اروپا به سمت اروپای مرکزی و شرقی، تشکیل پول واحد اروپایی، توافق بر سر ایجاد سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی و نیز توسعه‌ی اختیارات و قدرت تصمیم‌گیری نهادهای اتحادیه‌ی اروپا نظیر کمیسیون و پارلمان آغاز شد. (واعظی، 1389: 25-29).

1 - European Economic Community (EEC)

2 - European Free Trade Association (EFTA)

5-1. معاهده‌ی لیسبون

با گسترش اتحادیه اروپا و تعمیق هم‌گرایی، ضرورت اصلاح نهادها و کارآمدتر کردن شیوه‌های تصمیم‌گیری در اتحادیه بیش از پیش احساس شد. پروژه قانون اساسی اتحادیه اروپا که در همین راستا و با هدف تکمیل هم‌گرایی طرح‌ریزی شده بود، به دلیل ماهیت بلند پروازانه‌اش و وارد کردن خدشه به حاکمیت کشورهای عضو، به دنبال رأی منفی مردم فرانسه و هلند در سال 2005، نافرجام ماند. از این‌رو، برای چاره‌اندیشی تصمیم گرفته شد تا یک معاهده اصلاحی در ابعاد کوچک‌تر که چندان به حاکمیت کشورها خدشه وارد نسازد و در نتیجه بدون نیاز به فراندوم در پارلمان‌های ملی کشورها به تصویب برسد، به جای قانون اساسی طرح شود.

با اینکه قرار بود روند تصویب معاهده لیسبون در پارلمان‌های ملی تا پایان سال 2008 نهایی شود و این معاهده از ابتدای سال 2009 قدرت اجرایی پیدا کند، اما در عمل این روند حدود یک سال بیش‌تر به طول انجامید که دلیل آن مخالفت بعضی کشورهای عضو با برخی مفاد آن و رد آن معاهده طی یک همه‌پرسی در ایرلند بود. ایرلند تنها کشوری از میان 27 عضو اتحادیه اروپا بود که این معاهده را به همه‌پرسی گذاشت و سرانجام با بعضی امتیازات که به این کشور داده شد، معاهده در جریان همه‌پرسی دوم با 57 درصد آرای مثبت مردم به تصویب رسید. در نتیجه به دنبال کش و قوس‌های فراوان، معاهده لیسبون از تاریخ اول دسامبر 2009 به اجرا گذاشته شد. مهم‌ترین رئوس اصلاحی این پیمان به‌قرار زیر می‌باشند:

1-5-1. اصلاحات نهادی

در راستای کارآمدتر ساختن عملکرد اتحادیه اروپا، معاهده لیسبون سازوکارهای جدیدی اندیشیده است. از جمله مهم‌ترین ترتیبات جدید در این خصوص می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ایجاد پست دائمی و تمام وقت ریاست شورای اروپا: به منظور جلوگیری از بی‌ثباتی در روند فعالیت‌های اتحادیه اروپا، شورای اروپا (متشکل از رؤسای کشورها و یا دولت‌ها)، با اکثریت کیفی یک نفر را به‌عنوان رئیس دائمی و تمام وقت شورا انتخاب خواهد کرد. این شخص که به‌عنوان نماینده و سخنگوی اتحادیه در صحنه بین‌المللی نقش ایفا می‌کند، به مدت دو سال و نیم این سمت را در اختیار خواهد داشت و دوره تصدی وی برای دو سال و نیم دیگر نیز قابل تمدید خواهد بود. البته ریاست دوره‌ای شش ماهه کشورها که به‌صورت نوبتی در میان کشورهای عضو می‌چرخد، در مورد شورای وزیران (جز شورای وزیران امور خارجه) به‌قوت خود باقی خواهد بود.

ایجاد پست نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی: ایجاد این پست با ادغام دو پست قبلی یعنی نماینده عالی اتحادیه اروپا در امور سیاست خارجی و امنیتی که از سال 1999 خاویر سولانا آن‌را بر عهده داشت و کمیسیونر روابط خارجی که تا پیش از این بر عهده خانم والدن بود؛ صورت پذیرفته است. این امر باعث انسجام بیش‌تر در سیاست خارجی اتحادیه اروپا خواهد شد. این نماینده عالی که در محافل غیر رسمی از آن به‌عنوان وزیر امور خارجه اتحادیه اروپا نیز یاد می‌شود، توسط شورای اروپا منصوب می‌شود و انتصاب اروپا به تأیید پارلمان اروپا نیز برسد. وی هم‌چنین معاونت کمیسیون اروپا و ریاست شورای وزیران خارجه را نیز بر عهده خواهد داشت. هم‌چنین یک سرویس دیپلماتیک اروپایی نیز زیر نظر وی انجام وظیفه خواهد کرد.

کمیسیون اروپا: کمیسیون هم‌چنان نقش خاص خود را در داخل اتحادیه اروپا حفظ خواهد کرد. پس از این قرار بود تا سال 2014، تعداد کمیسیونرها دیگر به اندازه تعداد کشورهای عضو نباشد و به دو سوم یعنی 18 نفر تقلیل پیدا کند. اما این پیشنهاد با مخالفت ایرلندی‌ها روبرو شد و تصمیم گرفته شد که همان ترتیبات سابق به‌فوت خود باقی بماند.

ادغام سه رکن: براساس معاهده ماستریخت، اتحادیه اروپا از سه رکن برخوردار بود: اول، رکن جوامع متشکل از جوامع اروپایی¹، جامعه اروپایی انرژی اتمی² و جامعه اروپایی ذغال سنگ و فولاد که به‌مدت 50 سال تأسیس شده بود و از 22 ژوئیه 2002، دیگر وجود خارجی ندارد؛ دوم، رکن سیاست خارجی و امنیتی³، سوم، رکن همکاری‌های پلیسی و قضایی در امور جنایی؛ در معاهده لیسبون این سه رکن در یکدیگر ادغام خواهند شد.

بر این اساس، اتحادیه اروپا دارای شخصیت حقوقی است و این صلاحیت را دارد که طرف یک معاهده بین‌المللی قرار گیرد و عضو یک سازمان بین‌المللی شود. از سوی دیگر، رهبری اتحادیه از انسجام بیش‌تری برخوردار خواهد شد و با صدای واحد در صحنه‌های بین‌المللی حضور پیدا خواهد کرد که این خود به افزایش وجهه‌ی اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل کمک خواهد کرد (معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی تحقیقات استراتژیک، 1389: 6-2).

2-5-1. بهبود شیوه‌های تصمیم‌گیری

دغدغه‌ای که همواره در اتحادیه اروپا در خصوص تصمیم‌گیری وجود داشته عبارت از این بوده است که بهبود شیوه‌های تصمیم‌گیری، همراه با تضمین مشروعیت تصمیمات باشد. وظیفه قانون‌گذاری در اتحادیه اروپا بر عهده مثلثی است از شورای وزیران، کمیسیون و پارلمان که سه ضلع آن را تشکیل می‌دهند. وضع قوانین در اتحادیه اروپا در یک رشته مسائل مانند سیاست خارجی، بودجه و پذیرش اعضای جدید باید با اجماع صورت گیرد. اما در حوزه‌های دیگر، تصمیم‌گیری‌ها تابع اکثریت کیفی است. اکثریت کیفی به این‌صورت به‌دست می‌آید که به‌هر یک از کشورهای عضو بر حسب جمعیت آن وزنی تعلق می‌گیرد. به‌عنوان مثال، آلمان، بریتانیا، فرانسه و ایتالیا به‌عنوان چهار کشور بزرگ اتحادیه دارای ضریب 29 هستند به این معنای هر رأی آنها برابر با 29 رأی خواهد بود. براساس این سازوکار، کشورهای متوسط مانند مجارستان، یونان، جمهوری چک، پرتغال و بلژیک هر یک دارای ضریب 12 و کشورهای کوچکی نظیر لوگزامبورگ، قبرس، استونی، لتونی و لیتوانی دارای ضریب 4 می‌باشند. اکثریت کیفی در صورتی حاصل می‌شود که از مجموع 345 رأی، 255 رأی مثبت داده شود. این ترتیبات به‌گونه‌ای طرح‌ریزی شده که اقلیت وتو کننده حداقل شامل 4 کشور شود. در معاهده لیسبون، به‌جای اکثریت کیفی از اکثریت مضاعف نام برده شده که تحقق آن منوط به برآورده شدن دو شرط می‌باشد؛ یکی اینکه 55 درصد اعضا یعنی از 27 عضو حداقل 15 عضو باید به‌یک طرح یا لایحه‌ی پیشنهادی رأی مثبت دهند و این 15 کشور 65 درصد کل جمعیت را نیز باید در اختیار داشته باشند. با این حال، این ترتیبات احتمالاً از سال 2014 جنبه اجرایی پیدا خواهند کرد. هم‌چنین، در معاهده لیسبون اکثریت کیفی گسترش یافته و حوزه‌های جدیدی مانند کنترل مرزهای اتحادیه، پناهندگی و مهاجرت را که قبلاً تصمیم‌گیری در مورد آنها با اجماع صورت می‌گرفت، در بر می‌گیرد (معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی تحقیقات استراتژیک، 1389: 6-2).

1 - European Communities (EC)

2 - European Atomic Energy Community (EURATOM)

3 - Common Foreign and Security Policy (CFSP)

3-5-1. دموکراتیک سازی

یکی دیگر از اهداف معاهده لیسبون جبران کسری دموکراتیک در این اتحادیه بود و بدین منظور تدابیری در آن اندیشیده شد:

گسترش اختیارات پارلمان: اختیارات وسیع‌تری بنابر معاهده لیسبون به پارلمان داده شده است. این اختیارات در زمینه‌های قانون‌گذاری و کنترل سیاسی است. بنابر ترتیبات جدید، رئیس کمیسیون کمیسیونرها که توسط شورا منصوب می‌شوند، باید به تأیید پارلمان برسند. تأیید این افراد لاجرم با توجه به نتیجه انتخابات پارلمان اروپا خواهد بود. به عبارت دیگر، ترکیب کمیسیون انعکاسی از ترکیب پارلمان به لحاظ جهت‌گیری‌های سیاسی خواهد بود و بدین ترتیب، افکار عمومی در ترکیب کمیسیون لحاظ خواهد شد.

برگزاری علنی جلسات شورای وزیران: بنابر معاهده لیسبون، آن‌دسته از جلسات شورای وزیران که در آنها قرار است رأی‌گیری صورت گیرد، باید علنی باشد. این در واقع گامی در جهت شفافیت بیش‌تر در اتحادیه اروپا به حساب می‌آید.

طرح لوایح توسط شهروندان: طبق معاهده لیسبون، شهروندان اروپایی می‌توانند با جمع‌آوری یک میلیون امضاء به شرطی که امضاهای جمع‌آوری شده از تعداد قابل توجهی از کشورها باشد، لوایحی را طرح کنند و برای تصویب در اختیار پارلمان اروپا بگذارند. بدین ترتیب، از این رهگذر مفهوم شهروندی اروپایی محتوای بیش‌تری پیدا خواهد کرد.

2- اتحادیه‌ی اروپا و نظام بین‌الملل

اتحادیه‌ی اروپا تنها بلوک اقتصادی و تا حدودی سیاسی منطقه‌ای است که از نفوذ و نقش‌آفرینی جهانی نسبتاً آشکاری برخوردار است. در حقیقت، روند هم‌گرایی اقتصادی و سیاسی موجود میان دول اروپایی عضو این اتحادیه در مبنایت با اصول و قواعد حاکم بر سیاست بین‌الملل که از بافت رئالیستی برخوردار هستند، به‌سر می‌برد. در بخش هم‌گرایی اقتصادی، اتحادیه اروپا توانسته است در مقام یک قدرت جهانی ظاهر شده و به‌واسطه این جایگاه نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ی در نظام تصمیم‌گیری بین‌المللی در قلمرو اقتصاد داشته باشد. هم‌اکنون اتحادیه اروپا بزرگ‌ترین معامله‌گر تجاری جهانی است. در سال 2005، فروش خارجی محصولات این اتحادیه به 2/790 تریلیون دلار و کسری تجاری 134 میلیارد دلار رسید. این در حالی است که در همان سال، کل تجارت خارجی آمریکا 2/637 تریلیون دلار و کسری تجاری آن 840 میلیارد دلار بوده است. در حقیقت، 20 درصد از واردات و صادرات جهانی به اتحادیه اروپا تعلق داشته و بیش از 70 درصد از کل مبادلات تجاری اتحادیه با اعضای آن صورت می‌پذیرد (واعظی، 1387: 30).

علاوه بر این، اتحادیه اروپا در بیش‌تر نهادهای بین‌المللی نظیر: صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی نه‌تنها دارای حق وتو بوده؛ بلکه در سیاست‌گذاری آنها نیز نقش تعیین‌کننده‌ی برعهده دارد. از زمان ورود یورو به عرصه تجارت جهانی، این پول واحد اروپایی توانسته است تا به دومین ارز ذخیره رایج بین‌المللی تبدیل گردد و حتی تا اندازه‌ای از مزیت دلار در معاملات جهانی بکاهد.

افزون بر آن، به‌موازات توانمندتر شدن تدریجی نفوذ و قدرت اقتصادی، اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل، این اتحادیه خصوصاً پس از معاهده ماستریخت در 1992، خیز مهمی را برای تبدیل شدن به یک بازیگر سیاسی و مؤثر در سیاست بین‌الملل برداشته است. اتحادیه اروپا در دوره جنگ سرد همواره نیم نگاهی به بازیگری در عرصه سیاست بین‌الملل داشت ولی شرایط دو قطبی جهان و قدرت بالای آمریکا مانع از بازیگری فعال در قلمرو سیاست بین‌الملل گردید.

رویدادهای مهمی چون فروپاشی نظام دو قطبی، خروج کشورهای اروپای شرقی و مرکزی از حاکمیت سیاسی شوروی/ روسیه، وحدت دو آلمان و نیز بحران‌های منطقه‌ای هم‌چون تحولات بالکان و جنگ دوم خلیج فارس شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل را دگرگون ساخت و بستری فراهم نمود تا زمینه فعالیت سیاسی اتحادیه اروپا در عرصه بین‌الملل بیش از پیش فراهم شود. به‌همین جهت اتحادیه اروپا در دهه 1990 گام‌های جدی به‌سوی وحدت سیاسی برداشت.

از آن زمان تاکنون اتحادیه اروپا در قالب چارچوب‌های نظیر سیاست خارجی و امنیتی مشترک¹ و سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی² تلاش نموده است تا علاوه بر هویت ژئواکونومیک و ژئوکالچرال خود، به یک هویت ژئوپولیتیک نیز دست یابد. بر پایه این سیاست خارجی و امنیتی مشترک، اتحادیه اروپا به بازتعریف محیط پیرامونی خود در قالب سه استراتژی هم‌گرایی، ثبات‌سازی و مشارکت اقدام نمود. در قالب استراتژی هم‌گرایی، بروکسل از همان ابتدای دهه 1990 کوشید تا جمهوری‌های اروپایی سابقاً عضو بلوک شرق را در یک فرآیند تدریجی به‌عضویت خود درآورد تا از این طریق نه‌تنها در چهارچوب نوعی دیپلماسی بازدارنده به پیشبرد صلح دموکراتیک، ثبات و رفاه در این محیط ژئوپولیتیک کمک نموده؛ بلکه بار دیگر ایده اروپای واحد را زنده کند.

به‌طور کلی، مشخصه‌های نقش بین‌المللی اروپا پس از پایان جنگ سرد جهان تغییرات بنیادی یافته است. در باب مفهوم‌پردازی جایگاه اتحادیه به‌عنوان بازیگر بین‌المللی و تعریف سرشت قدرت اروپا، اجماعی بین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل به‌چشم نمی‌خورد؛ زیرا ایفای نقش بین‌المللی به سیاست خارجی واحد وابسته است که اروپا فاقد آن می‌باشد. برخی از نظریه‌پردازان بر این باورند که مفاهیم قدرت مدنی و قدرت نرم‌افزارانه اروپایی نشانی از ضعف بنیاد ژئوپولیتیک اتحادیه در صحنه بین‌المللی تلقی می‌شود (Diez, 2005: 613-636). با وجود این، برخی دیگر از تحلیل‌گران سیاست اروپایی معتقدند که خصیصه غیرنظامی قدرت اروپا عامل اصلی نفوذ و گسترش ارزش‌ها و هنجارهای اروپایی در صحنه سیاست جهانی می‌باشد. تعدادی دیگر نیز مفهوم اروپا به‌عنوان قدرت هنجاری را بازتاب رهیافت نواستعمارگرایانه اروپا برای پیگیری اهداف سده نوزدهمی دانسته‌اند. بدیهی است ماهیت قدرت اروپا تحت تأثیر هم‌گرایی فراملی با ماهیت سنتی قدرت در نظام بین‌الملل که دولت‌ملی محور است تفاوت‌ها و تمایزاتی دارد. بر این مبنای، اروپا هنوز بین قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری و رهیافت‌های یک جانبه‌گرایانه و چند جانبه‌گرایانه در نوسان به‌سر می‌برد. در عرصه سیاست نرم‌افزارانه بیش از آنکه توان نظامی اصالت داشته باشد، نفوذ، اعتماد، مشروعیت، مذاکره، مصالحه‌جویی و چانه‌زنی و رهیافت مبتنی بر حقوق، هنجارها و نهادهای بین‌المللی در تعریف قدرت حائز اهمیت می‌باشد. اتحادیه با برخورداری از دو کرسی دائمی شورای امنیت و عضویت برخی از اعضای مهم آن در گروه هشت کشور صنعتی جهان در تدوین قوانین، مقررات و هنجارهای حقوقی اقتصادی و تجاری بین‌المللی نقش مؤثری برعهده دارد. اتحادیه و اعضای آن هم‌چنین از بازیگران و واحدهای سیای عمده و اثرگذار در نهادها، مجامع و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی اقتصادی، تجاری، سیاسی و فرهنگی محسوب می‌شوند. اتحادیه با بیش از 2000 نمایندگی دیپلماتیک و 20 هزار دیپلمات بزرگ‌ترین جامعه دیپلماتیک جهانی را در اختیار دارد.

از سوی دیگر اتحادیه رهبری برخی از موضوعات بین‌المللی مانند دیوان بین‌المللی کیفری و بحران زیست محیطی (پروتکل کیوتو) را در دست گرفته است. جمعیت اتحادیه با 500 میلیون نفر سومین جمعیت بزرگ جهان را بعد از چین و هند تشکیل می‌دهد. اروپا با 27 کشور عضو یکی از گروه‌بندی‌های برجسته جهانی بوده و اینک یک چهارم ثروت و

1 - Common Foreign and Security Policy (CFSP)

2 - Common Security and Defence Policy (CSDP)

درآمد و بیش از یک پنجم تجارت جهانی را در اختیار داشته و اعطای بیش از نیمی از کمک‌های توسعه‌ای جهانی را عهده‌دار می‌باشد. اتحادیه بزرگ‌ترین قطب تجاری جهان بوده و 30 درصد از مبادلات تجاری بین‌المللی را به‌خود اختصاص داده است. اتحادیه در سیاست‌گذاری نهادهای اقتصادی، مالی و تجاری مهم بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی نقش شاخصی برعهده دارد و از قطب‌های صنعتی، فن‌آوری، سرمایه‌گذاری، مالی و اعتباری برجسته جهانی است. 20 درصد از واردات و صادرات جهانی به اتحادیه تعلق داشته و بیش از 70 درصد از کل مبادلات تجاری اتحادیه با اعضای آن صورت می‌پذیرد. اتحادیه با دارا بودن بیش از 7 هزار میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی از یکی از بالاترین درآمدهای سرانه در سطح جهانی برخوردار می‌باشد. اتحادیه بزرگ‌ترین اقتصاد جهان در بخش‌های کشاورزی، صنعتی و خدماتی محسوب می‌شود. بخش خدمات با 69/4 درصد از تولید ناخالص داخلی، مهم‌ترین بخش اقتصاد اتحادیه را تشکیل داده و بخش‌های صنعت با 28/4 درصد و کشاورزی با 2/3 درصد از تولید ناخالص داخلی بخش‌های مهم دیگر اقتصاد اتحادیه قلمداد می‌شوند. البته بخش کشاورزی در پرتو سیاست کشاورزی مشترک اروپایی و با پرداخت حدود 40 تا 50 درصد از بودجه اتحادیه به‌عنوان یارانه کشاورزی تحت پوشش سیاست‌های حمایت‌گرایانه قرار دارد. کشورهای عضو اتحادیه بزرگ‌ترین مقصد توریسی جهان بوده و فرانسه نخستین و اسپانیا، ایتالیا، انگلیس، آلمان و اتریش در بین 10 مقصد اصلی توریسم جهانی قرار دارند.

با توجه به این ملاحظات، اقتصاد عرصه‌ی اصلی قدرت‌نمایی اروپایی محسوب می‌شود. اروپا در غیاب قدرت ژئوپولیتیک، تجارت و اقتصاد را به محور و مدار اصلی قدرت‌نمایی خود در عرصه نظام بین‌الملل تبدیل ساخته است. در حال حاضر مزیت نسبی اتحادیه در بهره‌گیری از ابزارهای مدنی مانند تجارت و کمک خارجی و دیپلماسی مبتنی بر منطق اقتصادی قرار دارد. ابزارهای سیاست خارجی اتحادیه در این زمینه از دیپلماسی اقتصادی (کمک اقتصادی و تحریم اقتصادی) تا انجام عملیات نظامی صلح‌سازانه نوسان دارد. اتحادیه قدرت واقعی در تجارت بوده و به‌قدرت جهانی خود از رهگذر ارائه مدل اروپایی هم‌گرایی منطقه‌ای می‌اندیشد.

اتحادیه تلاش دارد تا با ارائه الگوی متفاوت به‌عنوان قدرت نرم‌افزارانه در عرصه‌های مدیریت بحران، پیشگیری از مناقشات، صلح‌بانی و بازسازی اقتصادی، سیاست خارجی هنجاری را به‌مورد اجرا گذاشته و به‌گسترش و تعمیم معیارهای اروپایی در سطح نظام بین‌الملل و اثرگذاری بر سیاست‌های شرکاء و طرف‌های اقتصادی و تجاری خود بپردازد. ارتقاء هم‌گرایی منطقه‌ای، حقوق بشر، توسعه، گسترش دموکراسی و حکومت قانون اهداف اعلامی سیاست خارجی مشترک اروپایی در این رهگذر است که از شالوده‌ای ارزشی و هنجاری برخوردار است.

اتحادیه اروپایی در مقام مرکز جاذبه قاره کهن در دهه‌های اخیر بیش‌تر درصدد بوده است تا دیدگاه متمایز اروپایی را به‌عنوان دیدگاه بدیل و رقیب در نظام بین‌الملل به‌نمایش گذارد. با این همه، اتحادیه از اروپایی‌سازی جهانی بازمانده و ناگزیر از تجدیدنظر در برخی از مؤلفه‌های هم‌گرایی سیاسی در کوتاه مدت گردیده است. اروپا هنوز بین تبدیل شدن به‌قدرت مدنی، ابردولت جهانی و یا قدرت منطقه‌ای در نوسان به‌سر می‌برد. حاکمیت دو دیدگاه متضاد اروپاگرایی و آتلانتیک‌گرایی سبب شده است تا رهیافت غالبی بر سیاست‌های اروپا حاکم نگردد. با وجود این، گرچه اتحادیه دچار نوعی بحران هویت بین‌المللی می‌باشد؛ اما نقش آن در نظام بین‌الملل به‌تدریج بیش‌تر می‌شود. اما این نقش در تقابل با آمریکا قرار ندارد. اروپائیان با توجه به اینکه نمی‌توانند مستقل از آمریکا در عرصه سیاسی و امنیتی نقش‌آفرینی نمایند؛ درصددند تا از هگزر همراهی و هم‌سویی با این کشور به‌ایفای نقش پرداخته و به‌تدریج موقعیت بین‌المللی خود را ارتقاء بخشند.

3- بحران مالی و سیاست خارجی اروپایی

بسیاری از تحلیل‌گران بین‌المللی، نیمه‌ی نخست قرن بیست‌ویکم را دوره‌ی انتقال قدرت از منطقه یورواتلانتیک به منطقه آسیا پاسیفیک می‌دانند. انتقال قدرت نه بدین معنا که قدرت‌های نوظهوری چون چین، هند، برزیل، روسیه و مکزیک کنترل نظام بین‌الملل را در اختیار گیرند، بلکه بدین معنا که چارچوب مناسبات فرآتلانتیک دیگر انحصاراً نخواهد توانست مدیریت نظام بین‌المللی و بحران‌های آن را به‌دست گیرد (Youngs, 2008). آنها ظهور این وضعیت را ناشی از هزینه‌های هنگفت آمریکا در جنگ آمریکا و عراق و نیز بحران سرمایه‌داری در غرب دانسته و به تعبیر مختلف از آن یاد می‌کنند. ریچارد هاس¹ از وضعیت بین‌المللی جدید به‌عنوان پایان لحظه تک‌قطبی و پیدایش جهان چندقطبی، جیووانی گروی² به‌عنوان درهم تنیدگی قطب‌ها و سیمون سرفاتی³ به‌عنوان جهان پس‌اگر یاد می‌نماید. (Serfaty, 2011: 8) نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت این است که آنان همگی، به‌پا برجا ماندن برتری نسبی آمریکا در کنار متحدان غربی خود بر سایر قدرت‌های بزرگ و نوظهور دیگر در عرصه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی باور دارند، لیکن معتقدند که این برتری نسبی مانع از آن نخواهد شد که رقبای جدید با همکاری با یکدیگر، نفوذ بین‌المللی آنان را با چالش جدی مواجه سازند.

بهره‌ای که می‌توان از این مقدمه‌ی کوتاه برای بحث مورد نظر خود گرفت، این است که به‌واسطه‌ی بحران مالی در غرب خصوصاً در منطقه‌ی یورو، انتظار می‌رود تا قدرت سیاسی اتحادیه‌ی اروپا در صحنه بین‌المللی رو به تحلیل رود. ریشه‌ی این تحلیل آن است که اتحادیه‌ی اروپا برای فائق آمدن بر بحران مالی پیش‌رو، به منابع مالی قدرت‌های نوظهور و رقیب چون چین، برزیل و روسیه نیاز دارد، هم برای خرید بخشی از بدهی کشورهای بحران‌زده و هم برای باز کردن بازار خود به‌روی کالاهای تجاری خود؛ چراکه به‌دلیل کاهش شدید رشد اقتصادی دول اروپایی و در مقابل بالا بودن رشد اقتصادی کشورهای یاد شده، هم‌اکنون این قدرت‌های اقتصادی جدید، از منابع ارزی سرشاری برخوردارند که حکم پادزهر را برای اقتصاد رکودزده دول اروپایی دارد. مسئله‌ای که در اینجا وجود دارد این است که قدرت‌های شرقی و نوظهور، بدون ایراد مطالبات سیاسی تن به مراوده‌ی تجاری مورد نظر دول اروپایی نخواهند داد (Sorroza, 2011: 4). از مهم‌ترین محورهای مربوط به تبعات بحران مالی بر سیاست خارجی اتحادیه اروپا می‌توان به‌موارد زیر اشاره نمود:

1-3. کاهش همکاری‌های فرآتلانتیکی

اروپا و آمریکا مجموعاً یک‌سوم تجارت جهانی را که حدود نیمی از تولید ناخالص جهانی می‌باشد، از آن خود دارند؛ هم‌چنین این دو بازیگر، دوسوم هزینه‌های نظامی در جهان و 80 درصد ذخایر ارزی در بانک‌های مرکزی جهان را برعهده دارند. اروپا و آمریکا دارای ارزش‌های یکسان، تاریخ مشترک، پیوندهای مستحکم فرهنگی و نگرش یکسان به روابط بین‌الملل می‌باشند. با این حال، هم‌چنان که آهنگ آن نیز آغاز شده است، آمریکا توجه خود را از اروپا به تدریج برداشته و به آسیای رو به اوج معطوف کرده است. به‌باور تحلیل‌گران، در سیاست خارجی آمریکا، منطقه آسیا - پاسیفیک اهمیتی بیش از اروپا یافته است. فرورفتگی اتحادیه‌ی اروپا به‌درون خود برای حل مشکلات اقتصادی، عدم توانایی دول اروپایی برای تخصیص اعتبارات کافی نظامی برای عهده‌داری مسئولیت‌های بین‌المللی بیش‌تر و رقابت‌های اقتصادی

1 - Richard Haas
2 - Givoanni Grevi
3 - Simon Serfati

اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا بر سر بازارهای شرق آسیا، جملگی از عوامل مهمی هستند که از همکاری‌های فرآتلانتیکی اروپا و آمریکا می‌کاهد.

بازارهای منطقه آسیا پاسیفیک موجب رقابت میان دو سوی آتلانتیک شده است؛ چراکه به دلیل رکود اقتصادی، هر دو بازیگر تکیه بیش‌تری بر صادرات بیش‌تر و واردات کم‌تر جهت رفع کسری شدید تجاری خود دارند. در نتیجه آمریکا و اروپا جهت جلب بازارهای بیش‌تر در آسیا به رقابت با یکدیگر روی آورده‌اند، رقابتی که به سطح سیاسی نیز کشیده خواهد شد و موجب می‌شود تا اروپا به دلیل منافع اقتصادی، همکاری خود را با آمریکا در زمینه اختلافاتی که آن کشورها با قدرت‌هایی چون چین و روسیه دارد، کم نماید (2: Foundation, 2013).

3-2. کاهش نفوذ دول اروپایی در نهادهای بین‌المللی

افزایش توان اقتصادی و مالی قدرت‌های نوظهور، به‌موازات گسترش بحران اقتصادی در اروپا زمینه را برای بسط نفوذ این قدرت در نهادهای بین‌المللی سیاسی و نیز پولی و اقتصادی فراهم‌تر نموده است. به‌گفته‌ی «دیک نانتو» در نتیجه بحران مالی در غرب، گرایش چین به استفاده از حق وتوی خود در شورای امنیت سازمان ملل برای جلوگیری از برخی ابتکارات آمریکا و اروپا افزایش یافته است. وی هم‌چنین معتقد است که چین در حال توسعه‌ی سیستم نظارتی مالی مورد دلخواه خود و تأثیرگذاری بر سیستم نظارتی مالی جهانی، براساس دیدگاه‌های خاص خود می‌باشد. هم‌چنین چین در کنار هند در تلاش است تا نقش بیش‌تری در تصمیم‌گیری‌های صندوق بین‌المللی پول و تغییر در موازنه‌ی قوای حاکم بر ساختار تصمیم‌گیری آن نهاد داشته باشد (23: Nanto, 2009).

نشست کپنهاک در مورد تغییرات اقلیتی در دسامبر 2009، یک نمونه از کاهش نفوذ بین‌المللی اروپا می‌باشد. در این نشست کشورهای عضو کلپ «بریک»¹ (برزیل، روسیه، هند و چین) موفق شدند موضع «جنوبی» خود را بر کشورهای «شمال» تحمیل نمایند؛ به‌گونه‌ای که این کشورها توانستند توافق‌نامه‌های جدا از مذاکرات درون اجلاس صادر نمایند. علاوه بر این، بحران مالی در غرب موجب شده است تا ساز و کاری چون «جی 20»² که تجلی حضور قدرت‌های نوظهور در آن است، به‌جای «جی 8»³ به نهاد اصلی هماهنگ‌کننده‌ی بین‌المللی برای حل بحران بین‌المللی پیش‌رو تبدیل شود. (12: Nanto, 2009) نشست اخیر سران نمونه‌ای از افزایش قدرت و نفوذ قدرت‌های نوظهور در فرایند مذاکرات آن نشست بود.⁴ افزایش هماهنگی میان قدرت‌های نوظهور در سطح بین‌المللی، به‌ویژه در قالب گروه «بریک»، به‌معنای این است که این کشورها خواهان سهم بیش‌تری در فرایند تصمیم‌گیری سازمان‌های بین‌المللی، تعیین دستور کار مذاکرات، تنظیم بیانیه‌ها و قطعنامه‌های پایانی و به‌طور کلی دموکراتیزه شدن ساختارها و فرایندهای حاکم بر سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی می‌باشند (1: Keukeleire, 2011).

کشورهای عضو گروه «بریک»، با 45 درصد جمعیت جهان، 23 درصد تولید ناخالص جهان را تشکیل می‌دهند. هدف این گروه که از سال 2006 تشکیل و از 2008 هر ساله نشست سران برگزار می‌کند، ایفای نقشی فعال و هماهنگ در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی می‌باشد. اعضای این گروه چندجانبه‌گرایی کنونی در نظام بین‌الملل را

1 - Brazil, Russia, India And China (BRIC)

2 - Group of Twenty (G20)

3 - Group of Eight (G8)

4 - گروه 20، شامل کشورهای صنعتی عضو گروه 8 در کنار 12 کشور دیگر، آرژانتین، استرالیا، برزیل، چین، هند، اندونزی، مکزیک، عربستان سعودی، آفریقای جنوبی، کره جنوبی و ترکیه می‌باشد.

سازوکاری توصیف کرده‌اند که عمدتاً با رهبری غرب صورت می‌گیرد. لذا آنان با طرح تفکر چندجانبه‌گرایی مؤثر، خواستار حضور گسترده خود در نهادهای بین‌المللی سیاسی، اقتصادی و پولی جهت مشارکت برابر در تصمیم‌گیری‌ها، تعیین دستور کارها، هدایت مذاکرات و تنظیم قطعنامه‌ها و خروجی‌های پایانی نشست‌های بین‌المللی می‌باشند. با اضافه شدن آفریقای جنوبی به این گروه در سال 2011، نام آن نیز به گروه «بریکس»¹ تغییر پیدا کرد.

3-3. تقدم منافع بر ارزش‌ها در سیاست خارجی اروپایی

هم‌چنان که پیش‌تر ذکر شد، اتحادیه‌ی اروپا برای درمان بحران مالی و جلوگیری از وخامت اوضاع اقتصادی خود نیاز به گسترش روابط تجاری با کشورهای دارد که با آنها دارای اختلافات در زمینه‌های سیاسی و حقوق بشری می‌باشد. در نتیجه، این پیش‌بینی از سوی تحلیل‌گران غربی وجود دارد که اتحادیه اروپا با اولویت قائل شدن بر منافع به‌جای ارزش‌های خود، از جایگاه موضوعات حقوق بشری در روابط خود با کشورهای مذکور بکاهد؛ چین و روسیه دو نمونه‌ی بارز است که اولی به‌عنوان گول تجاری و دومی به‌مثابه گول انرژی، دو نمونه‌ی مهم در این رابطه به‌شمار می‌آیند. چین با داشتن بیش از 2 تریلیون دلار ذخیره ارزی، بازار بسیار جذابی برای اقتصاد رکودزده و نیازمند صادرات اتحادیه اروپا می‌باشد. در نتیجه با توجه به منافع چشم‌گیر اقتصادی اتحادیه اروپا در رابطه با چین، لحن انتقادی این اتحادیه نسبت به آن کشور کمرنگ خواهد شد. در حقیقت، نیاز استراتژیک اروپا به اقتصاد چین موجب تقویت این پیش‌بینی شده است که احتمالاً اتحادیه به سه نیاز و مطالبه این کشور که ریشه‌های اقتصادی و سیاسی دارند، توجه بیش‌تری نماید. اجازه دسترسی بیش‌تر چین به بازارهای داخلی اروپا تا قبل از سال 2016، برداشتن تحریم تسلیحاتی چین و بالاخره عدم مداخله در حوزه‌ی خارج نزدیک به‌ویژه مسائل مربوط به تبت و تایوان (Sorroza, 2011: 3).

در حال حاضر، اتحادیه‌ی اروپا اصلی‌ترین بازار چین است و 20 درصد از صادرات چین روانه اتحادیه‌ی اروپا و 18 درصد به آمریکا گسیل می‌شود. طبیعی است که چین زمانی بازار خود را به‌روی اتحادیه‌ی اروپا بیش‌تر خواهد گشود که متقابلاً شاهد رفع موانع تجاری و گمرکی از سوی اروپا در پذیرش کالای چینی باشد. این مسئله برای اقتصادهای صادراتی بزرگی هم‌چون آلمان و فرانسه بیش‌تر صدق می‌کند. از آنجاکه عمده‌ی کشورهای عضو یورو طی چند سال آینده زیر رژیم‌های سخت ریاضت اقتصادی و رعایت اصل صرفه‌جویی جهت بازپرداخت بدهی‌های خارجی خود به‌سر خواهند برد، لذا ارزش اقتصادی بازار داخلی این کشورها برای آلمان و فرانسه کاهش و در عوض چشم اقتصادهای بزرگ اروپا به کشورهای ثروتمند منطقه آسیا- پاسیفیک دوخته خواهد شد، کما اینکه هم آلمان و فرانسه بخش عمده‌ای از رشد اقتصادی خود را در گرو گسترش صادرات خود به کشورهای چین و روسیه، چین و هند می‌دانند. طبیعی است با توجه به اتکاء این دو قدرت اصلی که نیرو محرکه سیاست خارجی اروپا می‌باشند به بازار اقتصادهای نوظهور، آنان یک سیاست خارجی عمل‌گرایانه و انعطاف‌پذیری را نسبت به تحولات سیاسی این کشورها و مطالبات سیاسی آنان داشته باشند. در همین رابطه بنیاد پژوهشی کوربر² با برگزاری نشستی با حضور سیاست‌گذارانی از آلمان و اروپا پیرامون وضعیت کنونی و سناریوهای محتمل روابط آلمان، اروپا، چین و آمریکا به این نتیجه رسیدند که «روابط فرآتلانتیکی حتی در جهان دو قطبی نوین (منظور میان دو قطب آمریکا و چین می‌باشد) نیز اهمیت خود را حفظ خواهد کرد، لیکن روابط میان آمریکا و اروپا دیگر بر مبنای مناسبات تنگاتنگ که در گذشته وجود داشته است، نخواهد بود». هم‌چنین آنان وضعیت آلمان را در

1 - Brazil, Russia, India, China, South Africa (BRICS)

2 - Koerber Foundaxion

این عرصه چنین توصیف نمودند: «آلمان احتمالاً به گزینه‌ی توازن در روابط خود با آمریکا و چین روی خواهد آورد». نتیجه مستقیم این دیدگاه آن است که آلمان دیگر هم‌چون گذشته قادر نخواهد بود که در اختلافات میان آمریکا و چین، سمت آمریکا را بگیرد (Foundation, 2013). به‌سخن دیگر، برای آلمان میانجی‌گری بین واشنگتن و بی‌جینگ که هر دو اصلی‌ترین شرکای تجاری آن کشور هستند، اقدامی دشوار خواهد بود.

4- بحران مالی اروپا: دلایل و دورنما

آن هنگام که رهبران اروپا در سال 1992 تصمیم به ایجاد وحدت پولی گرفتند، بر این گمان بودند اقتصادهای اروپایی یکی پس از دیگری در هم ادغام خواهند شد. از یک‌سو کشورهای ضعیف اروپایی جنوبی، اقتصاد آلمان را که مبنی بر کنترل تورم، دستمزدها و صرفه‌جویی است، الگوی خود قرار داده، در مقابل آلمان هم با افزایش هزینه‌ها و مصرف داخلی خود و اندکی بالا بردن دستمزدها و تورم، فاصله خود را با این کشورها کمتر و کمتر خواهد نمود؛ اما گذشت زمان نشان داد که این تصور، چیزی بیش از پنداری خام نبوده است. حال که یورو در بحران به‌سر می‌برد تبعات این تصمیم به‌خوبی خود را نمایان می‌سازد.

اگر چه طی پنج سال گذشته اعضای منطقه یورو تمام تلاش خود را کرده‌اند تا جلوی تنش‌های کوتاه مدت بحران را بگیرند، لیکن این مسئله هم‌چنان برای آنها باقی است که چگونه می‌توانند اقتصادهای ملی خود را با هم یکی کنند. ریشه‌ی اصلی بحران کنونی نه در ولخرجی‌های بی‌حد و حساب بخش عمومی و خصوصی ورشکسته شده‌ی کشورهای بدهکار که در وجود عدم توازن بنیادین در درون منطقه پولی یورو نهفته است. بدین معنا که تعیین یک سیاست پولی واحد و یک نرخ ارز برای گروه متنوعی از اقتصادهای ملی ذاتاً مسأله‌ساز است. در نتیجه، انواع طرح‌هایی چون اعمال ریاضت اقتصادی، مدیریت و نظارت بر بودجه‌های ملی، فدرالیسم مالی، برنامه‌های نجات مالی و یا تخصیص صندوق بزرگ برای بازسازی اعتبار نهادهای ملی به‌تنهایی برای حل مسئله کفایت نمی‌کنند. از وقتی که اروپا همکاری در خصوص موضوعات پولی در دهه‌ی 1970 را آغاز کرد، تقریباً تمامی توافقات براساس ضوابطی که آلمانی‌ها در مذاکرات تعیین می‌کردند، به‌عمل می‌آمد. معاهده ماستریخت در سال 1992 که تصمیم برای وضع ایجاد یورو از درون آن درآمد، بیش‌ترین تجلی نفوذ آلمان در تصمیم‌گیری‌های پول اروپا را نشان می‌داد. انگیزه اصلی آلمان در ایجاد یورو نه کمک به تجربه وحدت دوباره بود و نه تحقق آرمان تشکیل یک اروپای فدرال. هدف اصلی دولت‌مردان آلمانی در ایجاد یورو، توسعه رفاه و قدرت اقتصادی آلمان از طریق گشودن و دستیابی به بازارهای رقیب، وضع نرخ مبادلاتی رقابتی و اعمال سیاست مالی ضد تورمی بود. تصور سیاست‌مداران در فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و دیگر کشورهای که از قدیم الایام پول ملی ضعیفی داشته‌اند، این بود که با پیوستن به اتحادیه پولی و ملزم ساختن خود به کنترل تورم و کم کردن نرخ بهره و اصلاح ساختارهای اقتصادی خود، می‌توانند از اقتصاد ملی آلمان الگو بگیرند. علاوه بر این، آنها می‌پنداشتند از طریق یورو می‌توان آلمان را نیز به الگوی اقتصادی خود نزدیک کرده و از سرعت تولید آن کشور بکاهدند. با این حال، این پیش‌بینی سیاستمداران جنوب اروپا درست از آب در نیامد؛ چراکه آنان در سالیانی که یورو به چرخه پولی اروپا وارد شد نتوانستند آلمان را به مصرف بیش‌تر و تولید کم‌تر از طریق افزایش دستمزدها و بالا بردن نرخ تورم قانع نمایند.

با آنکه کم‌تر از یک دهه از راه‌اندازی یورو نگذشته بود، اولین نشانه‌های بحران مالی خود را در بازار مالی اروپا نمایان ساخت. اندکی پس از فروپاشی‌های مالی در آمریکا و انگلیس در سال 2008، اقتصادهای اروپایی نیز واگرایی از یکدیگر را آغاز کردند. بلافاصله دولت‌های بدهکار تحت فشار شدید بازارهای بین‌المللی قرار گرفتند. بازارهای داخلی سقوط کرده،

نرخ بهره افزایش یافته، بدهی‌های خارجی کشورهای جنوب اروپا، خیز صعودی برداشته و نرخ رشد آن کشورها متوقف و در مواردی منفی گردید. در مقابل، آلمان پس از سسکه‌ای کوتاه، یک رشد اقتصادی بی‌سابقه را تجربه نمود. نتیجه‌ی بلافصل این شکاف آشکار، زیر سؤال رفتن اعتبار یورو بود. به بیان روشن‌تر، تخطی طرفین یورو، دول مرفه به رهبری آلمان و دول بدهکار جنوب و اروپا از خط قرمز 2 درصدی نرخ تورم که توسط بانک مرکزی اروپا ترسیم شده بود از طریق کم و زیاد کردن نرخ تورم در کشورهای خود سبب به هم خوردن موازنه تجاری به نفع یکی و به ضرر دیگران شد. نتیجه پایین آوردن نرخ تورم در آلمان به زیر 2 درصد بانک مرکزی اروپا از طریق کاهش دستمزد و کنترل نرخ بهره و حرکت معکوس اعضای جنوبی ناحیه‌ی یورو این شده است که آلمان از یک تجارت مازاد خیره‌کننده به ضرر آن دولت‌ها که از یک کسری تجاری قابل ملاحظه رنج می‌برند، برخوردارست. در طول یک دهه از عمر یورو نتیجه این افزایش و کاهش‌ها در نرخ تورم اقتصادهای اروپایی، یک شکاف کلی 25 درصدی در رقابت‌پذیری اقتصادی میان آلمان و شرکای اروپایی‌اش می‌باشد. خلاصه اینکه امروزه آلمان به یک مازاد تجاری 200 میلیارد دلاری در سال دست یافته است که حتی چین را نیز پشت‌سر گذاشته است. 40 درصد از این مازاد ناشی از تجارت آلمان با کشورهای عضو ناحیه یورو است. نکته جالب آنکه بانک‌ها و سرمایه‌گذاران آلمانی این سرمایه مازاد خود را با پذیرش یک ریسک بزرگ و طولانی مدت در قالب ارائه وام‌های کم‌بهره به همان کشورهای جنوب اروپا که اینک به واسطه سیاست پولی و مالی آلمان در اتحادیه اروپا دچار ورشکستگی شده‌اند، منتقل کرده‌اند. در حقیقت، آلمان با به‌کارگیری سیاست‌های انقباض پولی در اقتصاد خود بسان چین اروپا عمل نموده است، با این تفاوت که عضویت این کشور در ناحیه یورو، این کشور را از آماج انتقاداتی که عموماً چین از آن رنج می‌برد، مصون نگه داشته است.

برای مقابله با بحران پیش‌رو و پر کردن این شکاف، رهبران اروپا با همکاری صندوق بین‌المللی پولی در می 2010 شروع به ایجاد صندوق‌هایی با اندوخته‌ای قریب به 800 میلیارد یورو نمودند. مکانسیم ثابت دائمی اروپا، از آن دست ابتکاراتی است که هدفش کمک به کشورهای بدهکار برای حفظ و نجات یورو می‌باشد. بانک مرکزی اروپا در اقدامی بی‌سابقه که نقض مواد معاهده‌ی ماستریخت در ممنوعیت هرگونه برنامه‌های نجات مالی را در پی داشت، اوراق قرضه‌ی اعضای بحران‌زده را خریداری نمود. اتحادیه‌ی اروپا هم‌چنین ثابت را به بخش مالی خود نیز برگردانده است. در ماه‌های اخیر، بانک مرکزی اروپا با اعطای 600 میلیارد یورو وام بسیار کم‌بهره - با بهره‌ی یک درصدی - به بانک‌های اروپایی، نظام بانکداری اروپا را از ورطه فروپاشی رهانید. به‌رغم تمامی اقدامات انجام شده و در حال انجام، به‌روشنی معلوم نیست که آیا یورو منافع بلندمدت اعضای بدهکار را تأمین خواهد کرد؟ در این کشورها، تنها استدلال محکم برای باقی ماندن در ناحیه یورو این بوده است که خروج از آن را به‌مراتب پیامدهای دردناک‌تری از جمله فرار سریع‌السير سرمایه از کشور، ورشکستگی انبوه بانک‌ها و سرمایه‌داران و سقوط آزاد ارزش پولی ملی را در پی خواهد داشت.

تلاش دول اروپایی برای حل بحران حاد نقدینگی، آنها را در برابر یک مسأله مهم قرار داده است و آن چگونگی بنیاد نهادن یک هم‌گرایی اقتصادی است. چراکه مادام اعضای ناحیه‌ی یورو سیاست‌های اقتصادی متفاوتی را در خصوص هزینه‌های نیروی کار، هزینه‌های عمومی، رفتار بخش خصوصی و مسئله رقابت‌پذیری در پیش می‌گیرند، نمی‌توان انتظار ادغام اقتصادی به‌عنوان اصلی‌ترین پشتوانه‌ی هم‌گرایی سیاسی را داشت. بعید نیست اعضای بدهکار جنوب اروپا که تمام گرفتاری‌های خود را از یورو می‌دانند، حمایت خود را از این پول واحد بردارند. در روزگار تأسیس یورو طرفداران پول واحد چنین ادعا می‌کردند که دستیابی به یک رفاه اقتصادی بلندمدت، به درد و رنج کوتاه مدت ناشی از آن می‌چربد؛ اما حالا استدلال عکس شده است. شاید ایجاد یورو ناشی از سبک‌سری و ناپختگی بوده باشد ولی حال که به‌عنوان یک واقعیت

چاره‌ناپذیر وجود دارد. تحصیل منافع کوتاه‌مدت ناشی از پذیرش این پول (در مقایسه با بدیل فاجعه بارش) بر هزینه‌های بلندمدت آن غلبه و ترجیح دارد.

بسیاری از تحلیل‌گران اقتصادی، این تفکر آلمان‌را که آینده یورو بسته به اجرای اصلاحات سفت و سخت و ریاضت اقتصادی می‌باشد، تا حدودی می‌پذیرند. در غیر این صورت تعهد آلمانی‌ها به دول بدهکار جهت کمک مالی به آنها و برعهده گرفتن ضمانت‌های مالی بیش‌تر کار عاقلانه‌ای نخواهد بود. درست به‌همین دلیل است که برلین در قالب بسته مالی جدید اتحادیه اروپا از دولت‌ها می‌خواهد تا مفاد مربوط به نظام بودجه‌نویسی متوازن مندرج در بسته یاد شده را وارد قانون اساسی خود نمایند. با این همه، دو سؤال اینجا برای دول بدهکار مطرح می‌شود که به‌فرض انجام این اصلاحات در قانون اساسی، هزینه‌های ناشی از رژیم ریاضت اقتصادی میان کدام کشورها و درون کدامیک از اقشار اجتماعی باید سرشکن شود؟ اقتصاددانانی چون پل کراگمن، استدلالشان بر این اساس است که چنین بار و مسئولیتی باید بر دوش یک فدرالیسم متمرکز مالی در اروپا نهاده شود. اگر اروپا یک هویت سیاسی مشترک را پذیرا گردد و تعهد نماید که از ارائه کمک‌های مالی به دولت‌های خود دریغ نرزد - درست شبیه کاری که آمریکا با ایالات خود انجام می‌دهد - آن‌موقع می‌توان انتظار داشت که اعضای ناحیه یورو حاضر به ادغام اقتصادهای خود به درون یکدیگر باشند. با این‌حال، قیاس کردن اتحادیه‌ی اروپا با آمریکا در مقوله فدرالیسم مالی چندان نمی‌تواند قانع‌کننده باشد. اروپا، آمریکا نیست. اگر واشنگتن به ایالات‌های متحده آمریکا اجازه‌ی فعالیت در چارچوب یک پول واحد را داده است، این فعالیت‌ها نه در چارچوب یک فدرالیسم مالی است و نه برنامه‌های منظم نجات مالی بلکه آن‌چه تنظیم‌کننده‌ی بازار مالی آن کشور است، قوانینی است که نظام بودجه‌نویسی آن‌را از اتکاء خطرناک به شرکت‌ها و سرمایه‌داران رهنانیده و به مناطق پر رونق وابسته نموده است (Moracisk, 2012: 55-56).

از آنجاکه ریاضت اقتصادی و فدرالیسم مالی گنجایش لازم را خصوصاً برای اعضای بدهکار جهت فائق آمدن به بحران مالی پیش‌روی اتحادیه‌ی اروپا ندارند، حصول به ادغام اقتصادی نیازمند بازنگری آلمان و دیگر کشورهای با درآمد مازاد در سیاست‌های اقتصادی خود می‌باشد. برلین چاره‌ای جز افزایش هزینه‌های عمومی خود از جمله دستمزدها و مصرف با یک شتاب بیش‌تر را ندارد. چنین اقدامی شکاف رقابتی میان دول طلبکار و بدهکار عضو ناحیه یورو را از میان خواهد برد و به کشورهایی که با کسری بودجه ممتد دست‌وپنجه نرم می‌کنند فرصت خواهد داد تا تولید و صادرات خود را بالا برده و کسری بودجه و تجاری ریشه دوانیده در جنوب اروپا را تعدیل نمایند. به‌طور خلاصه باید گفت که بحران یورو نه فقط سرنواشت یورو که آینده‌ی سراسر قاره‌ی اروپا را رقم خواهد زد. تحولات اخیر نشان داده است که یکپارچگی سیاست‌های داخلی کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا، پیش‌شرط هرگونه همکاری سودمند و فراگیر است؛ این موضوع منطبق درون اتحادیه‌ی اروپاست. هر جا که منافع بنیادین ملی و روش‌های نظارتی اعضاء با یکدیگر ادغام می‌شوند و نمونه‌ی آنها را می‌توان در عرصه‌های تجاری مشاهده نمود، دولت‌ها سیاست‌های سفت و سختی را برای هماهنگ‌سازی سیاست‌های خود اعمال نموده‌اند. خود این سیاست‌ها نیز در مواجهه با بحران مالی موجود نیز ثبات خود را حفظ کرده‌اند. در آن عرصه‌هایی که کشورهای عضو اتحادیه راه هماهنگی در سیاست‌گذاری‌ها را پیموده‌اند، نظارت‌ها نیز عموماً دواطلبانه بوده و عمدتاً در سطح ملی اعمال می‌شدند. بنابراین پیامد بحران بسته به این است که چگونه اروپای شمال و جنوب می‌توانند شکاف‌های موجود را که ناشی از سیاست‌های کلان اقتصادی هر یک از کشورهای عضو می‌باشند، پر کنند (Moracisk, 2012: 63).

در این رابطه باید اضافه نمود که بحران یورو جدیدترین رخداد در حرکت دو دهه‌ای اتحادیه اروپا به سمت تعمیق هم‌گرایی می‌باشد. آن‌هنگام که معاهده‌ی ماستریخت تصویب گردید، پیش‌بینی بسیاری از ناظران اقتصادی این بود که اتحادیه‌ی اروپا نظارت‌های خود را بر سیاست‌های مربوط به رفاه اجتماعی، مراقبت‌های پزشکی، زیرساخت‌های منطقه‌ای، دیوان کیفری، آموزش، مسائل مربوط به فرهنگ و زبان و از همه مهم‌تر مالیات و اولویت‌های مالی گسترش خواهد داد. لیکن گذشت زمان نشان داد که خبری از این نظارت‌ها نیست و اروپا تازه درصدد است تا سیاست‌هایی را که مقدمه یک نظام نظارتی متمرکز است، وضع نماید. تردیدی نیست که امروزه، دول اروپایی بسیار بیش از بروکسل کنترل مسائل مربوط به امور قضایی و داخلی، مهاجرت، مالکیت معنوی و سیاست‌های اجتماعی را دارند. حال که اتحادیه‌ی اروپا نیز درصدد گسترانیدن یک سیاست متمرکز نوین می‌باشد، نادرند کشورهای عضوی که مایل یا قادر به اجرای کامل این سیاست باشند. دلیل این مسئله نیز آن است که نه همه عضو ناحیه یورو هستند و نه همه تابع پیمان شکن می‌باشند و نه لزوماً در تمامی فرایندهای سیاست خارجی و دفاعی مشترک اتحادیه اروپا، مشارکت می‌نمایند.

با این وجود، تمام مشکلات برشمرده شده به معنای اعتباریابی مجدد منتقدین و مخالفین یورو نمی‌باشد. هیچ‌یک از اعضای اتحادیه چالش جدی در مقابل اصل سیاست‌ها و تدابیر اتحادیه‌ی اروپا برقرار ننموده است. هم‌چنین تاکنون هیچ سیاست‌مدار سرشناس اروپایی از ایده‌ی خروج از اتحادیه حمایت نکرده است، گویی همه می‌دانند چنین اقدامی با خودکشی فرق چندانی ندارد. بروکسل کماکان به تلاش خود برای اعمال مدیریت بر 10 درصد از سیاست‌های ملی از بخش نظارت بر اعمال تجاری گرفته تا مسأله مهاجرت، تحت یک نظام حقوقی یکپارچه ادامه می‌دهد. وانگهی، بحران مالی پیش‌رو موجب نشده است تا کشورهای عضو یورو به سیاست‌های حمایت‌گرایانه رو آورند و آنان هم‌چنان پایبندی خود را به حفظ پول واحد و تحصیل منافع مشترک حفظ کرده‌اند. به اعتقاد آندره موروسیک حتی فروپاشی یورو به‌رغم تمام پیش‌بینی‌های منفی، موجودیت اتحادیه را به‌خطر نخواهد انداخت. این گفته بدان معنا است که اتحادیه اروپا قطع‌نظر از نتیجه بحران، الگوی بی‌بدیل و بی‌رقیبی از یک همکاری بین‌المللی داوطلبانه در تاریخ و سیاست جهانی باقی خواهد ماند (Moracisk, 2012: 67).

از سوی دیگر، بحران مالی حاوی این پیام است که فرایند هم‌گرایی اروپایی دست‌کم برای یک افق قابل پیش‌بینی به آستانه پیش‌روی خود و به یک مرحله طبیعی اشباع شده رسیده است. حرکت به سمت به یک اتحادیه‌ی هم‌بسته‌تر آن‌گونه که بانیا پیمان رم در سال 1957 در سر داشتند؛ فعلاً متوقف خواهد شد. بدین معنا که تحقق یک دولت فدرال اروپایی را باید فراموش کرد، هرچند که اتحاد دول اروپایی در برابر جهان پر چالش کنونی و وابستگی متقابل آنها به حیات خود ادامه خواهد داد. تا قبل از پدیدار شدن اولین نشانه‌های بحران مالی در اروپا، روند هم‌گرایی در این قاره‌ی مایه حیرت و تحسین بسیاری از کشورها و مناطق بود به‌گونه‌ای که اتحادیه‌ی اروپا می‌رفت تا به یک سرمشق هم‌گرایی برای سایر مناطق تبدیل شود. در حقیقت، پیشرفت‌های اتحادیه در عرصه هم‌گرایی ملی دو دهه‌ی اخیر موجب جان گرفتن آن دسته از نظریات و دیدگاه‌هایی شد که جملگی نوید شکل‌گیری یک اروپای فدرال را می‌دادند. پیمان شکن، بسیاری از اروپائیان را در رسیدن به رؤیای اروپای شهروندان امیدوار ساخته بود. سیاست خارجی و امنیتی مشترک، ایده اروپای واحد را به جوامع این قاره نوید می‌داد و پول واحد نیز حکایت از تشکیل یک بازار واحد می‌نمود.

اما به‌فاصله کم‌تر از 5 سال همه‌ی این امیدها به بیم تبدیل شده است. بسیاری از جریان‌های سیاسی خصوصاً احزاب دست راستی، پیمان شکن را مقدمه ناامنی اجتماعی در اروپا دانسته و آن را بانی ورود سیل مهاجرین غیر اروپایی بیکار با رنگ و زبان و نژاد مختلف به این قاره و به‌خطر افتادن امنیت اجتماعی شهروندان اروپایی دانسته‌اند. تا آنجاکه

مهاجرت‌سبزی به یکی خصوصاً رایج در جوامع اروپایی و لزوم بازنگری در قوانین تردد و مهاجرت به‌خصوص در معاهده شنگن به یکی از سرفصل‌های مشترک احزاب دست افراطی که نفوذشان نیز در سپهر سیاست اروپا رو به‌گسترش می‌باشد، تبدیل شده است. سیاست خارجی و امنیتی مشترک نیز پس از دو پاره شدن در بحران عراق سال 2003، خدشه‌ناپذیر بودن وحدت اروپایی را زیر سؤال برد و نشان داد که اعضا تنها در موضوعات کم اهمیت اقتصادی و یا سیاسی میل به اجماع دارند؛ اما آنجایی که منافع ملی‌شان درگیر می‌شود از رقابت و عدم همراهی با یکدیگر فروگذار نمی‌کنند. اما به‌نظر سرنوشت پول واحد اروپایی در ورطه‌ی آزمون‌های سخت‌تری قرار دارد. یورو که در کم‌تر از یک دهه به دومین ارز رایج جهانی تبدیل شده است هم اکنون با بحران اعتماد و اعتبار روبرو است؛ بحران بدهی دولت‌ها و بانک‌ها دو مسأله‌ای هستند که عمیقاً سرنوشت یورو را تحت تأثیر قرار داده‌اند.

تقریباً می‌توان ادعا نمود که از زمان تشکیل جامعه‌ی اقتصادی اروپا در سال 1957 تاکنون هیچ مسأله‌ای به اندازه بحران مالی کنونی، مبانی هم‌گرایی اروپایی را سست و لرزان ننموده است تا آنجا که برخی تحلیل‌گران، این بحران را در قامت یک «تهدید وجودی» برای آن‌چه که وحدت اروپایی خوانده می‌شود، تلقی می‌نمایند. بیش از 4 سال که از بحران مالی و 2 سال است که از بحران بدهی دولت‌ها و بانک‌ها در اروپا می‌گذرد. مهار نشدن بحران در همان یکی دو سال آغازین کافی بود تا فضای اقتصادی و سیاسی اروپا نیز دستخوش بحران گردیده و هم‌اینک نیز به‌نظر می‌رسد که بحران یاد شده تمام سپهر اجتماعی اروپا را فراگرفته باشد، گویی بحران اعتمادی که بازارهای مالی اتحادیه‌ی اروپا را در خود فرو برده است، نسبت به اصل اتحادیه نیز سرایت کرده است. در حال حاضر، نیمی از اعضای اتحادیه اروپا به درجات مختلف، شاخص‌های نگران‌کننده‌ی یک اقتصاد بیمار و دچار رکود در بخش‌هایی چون: بدهی دولتی، کسری تجاری، رشد اقتصادی پایین و حتی منفی و بیکاری رو به‌گسترش را دارند. اسپانیا، پرتغال، یونان، ایتالیا و ایرلند در زمره‌ی بدهکارترین اعضا اتحادیه به‌شمار می‌برند. از سوی دیگر، در حالی که در سال 2012، رشد اقتصادی کشورهای عضو دستخوش بحرانی چون ژاپن و آمریکا بالای 2 درصد و برای کشورهای عضو آ.س.ان. 4/5 درصد، چین 7/5 درصد، آمریکای جنوبی (شامل سه کشور: برزیل، آرژانتین و شیلی) 4 درصد بوده است، رشد اقتصادی مجموع کشورهای عضو اتحادیه زیر صفر بوده است. در همین رابطه باید گفت که تنگناهای اقتصادی یاد شده، اروپا را گرفتار یکی از بزرگ‌ترین معضلات اجتماعی خود یعنی بیکاری که می‌تواند مصدر بسیاری از ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی باشد، ساخته است. در مقایسه با ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک کشور دستخوش بحران اقتصادی که نرخ بیکاری در آن طبق آخرین برآوردها 7/7 درصد می‌باشد؛ می‌توان اعضای اتحادیه‌ی اروپا را در ارتباط با وضعیت بیکاری در آنها سه دسته تقسیم نمود. نرخ بیکاری دسته نخست شامل 5 کشور اتریش، لوکزامبورگ، آلمان، هلند و مالت به‌طرز مقابل توجهی کم‌تر از آمریکا است. این نرخ در کشورهای رومانی، چک، بلژیک، دانمارک، فنلاند، انگلیس و سوئد تقریباً یکسان می‌باشد و در 15 کشور باقیمانده درصد بیکاری بالاتر از آن‌چه در آمریکا شاهد آن هستیم، می‌باشد. چنان‌که از این 15 کشور 11 کشور دارای نرخ بیکاری بین 10 تا 17 درصد بوده (فرانسه با 10/7 درصد، ایتالیا 11/1 درصد، ایرلند 14 درصد و پرتغال 16/3 درصد) دو کشور نیز که یونان و اسپانیا باشند؛ به‌ترتیب با 25/4 و 26/2 درصد در دشوارترین وضعیت ممکن به‌سر می‌برند. از آنجا که بیش از یک‌سوم نیروی کار در کشورهای موسوم به «پیگس»¹ (پرتغال، ایتالیا، یونان و اسپانیا) جوانان

زیر 25 سال می‌باشد، احتمال نآرامی‌های اجتماعی گسترده در این جوامع به‌واسطه‌ی رشد چشم‌گیر بیکاری به‌مراتب بیش‌تر می‌باشد.

پیامدهای بحران

بدون تردید، این بحران مالی و اقتصادی با عوارض و پیامدهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به‌هم پیوسته‌ای همراه بوده است. در اولین و شاید مهم‌ترین پیامد بلافصل این بحران باید به‌وجود «شکاف» در داخل و میان اعضای اتحادیه‌ی اروپا اشاره نمود. در داخل اعضای بحران‌زده مسأله این است که کدام طبقات اجتماعی و براساس چه سنجه‌ی مالیاتی باید بار بدهی دولت‌ها را به دوش کشیده و مالیات بیش‌تری را از محل دآرمدهای خود به خزانه‌ی دولت واریز نماید؟ آیا افزایش‌های مالیاتی باید شامل تمامی طبقات اجتماعی گردد یا تنها بخش کوچکی از شهروندان که همان قشر ثروتمند جامعه هستند، باید پذیرای این بار اضافی باشند؟ تشدید این فشارها و مطالبات در قالب اعمال انواع رژیم‌های ریاضت اقتصادی خود با اعتراضات گسترده‌ای از سوی شهروندان اروپایی مواجه گردیده است. وانگهی، منتقدین رژیم‌های ریاضتی بر این باورند، اعمال این‌گونه رژیم‌ها که مورد تأکید نولیبرال‌ها می‌باشد، الزاماً رشد اقتصادی را در پی نخواهد داشت. براساس گزارش اخیر که از سوی صندوق بین‌المللی پول منتشر شده است، آدرصد کاهش هزینه‌های عمومی، 1/5 درصد آهنگ رشد اقتصادی را کندتر خواهد کرد.

اما شکافی که میان اعضای اتحادیه‌ی اروپا می‌باشد به‌نظر عمیق‌تر و مهم‌تر از شکاف داخلی است. در یک‌سو، کشورهای بحران‌زده و بدهکار هستند که معتقدند از همان ابتدای راه‌اندازی یورو، این پول در خدمت اقتصادهای پیشرفته اروپایی از جمله آلمان، جهت توسعه صادرات خود به‌ضرر کشورهای جنوب بوده است و لذا این کشورها به‌جای اعمال فشارهای یک‌طرفه بر اعضای مقروض جهت اجرای رژیم‌های ریاضتی، بهتر است خود با اعطای وام و کمک‌های مالی بیش‌تر به این دسته از کشورها، در رفع بحران مالی و اقتصادی کنونی بکوشند. در مقابل، اعضای قدرتمند ناحیه‌ی یورو به‌رهبری آلمان، بحران بدهی را ناشی از بی‌انضباطی و بی‌برنامگی مالی اقتصادهای تنبل جنوب اروپا دانسته و معتقدند حل ریشه‌ای بحران در اجرای سفت‌وسخت رژیم‌های ریاضت اقتصادی توسط اعضای بدهکار و استقرار یک نظام مالی

فدرالی برای نظارت و مدیریت نظام بودجه‌نویسی ملی دولت‌ها منطبق با سطح درآمدهایشان می‌باشد.

پیامد دوم، بحران ظهور و تقویت جریان‌های راست افراطی و تا حدودی چپ افراطی که جملگی رویکرد انتقادی به هم‌گرایی اروپا دارند، در عرصه‌ی سیاست داخلی اعضای اتحادیه‌ی اروپا می‌باشد. رأی‌دهندگان با نكوهش دولت‌های خود به‌واسطه‌ی انفعال در مقابل بحران به‌وجود آمده گرایش تدریجی به‌سوی احزاب افراطی می‌آورند. اگر چه این روند فراگیر و عام نیست، لیکن آهنگ رشد آن در برخی از اعضای اتحادیه به‌صدا درآمده است. از این‌رو، هم‌اکنون ما شاهد پیدایش گفتمان‌های بیگانه‌هراسی، مهاجرت‌ستیزی، اتحادیه‌گریزی، ملی‌گرایی افراطی در سپهر جوامع اروپایی هستیم. در حقیقت احزاب ملی‌گرا در کشورهای اروپای شمالی چون سوئد، دانمارک، فنلاند و نروژ تلاش دارند تا از طریق نقد بی‌پروایانه‌ی سیاست‌های مهاجرتی دولت‌های خود، به جلب آراء و حمایت‌های عمومی بپردازند. با آنکه احزاب ملی‌گرا در اروپای شمالی آراء بیش‌تری را در انتخابات ملی به‌دست آورده‌اند، اما هنوز از قدرت کافی برای تشکیل دولت برخوردار نبوده‌اند. چنان‌چه آراء شهروندان به این احزاب به‌مرور افزایش یابد، در آن صورت آنان خواهند توانست بر سیاست‌های اروپایی دولت‌های خود خصوصاً ملی‌گرا اساساً رویکرد منفی و بدبینانه به اتحادیه اروپا دارند. آنها اغلب دولت‌های خود را تحت فشار قرار داده‌اند که یا از اتحادیه خارج شوند و یا همکاری خود را در درون اتحادیه کاهش دهند. در اروپای جنوبی

اوج‌گیری احزاب افراطی به‌مراتب چشم‌گیرتر بوده است. با افزایش آراء انتخاباتی جریان‌های راست و چپ افراطی در کشورهای یونان، فرانسه و ایتالیا که جملگی نگرشی انتقادی به روندهای کلی هم‌گرایی اروپایی دارند، این امکان قوت گرفته است که در صورت تداوم بحران اقتصادی کنونی اقبال شهروندان اروپایی به این احزاب فراگیرتر شود.

پیامد سوم بحران کنونی، سست شدن پایه‌های دولت رفاه در اروپا می‌باشد. این بحران با کم کردن درآمدهای دولتی، توانمندی دولت‌های رفاهی اروپا را جهت پاسخگویی به مطالبات دیرپای شهروندان خود کاهش داده است. امروزه کارکنان و کارمندان اروپایی بیش‌تر عمر می‌کنند و زودتر بازنشسته می‌شوند و این خود بار مالی صندوق‌های بازنشستگی و بیمه‌های تأمین اجتماعی را دو چندان نموده است. از آن‌سوی، رشد بیکاری، درآمدهای مالیاتی را کاهش و هزینه‌های دولت را در قالب پرداخت بیمه‌های بیکاری افزایش داده است. افزون بر آن، تراز بین مرگ‌ومیر و میزان مولید در همه‌ی کشورهای اروپایی به‌هم خورده و این کشورها با رشد منفی جمعیت مواجه هستند. اصلاح دولت رفاهی که این ایام مورد تأکید دولت‌مردان اروپایی است برای شهروندان یک معنا بیش‌تر ندارد: کاهش خدمات و مزایای دولتی، مسأله‌ای که اگر تحقق یابد شهروندان بلافاصله در پای صندوق‌های دائمی یا در خیابان‌ها نسبت به آن به‌شدت واکنش نشان خواهند داد. به‌طور خلاصه، باید گفت اتحادیه اروپا به‌جای آنکه به ابزاری در خدمت توسعه و رفاه اجتماعی تبدیل شده باشد هم اکنون در نگرش افکار عمومی به مکانیسمی هزینه‌ساز و مکانیسمی برای برخی پیشرفت‌های اجتماعی مبدل گردیده است. طبیعی است که با کم فروغ شدن چهره دولت‌های رفاهی در اروپا به‌واسطه گرایش تدریجی اعضای اتحادیه به سیاست‌های صرفه‌جویانه ریاضتی، از اعتبار موقعیت بین‌المللی این اتحادیه به‌عنوان یک قدرت نرم یا یک قدرت مدنی کاسته خواهد شد. هم‌چنین آشکار است کشورهایی با رشد اقتصادی زیر صفر، سیر نزولی مزایای اجتماعی و تداوم بیکاری‌های گسترده، نمی‌توانند الگوی یک دولت رفاه اجتماعی سرمشق را در عرصه‌ی جهانی ارائه نمایند.

پیامد چهارم بحران مالی اروپا، ماهیتی ژئوپولیتیک دارد. بنا به پیش‌بینی عمده‌ی تحلیل‌گران بین‌المللی، مادام که اتحادیه اروپا در این بحران و تهدید وجودی به لحاظ اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک غوطه‌ور است، تمایل آن اتحادیه برای ایفای نقشی مؤثر در سیاست جهانی کاهش قابل ملاحظه‌ای خواهد یافت. نظر به اینکه کاهش بودجه نظامی جزء اولین سرفصل‌های رژیم‌های ریاضتی دول اروپایی خواهد بود؛ این مسأله می‌تواند تضعیف‌کننده‌ی پایه‌های همکاری فرآتلانتیکی اروپا و آمریکا باشد، آن‌هم در شرایطی که آمریکا در دوره‌ی ریاست جمهوری اوباما با در پیش گرفتن خط‌مشی چند جانبه‌گرایی به‌شدت خواهان کمک‌ها و همکاری‌های مالی و نظامی اروپا چه در مناطق بحران‌خیز خاورمیانه و شمال آفریقا و چه در رقابت‌های ژئوپولیتیکی با چین باشد. افزون بر کاهش همکاری‌های فرآتلانتیک میان اروپا و آمریکا در مدیریت مسائل جهانی، عامل دیگری که از برش دیپلماتیک اتحادیه در عرصه‌ی بین‌المللی خواهد کاست، نیاز کشورهای این اتحادیه به بازارهای مصرف اقتصادهای ثروتمندی چون چین جهت فروش کالاها، محصولات و خدمات خود می‌باشد. بدیهی است در چنین شرایطی، اولویت‌های حاکم بر دستورکار سیاست خارجی اتحادیه جابه‌جا شده و منافع اقتصادی در جایگاه بالاتری از ارزش‌های دموکراتیک و موضوعات حقوق بشری قرار می‌گیرند.

نتیجه گیری

تردیدی نیست که امروزه ماهیت قدرت اقتصادی و بالطبع سیاسی در جهان روبه دگرگونی است. اگر تا چند دهه‌ی پیش، جهانی‌شدن به معنای گسترش سپهر قدرت اروپا به دیگر نقاط جهان با هدف دستیابی به بازار و مواد خام بود، امروزه و طی دو دهه‌ی گذشته نظام جهانی به عرصه‌ای برای اوج‌گیری آسیا خاصه چین و هند به‌عنوان بزرگ‌ترین رقبای اقتصادی اروپا تبدیل شده است. پیدایش رقبای اقتصادی قدرتمند با رشد اقتصادی بالا در شرق آسیا و آمریکای جنوبی شاید پاسخگوی بخشی از علل وقوع بحران مالی کنونی در اروپا باشد، اما بی‌تردید نیمی دیگر از ریشه‌ی بحران در درون اتحادیه نهفته است. در هنگام امضای پیمان ماستریخت در سال 1992، وقتی همگان موافقت خود را با ایجاد پول واحد اعلام کردند، توجه، انگیزه و آینده‌نگری چندان برای مستحکم‌سازی این وحدت پولی با یک اتحادیه مالی نبود. جدای از اختلاف‌نظری که میان حامیان سیاست‌های مبتنی بر رشد و تدابیر مبتنی بر ریاضت اقتصادی جهت مدیریت بحران وجود دارد، جملگی صاحب‌نظران مسائل اروپا بر یک نقطه مهم اشتراک نظر دارند و آن اینکه تنها راه مقابله ریشه‌ای با بحران مالی پیش‌رو و جلوگیری از تکرار تحولات مشابه در ایجاد یک اتحادیه‌ی سیاسی است. در حقیقت، بسته‌ی مالی به‌عنوان جزء مکمل سیاست پولی که در اجلاس سران اروپا در بروکسل در سال 2012 به توافق میان اعضاء رسید تنها زمانی می‌تواند مؤثر واقع شود که یک اراده‌ی سیاسی در کل اتحادیه برای اجرای مفاد دقیق آن وجود داشته باشد. این بستر مالی در صورت تصویب نهایی، ساختار نظام مالی اتحادیه را فدرالی خواهد کرد چراکه از آن پس، دولت‌های عضو در تنظیم بودجه و مالیات در سطح ملی مستقل نبوده و باید تحت نظارت بانک مرکزی اروپا و منطبق با تعهدات پذیرفته در آن بستر مالی عمل نمایند.

اما پرسش در اینجا این است که آیا اتحادیه‌ای که در آغاز براساس یک عقلانیت سیاسی و نه لزوماً اقتصادی بنیان گرفت، با این تنگناها و دشواری‌های مالی - اقتصادی پیش‌رو به مرحله پایانی و حتی عقب‌رفت از هم‌گرایی رسیده است؟ شاید بتوان گفت اولین باری که سؤالاتی از این دست مطرح شد زمانی بود که، پیش‌نویس قانون اساسی اروپایی در سال 2005 توسط شهروندان فرانسوی و هلندی رد شد. دیری نپائید که مقامات اتحادیه اروپا جهت مدیریت بحران پیش آمده و جلوگیری از تسری آن به حوزه‌های موضوعی اتحادیه، جای آن پیش‌نویس را با سند تعدیل یافته‌ی جدیدی به نام معاهده لیسبون عوض کردند. اما هنوز تب‌وتاب و فشارهای روانی ناشی از رد شدن پیش‌نویس قانون اساسی ساکن نشده بود که با خیز گرفتن موج بحران مالی و تبدیل شدن آن به ابرموج بحران اقتصادی و سیاسی اروپایی، این بار به جای «کارکرد»، «فلسفه وجودی» اتحادیه در آماج پرسش‌ها قرار گرفته است. روند اتهام‌زنی متقابل اعضای مرفه و ضعیف اتحادیه در خصوص بانی یا بنیان اصلی بحران مالی، افزایش گمانه‌زنی‌ها در مورد خروج یا اخراج یونان، به نقد کشیده شدن پیمان شنگن به‌واسطه سهل‌الوصول کردن ورود مهاجران غیر اروپایی به این قاره، افزایش نگرش‌های منفی نزد افکار عمومی در مورد سودمندی اتحادیه اروپا بنا به آمار نظرسنجی‌ها، زیر سؤال رفتن ضرورت پول واحد اروپایی به‌واسطه وجود اقتصادهای نامتوازن و نابرابر در کنار یکدیگر و نغمه‌ساز شدن خروج انگلیس از اتحادیه توسط حزب محافظه‌کار انگلیس، جملگی از مواردی هستند که منادی فصلی سرد برای روند هم‌گرایی اروپایی می‌باشند.

برای پاسخ به این پرسش آینده‌نگرانه که این بحران بالاخره به کجا می‌انجامد باید ابتدا یک پرسش گذشته‌نگرانه مطرح کرد و آن اینکه اساساً چرا اتحادیه اروپا ساخته شد. تقریباً تمام تحلیل‌گران بر این نکته کم‌وبیش توافق دارند که حفظ وحدت جهت مقاومت در برابر شوروی کمونیست و اهلی‌سازی نیروی ناسیونالیسم آلمانی دو نیروی بودند که کشورهای اروپایی غربی را به سمت سازوکارهای همکاری‌جویانه با یکدیگر در دهه‌ی 1950 سوق داد. این یعنی همان عقلانیت

سیاسی. در حقیقت، جامعه «زغال سنگ و فولاد، جامعه اقتصادی اروپایی، اوراتم و...» جملگی سازوکارهایی اقتصادی بودند تا حیات این عقلانیت سیاسی تداوم یابد. روزی هم که، مقامات اروپایی بر سر ایجاد یک پول واحد اروپایی به توافق رسیدند با در نظر گرفتن تمامی اشکالات ممکن در آن، تصمیم به تشکیل اتحادیه‌ی پولی گرفتند. از این رو باید گفت که نویسندگان معاهده‌ی ماستریخت شامل رئیس‌جمهور وقت فرانسه، فرانسوا میتران، صدراعظم و وزیر خارجه وقت آلمان به ترتیب هلموت کهل و هانس دیتریش گنشر، جملگی مردان سیاست بود تا اقتصاد. هدف آنان نیز نیل به یک رسالت سیاسی فراگیر بود. مسأله اینجاست آن ابزارهای اقتصادی و مالی که پشتوانه این رسالت سیاسی بوده‌اند، روبه فرسایش و حتی ریزش‌اند. با پذیرش این واقعیت، دیگر تحلیل و پیش‌بینی فرجام بحران کنونی در اروپا کار دشواری نخواهد بود؛ لذا پیش‌بینی می‌شود که اتحادیه اروپا به سمت بازسازی ابزارها و مکانیسم‌های مالی و اقتصادی خود با هدف حفظ و نجات هدف سیاسی عالی که همان وحدت در عین رعایت حاکمیت‌های ملی اعضاء باشد، حرکت کند؛ بنابراین می‌توان پیش‌بینی نمود که دول اروپایی نه وارد یک عصر طلایی اروپای واحد و فدرال با تشکیل یک ابردولت خواهند شد و نه به عصر آهن و جنگ برمی‌گردند؛ بلکه آن‌چه محتمل‌تر و واقع‌بینانه‌تر براساس آن عقلانیت سیاسی پیش گفته می‌باشد، باید یک عصر برنزی را برای اتحادیه اروپا تصور نمود، عصری که در آن سازوکارهای اقتصادی و مالی پذیرای معماری مجدد خواهند شد؛ اما اصل و اساس اتحادیه به‌عنوان مکانیسمی برای حفظ صلح در درون اروپا و ابزاری برای مقاومت و وحدت در جهان دستخوش دگرگونی و تحول و مبتنی بر تهدیدات نوپدید پا بر جا خواهد ماند.

الف) فارسی

1. نشست تخصصی تصویب معاهده لیسبون و پیامدهای آن برای ایران (17 اسفند 1388)، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.
2. واعظی، محمود (1387)، اتحادیه اروپا از قانون اساسی تا معاهده‌ی لیسبون، در محمود واعظی و داود کیانی، **اتحادیه‌ی اروپا و سیاست بین‌الملل**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
3. واعظی، محمود (1389)، هویت جمعی و هم‌گرایی اروپایی در محمود واعظی، **هم‌گرایی اروپایی: روندهای نوظهور**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

ب) لاتین

1. Diez, Thomas (2005), "Constructing the Self and Changing Others: Recansidering Normative Power of Europe", **Millenium**, PP.613-636.
2. Foundation, Koerber (2013), "Germany between China and the US", **Policy Game**, No3, Available At: www.Koerber-stifung.de
3. Keukeleire, Stephan & Others (2011), "EU Foreign Policy toward the BRICS and Emerging Powers: Objectives and strategies", Directorial General for external Policies of the Union, European, Available At: www.europarl.europa.eu/.../studiesdownload.html?
4. Magenette, Paul (2005), **what is the European Union? Nature and Prospects**, N. Y. Palgrave Macmillam.
5. Moraveisk, Andrew (2012), Europe after the crisis, How to sustain a common currency, **Foreign Affair**, may/june, Vo. 3.
6. Nanto, Dick K (2009), "The Global Financial Crisis Foreign and Trade Policy Effect", **CRS Report for Congress**, Available At: research.policyarchive.org/19823.pdf
7. Serfaty, Simon (2011), "Moving into a Post Wastar World", **Washington Quarterly**, 34: 2, spring.
8. Sorroza, Alicia (22/11/2011), "Is the Euro zone Crisis Changing EU- China Relations?" Available At: www.realinstitutoelcano.org/.../ARI154-2011_Sorroza_Eurozone_crisis
9. Youngs, Richard (2008), "How will the Financial Crisis Affect EU Foreign Policy?" Fride, Policy Brief, No.1, Available At: fride.org/download/PB1_Crisis_UE_ENG_nov08.pdf

راهبردها و راهکارهای «پارادایلماسی شهری» جهت برون‌رفت از مناقشه

پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران

حبیب رضازاده*

دانشجوی دکترای علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

شهاب دلیلی

دانشجوی دکترای علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

چکیده

با کاهش نقش دولت‌ها در عصر جهانی‌شدن، شاهد نقش‌آفرینی هویت‌های فراملی در قالب «دیپلماسی شهری» در عرصه سیاست خارجی، مستقل و موازی با حکومت مرکزی هستیم؛ نقشی که از اهمیتی فزاینده برخوردار است و با تأکید بر ملت‌ها به‌جای دولت‌ها می‌تواند در کنار دیپلماسی رسمی در بهبود مسائلی هم‌چون پرونده هسته‌ای ایران موثر واقع شود و در زمینه‌های با تسهیل ارتباطات با عرصه عمومی کشورهای جهان و اطلاع‌رسانی نقش مؤثری در این خصوص ایفا نماید. مطالعه فراز و فرودهای سیاسی تاریخی مذاکرات هسته‌ای ایران، یک نکته اساسی را پیش‌روی ما از پرده برون می‌افکند، که این مذاکرات تنها از طریق رویکردهای دیپلماسی کلاسیک پیش‌برده شد، در حالی که امروزه فرصت‌ها و چالش‌های مشترکی پیش‌روی ملت‌ها قرار دارد که تنها با همکاری‌های در تمامی سطوح فراملی، ملی و فراملی رفع می‌گردد. برآنیم تا دریابیم که «تغییرات روابط بین‌الملل در عصر جهانی‌شدن و ظهور رویکرد پارادایلماسی شهری چگونه در خصوص پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران به ایفای نقش می‌پردازد؟ فرضیه اصلی این نوشتار بیان می‌دارد که: جهانی‌شدن، مسیر مذاکرات در سطح دولت - ملت‌ها (ملی) را به سمت دیپلماسی شهری (فراملی - فراملی) چرخانده و می‌توان با ابزارهای این رویکرد در سطح بین‌المللی به اهداف مورد نظر در پرونده هسته‌ای دست یافت؛ لذا دیپلماسی شهری یکی از عمده عوامل موثر در خصوص مسئله پرونده هسته‌ای ایران است.

کلید واژه‌ها

دیپلماسی، پارادایلماسی، دیپلماسی شهری، برنامه هسته‌ای ایران، جهانی‌شدن.

کاهش نقش دولت‌ها در عصر جهانی شدن موجب نقش‌آفرینی فزاینده‌ی بازیگران فروملی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شده است، به‌گونه‌ای که بازیگران فروملی در عرصه‌ی سیاست خارجی نیز ورود یافته و ترجیح داده‌اند مسیرها و روش‌هایی را در سیاست‌خارجی برای تأثیرگذاری بر روابط بین‌الملل به‌کار گیرند. در این میان برخی نهادهای محلی در شهرها درصدد برآمده‌اند تا از رهگذر برقراری ارتباطات با دیگر شهرها و نیز مطرح شدن به عنوان بستری مناسب برای شکل‌گیری فرآیندهای جهانی، به «شهرهای جهانی» تبدیل شوند. لذا «مجمع جهانی شهری»¹ تشکیل گردید و تأثیرات سریع شهری شدن روی مشکلات و مسائل جوامع، شهرها مورد بررسی قرار داد و به دنبال ارائه خط‌مشی‌ها و راهبردها در این زمینه پرداخت. «دیپلماسی شهری» (تحت عنوان پارادایم‌های دیپلماسی موازی) می‌تواند در حمایت و تکمیل دیپلماسی دولت مرکزی اتخاذ شود. واقعیت آن است که با توجه به رشد ساختارهای تصمیم‌گیری محلی در عرصه بین‌المللی در عصر جهانی شدن، شهرها و استان‌ها را می‌توان بازیگران نوین در روابط بین‌الملل معاصر دانست.

در این راستا حکومت‌های محلی برای مثال شهرداری‌ها، به دلایل اقتصادی، فرهنگی یا سیاسی درصدد ارتقا همکاری‌های بین‌المللی می‌آیند. به‌گونه‌ای که در بستر جهانی شدن، کلان‌شهرها و به‌خصوص «شهرهای جهانی» به عنوان کنشگران جدید عرصه بین‌المللی می‌کوشند در چارچوب سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و «پارادایم‌های شهری» در مواجهه با فرصت‌ها و چالش‌های مشترک جهانی مشارکت کنند تا از این طریق موقعیت جهانی خود را ارتقا بخشند و بتوانند در حکمرانی جهانی نقش بسزایی ایفا کنند. بر این مبنا «پارادایم‌های شهری» یا «دیپلماسی موازی» (دهشیری، 1392: 35)، به‌معنای نقش‌آفرینی هویت‌های فروملی در عرصه سیاست‌خارجی و مشارکت آنان، مستقل از حکومت مرکزی در عرصه روابط بین‌الملل، از اهمیتی فزاینده در عصر جهانی شدن برخوردار شده است. از آن‌رو که با توجه به فرسایش حاکمیت‌ها و کم‌رنگ شدن مرزها، حدود و حیطه‌ی اختیارات حکومت‌های مرکزی در حال کاهش و کارکرد ساختارهای تصمیم‌گیری محلی در حال افزایش است. در چنین فضای افقی در حکمرانی جهانی که مبتنی بر حاکمیت چند سطحی، چندگانه و چند لایه می‌باشد، مشارکت بازیگران فروملی از جمله شهرها، شهرداری‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و... در چارچوب «دیپلماسی شهری» رو به افزایش است.

شناخت و بررسی وجوه کاربردی توسعه و بهسازی تعامل‌ها و مناسبات بر پایه پارادایم‌های شهری در مسئله هسته‌ای ایران در کانون توجه این گزارش پژوهشی می‌باشد. بر این اساس در پی آنیم تا دریابیم «تغییرات روابط بین‌الملل در عصر جهانی شدن و ظهور رویکرد پارادایم‌های شهری چگونه در خصوص پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران به ایفای نقش می‌پردازد؟» و در کنار این سوال اصلی به سوالاتی فرعی نیز پاسخ دهیم، سوالاتی هم‌چون «تغییرات روابط بین‌الملل در عصر جهانی شدن چگونه تأثیراتی بر دیپلماسی داشته است؟ چگونه نسبتی بین رویکردهای دیپلماسی شهری و رویکردهای دیپلماسی سنتی در حل پرونده هسته‌ای ایران برقرار می‌باشد؟ دیپلماسی شهری چگونه راهکارهایی جهت حل مسئله پرونده هسته‌ای ایران ارائه می‌دهد؟ دیپلماسی شهری چه چالش‌ها و فرصت‌هایی در این مسیر ایجاد می‌کند؟ و در این رابطه فرضیه اصلی بیان می‌دارد که «جهانی شدن مسیر مذاکرات، در سطح دولت - ملت‌ها (ملی) را به سمت دیپلماسی شهری (فروملی - فراملی) چرخانده و این رویکرد از طریق اعزام هیئت‌هایی مذاکره کننده، انعقاد موافقت‌نامه‌ها، تفاهم‌نامه‌ها و دیگر ابزارهای حقوقی، مشارکت در مجامع محلی - بین‌المللی، ایجاد دفاتر نمایندگی،

گشودن خانه‌های فرهنگ در سایر کشورها و پیوستن به شبکه‌های همکاری بازیگران غیردولتی در سطح بین‌المللی به اهداف مورد نظر در پرونده هسته‌ای دست می‌یابد، لذا دیپلماسی شهری یکی از عمده عوامل موثر در حل مسئله پرونده هسته‌ای ایران است.

از جمله اهداف علمی این پژوهش دستیابی به شناخت تغییرات روابط بین‌الملل در عصر جهانی‌شدن و تأثیرات آن بر فرآیند دیپلماسی، بهره‌گیری از ظرفیت‌های دیپلماسی شهری، بسترسازی نظری برای ایجاد دیپلماسی شهری جهت حل مسئله پرونده هسته‌ای ایران، ارائه راهکارها عملی دیپلماسی شهری جهت این موضوع، شناخت چالش‌ها و فرصت‌های دیپلماسی شهری در این مسیر می‌باشد.

چارچوب مطالعاتی

کم‌رنگ شدن حاکمیت دولت‌ها، فناوری اطلاعات و ارتباطات، رشد بازیگران غیردولتی و آگاهی فزاینده مردم در سطح جهانی (روزنا، 1382: 35) از اصلی‌ترین عواملی است که در تحول دیپلماسی نقش‌آفرینی می‌کند. دیپلماسی نوین، پدیده‌ای در بستر جامعه مدنی جهانی است که در آن فناوری نوین اطلاعاتی و ارتباطی، سازمان‌های جدید دولتی و غیردولتی، مردم و گروه‌های فشار، انجمن‌های تخصصی و نظایر آن، خواستار نقش‌آفرینی بیش‌تر در مسائل جهانی هستند. امروزه مسائلی چون مسائل زیست‌محیطی، جلوگیری از تنازعات، موضوعات حقوق بشری و کمک‌های بشردوستانه، ایدز، فشار جمعیت، پدیده مهاجرت، پارادوکس‌های جهانی‌شدن و سایر بحران‌ها و چالش‌های فراسوی جامعه بین‌الملل آن‌قدر پیچیده‌اند که ملت - کشورها و دیپلماسی سنتی به‌تنهایی نمی‌توانند با آنها مقابله کنند (سیمبر، 1388: 44). براساس تعریف دانشنامه روابط بین‌الملل، سیاست خارجی عبارت است از «راهبرد یا بخشی از یک نقشه کاربردی برای تصمیم‌گیری در یک کشور در برابر کشورهای دیگر یا نهادهای بین‌المللی، برای دست یافتن به اهداف ویژه ملی که در اصطلاح به آن منافع ملی می‌گویند» (Plano & Olton, 1982: 6). اما امروزه با جهانی‌شدن اقتصاد، فرهنگ و فناوری می‌توان تغییر دیپلماسی سنتی به دیپلماسی مدرن را در حوزه سیاست خارجی کشورها، مشاهده نمود. تغییری که عامل ایجاد ساختارهای جدیدی به نام «دیپلماسی اقتصادی»¹، «دیپلماسی فرهنگی»²، «دیپلماسی فناوری»³ و «دیپلماسی شهری»⁴ شده است. یکی از جنبه‌های دیپلماسی در جهان سیاست، «دیپلماسی فرهنگی» است. این ابتکار به‌طور مشخص در سال 1936م در کنفرانسی که در آرژانتین برگزار شد، مطرح و در قالب سند کنوانسیون بوئنوس آیرس متبلور شد (Mulcahy, 1999: 11). نکته مهم در این سند نقش تبادل هویت‌های فرهنگی متشکل از دانشجویان، دانشمندان، هنرمندان، استادان دانشگاه‌ها و موسسات غیردولتی، میان کشورها بود. «دیپلماسی فرهنگی» از همان آغاز از طرف نهادهای فرهنگی غیردولتی قویاً حمایت می‌شد. از سوی دیگر چالش‌ها و فرصت‌های جهانی‌شدن، پس از پایان جنگ سرد، ایجاد پیشرفت جدید در توسعه نهادهای دیپلماسی عمومی و ابزار دیپلماسی فرهنگی را طلب می‌کرد (امینی، 1391: 401).

«دیپلماسی فرهنگی» عبارت است از «بهره‌گیری از هنر دیپلماسی، برای ترویج و توسعه فرهنگ» (Sahai, 2003: 4). یعنی اگر ما روش زندگی گروهی از مردم را به‌عنوان روندی که آن گروه خاص را به بلوغ رسانده است، به گروه

دیگری انتقال دهیم، در نتیجه از طریق دیپلماسی فرهنگی ایجاد آگاهی نموده‌ایم. این امر ممکن است از طریق سازماندهی رویدادهای بزرگ فرهنگی و یا از طریق فعالیت‌های فرهنگی شناخته شده به دست آید. به این ترتیب جهانی شدن، به‌ویژه جهانی شدن فرهنگ، کارکرد دیپلماسی به‌ویژه دیپلماسی فرهنگی به‌عنوان ابزار پیگیری سیاست خارجی کشورها را متحول ساخته است.

در میانه دیپلماسی نوین، دیپلماسی عمومی و دیپلماسی فرهنگی، رویکرد «دیپلماسی شهری» مطرح گشت. به عبارت دیگر «دیپلماسی شهری به معنای تمرکززدایی از مدیریت روابط بین‌الملل و نقش‌آفرینی نمایندگان شهرها و مقامات محلی به‌عنوان بازیگران کلیدی تعاملات بین‌المللی در موضوعاتی است که ارتباط مستقیم با شهروندان داشته و در ارتقای قدرت نرم و هوشمند کشور موثر است» (جمالی‌نژاد، 1392: 3). هم‌چنین علاوه بر واژه «دیپلماسی شهری»، واژه‌های «دیپلماسی شهر به شهر»، «دیپلماسی شهرداری» و «دیپلماسی شهروندی» نیز به کار برده شد تا نقش شهرها را در ایجاد بستر مناسب برای کسب وجهه‌ی بین‌المللی و افزایش سرمایه‌گذاری (مادی و معنوی) خارجی به‌منصه‌ی ظهور رساند (Acuto, 2013: 20).

پرونده هسته‌ای ایران: نمونه‌ای از روندهای دیپلماسی سنتی و کلاسیک

در این بخش تلاش می‌شود تا با نگاهی به فراز و فرودهای پرونده‌ی هسته‌ای ایران این نکته روشن شود که در این فرآیند دولت‌های طرفین درگیر این مناقشه تنها از روندهای جا افتاده‌ی دیپلماسی سنتی و کلاسیک استفاده کرده‌اند. علت این موضوع را در موارد چندی می‌توان جستجو نمود. از جمله اینکه این مناقشه از اهمیت بالای استراتژیکی برای دو طرف برخوردار است و به‌همین دلیل مجال کمتری برای ایفای نقش گروه‌های کوچک‌تر به‌وجود آمد. از طرفی، طرفین اصلی درگیر این مناقشه یعنی ایران و آمریکا به‌دلیل نداشتن روابط سیاسی امکان اعمال دیپلماسی از نوعی دیگر مثل دیپلماسی شهری را نداشتند. با این مقدمه نگاهی به روند پرونده‌ی هسته‌ای ایران می‌اندازیم تا نتایج رویکرد کلاسیک دیپلماسی در این مناقشه را مدنظر قرار دهیم.

در منطقه خاورمیانه، کشورهای ایران، عراق، لیبی از جمله متهمان (از سوی ایالت متحده آمریکا) علاقمند به تولید و تکثیر سلاح‌های مذکور به‌حساب می‌آیند. مسئله عراق با حمله آمریکا و متحدانش به بهانه وجود سلاح‌های کشتار جمعی در این کشور مسیر ویژه‌ای یافت و لیبی نیز با تغییر سیاست از ترکش‌های این اتهام دور گشت و در نهایت با روند «بهار عربی» به‌صورت بنیادی چهره‌ای دیگر یافت. اما جمهوری اسلامی ایران هم‌چنان آماج حملات کشورهای غربی در خصوص اتهام فوق می‌باشد. بررسی اجمالی فراز و فرودهای تاریخی مذاکرات این موضوع در اینجا لازم به‌نظر می‌رسد. قبل از وقوع انقلاب اسلامی، مسئله دستیابی و استفاده‌ی ایران از فناوری هسته‌ای مورد حمایت و پشتیبانی کامل ایالات متحده بود. به‌طوری‌که مقامات کاخ سفید نسبت به دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای بی‌میل نبودند؛ چراکه موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در دوران جنگ سرد و هسته‌ای شدن آن، تا حد زیادی می‌توانست منافع و امنیت آمریکا و متحدان آن به‌ویژه اسرائیل را در منطقه بهبود بخشد. در همین راستا مرکز تحقیقات هسته‌ای تهران¹ در سال 1967م و سازمان انرژی اتمی ایران² در سال 1974م تأسیس شدند. سازمان انرژی اتمی ایران عهده‌دار ساخت 4 نیروگاه در بوشهر (و دارخوین)، ایجاد تأسیسات آب شیرین در بوشهر، تأمین سوخت و پشتیبانی تکنولوژیکی از نیروگاه‌ها و قرارداد ساخت 4

نیروگاه دیگر در اصفهان و استان مرکزی گردید. هم زمان با این تحولات، نخست دانشگاه تهران و سپس دانشگاه شیراز نیز در زمینه فناوری هسته‌ای به تربیت دانشجو در رشته مهندسی هسته‌ای پرداختند (Sahimi, 2003).

در بحبوحه انقلاب اسلامی ایران شاپور بختیار، آخرین دولت محمدرضا پهلوی به لغو یک‌جانبه قرارداد هسته‌ای ایران و فرانسه مبادرت نمود و با پیروزی انقلاب اسلامی مقامات جمهوری اسلامی ایران در صدد برآمدند که تمامی برنامه‌های اتمی رژیم شاهنشاهی را برچینند؛ لذا طرح انرژی اتمی مورد انتقاد قرار گرفت: که اولاً انرژی اتمی جز نیازهای ضروری و واقعی ایران نیست، ثانیاً به علت نبود فناوری آن در داخل، کشور وابسته به بازار اتمی خارج می‌شود که تهدیدی برای استقلال سیاسی کشور است و ثالثاً به علت وارداتی بودن آن، قیمت انرژی تمام شده برای ایران سه تا چهار برابر سایر کشورها است (بصیری، 1377: 87).

به‌رغم تفکر فوق، دولت انقلابی ایران تا سال 1365 هیچ موضع رسمی نسبت به انرژی اتمی اعلام نکرد و در این سال بود که با یک شرکت چندملیتی برای از سرگیری طراحی نیروگاه اتمی بوشهر وارد مذاکره گردید و مرکز اتمی جدید در اصفهان دایر شد و قراردادی با آرژانتین برای ساخت یک مرکز غنی‌کننده اورانیوم به مقدار 20٪ امضاء شد. با پایان جنگ ایران و عراق، برنامه انرژی هسته‌ای با جدیت بیشتری دنبال شد و در همین زمان قراردادی هم با چین جهت تکمیل مرکز تحقیقات اتمی اصفهان منعقد شد (بصیری، 1377: 88). از سال 1990م به‌بعد ایران مذاکرات خود را برای خرید راکتورهای هسته‌ای آبی آغاز کرد و پس از آن بود که تحلیل و تفسیرهای فراوانی درباره تلاش ایران برای کسب فناوری هسته‌ای منتشر گردید و هرگونه تلاش ایران برای دستیابی به فناوری مذکور به فعالیت‌های سری ایران در جهت تولید سلاح اتمی نسبت داده شد. الوطن العربی مدعی خرید سه کلاهک هسته‌ای تاکتیکی، توسط ایران از جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی به ارزش 150 میلیون دلار شد و برخی از منابع دیگر نیز ادعا کردند که این قرارداد شامل فروش 4 فشنگ توپخانه هسته‌ای 154 میلی‌متری خریداری شده از قزاقستان می‌باشد. اخبار فوق زمینه را برای اعلام خطر غرب فراهم آورد (احتشامی، 1378: 181). به‌گونه‌ای که تلاش ایران در زمینه‌های مذکور به بحرانی در روابط ایران با غرب و به چالشی عمده در روابط ایران و آمریکا تبدیل شد.

روند مذکور با سخنرانی‌های معارضه‌جویانه‌ی دو تن از اعضای بلندپایه مجاهدین خلق در واشنگتن مبنی بر این‌که جمهوری اسلامی ایران در مراکز هسته‌ای نطنز و اراک با قابلیت تولید سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی به غنی‌سازی اورانیوم و پلوتونیوم مشغول است، اوج گرفت (توانا، 1383: 15) و پرسش‌های جدی را در مورد صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران مطرح کرد و در فوریه 2002م بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پس از بازرسی اعلام کردند که ایران مقداری «هگزافلوراید اورانیوم» وارد سانتریفیوژهای گازی نموده است و این مسئله را اعلام نکرده است (همشهری دیپلماتیک، 1383: 7).

محمد البرادعی مدیرکل (وقت) آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، نیز در گزارش خود به شورای حکام در ژوئن 2003م اعلام کرد ایران از مقررات پادمان کوتاهی کرده و پروسه غنی‌سازی را پیش برده است. به‌دنبال این گزارش آژانس از ایران خواست فعالیت‌های خود را به‌طور دقیق و شفاف به آژانس گزارش کند و نقشه‌ها و عملکرد راکتور آب سنگین را در اختیار آژانس قرار دهد (توانا، 1383: 15) و متعاقباً شورای حکام در جلسه سپتامبر 2003م (شهریور 1382) قطعنامه شدیدالحنی علیه جمهوری اسلامی صادر نمود و توقف کامل غنی‌سازی، امضای فوری پروتکل الحاقی، اعلام جزئیات کامل فعالیت‌های هسته‌ای به آژانس را درخواست نمود و تا پایان اکتبر 2003 (9 آبان 1382) برای اجرای قطعنامه مهلت داد (ضیائی بیگدلی، 1383: 13).

در ادامه روند مذکور وزرای سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان به ایران آمدند و پس از مذاکرات مفصل با نماینده تام‌الاختیار ایران (حسن روحانی) بیانیه مشترکی را امضاء کردند که ناظر بر اجرای قطعنامه‌های شورای حکام و شناسایی حق ایران برای استفاده از انرژی و فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای در چارچوب پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای¹ و بهره‌مندی آسان‌تر ایران از فناوری هسته‌ای به‌محض برطرف شدن نگرانی‌های غرب از فعالیت‌های هسته‌ای ایران بود (همشهری، 1382/7/30: 2).

با صدور بیانیه تهران و اعلام موضع رسمی ایران مبنی بر همکاری با آژانس و امضای پروتکل الحاقی در 19 دسامبر 2003م، سازمان انرژی اتمی ایران گزارش مفصل در مورد فعالیت‌های هسته‌ای ایران به دبیر کل آژانس ارائه داد. البرادعی در اسفند 1383 اعلام کرد که ایران حداقل آن‌چه را که لازم است برای اجرای تعهدات بین‌المللی خود انجام دهد، انجام می‌دهد و این کافی نیست و باید شفاف‌تر عمل کند. در همین زمان اروپا در اقدامی هماهنگ با ایالات متحده آمریکا علیه ایران، اعلام کرد در صورتی که ایران غنی‌سازی را متوقف نکند؛ پرونده ایران را به شورای امنیت خواهد کشاند؛ جایی که تحریم‌های بین‌المللی در انتظار ایران خواهد بود (روزنامه شرق، 1383/12/27: 2). هم‌زمان با روند فوق «سوزان رایس» وزیر امور خارجه (وقت) آمریکا، پرویز مشرف رئیس‌جمهور پاکستان را تحت فشار گذاشته بود تا جزئیات بیشتری از همکاری عبدالقدیرخان، دانشمند هسته‌ای پاکستانی در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای با ایران، به دست آورد (شرق، یکشنبه 1384/1/14: 5). چراکه به باور آنان عبدالقدیرخان (پدر بمب اتمی پاکستان) و شبکه‌ی او تامین کننده و حامی برنامه ساخت سانتریفیوژ در ایران و لیبی هستند و در طراحی و اجرای برنامه تسلیحات هسته‌ای ایران نقش دارند. آنها هم چنین مدعی هستند که موشک‌های «شهاب-3» ایران توانایی تجهیز به کلاهک‌های هسته‌ای را دارند (جعفری، 1388: 144).

در چنین فضایی آمریکا، ایران را به کم‌کاری در مذاکره با اروپا متهم و تهدید به ارجاع پرونده به شورای امنیت می‌کرد. هم‌زمان وزیر خارجه آمریکا از منتفی نبودن گزینه نظامی در صورت نتیجه‌بخش نبودن روند دیپلماتی دم می‌زد و همراه با این اظهارات، کنگره آمریکا بودجه‌ای را برای کمک به مخالفان ایران تحت عنوان «حمایت از دموکراسی» تصویب کرد. اما البرادعی در اقدامی میانجی‌گرایانه خواهان ورود آمریکا به صحنه مذاکرات شد؛ این پیشنهاد که با استقبال اروپا و ناتو مواجه شده بود از سوی ایران و آمریکا، مورد توجه استقبال قرار نگرفت (سرداری، 1384: 70).

با انتخاب محمود احمدی‌نژاد به سمت ریاست جمهوری، روند مذاکرات پیشین نیز مورد انتقاد قرار گرفت و تعلیق داوطلبانه از سوی ایران کنار گذاشته شد و از تأسیسات «یو. سی. اف» اصفهان رفع پلمپ شد. اولین واکنش آمریکا و اروپا درخواست اجلاس فوق‌العاده شورای حکام و صدور قطعنامه مبنی بر تعلیق «یو. سی. اف» اصفهان و متهم کردن ایران به عدول از پادمان آژانس بود. آمریکا در سیاست گام‌به‌گام خود در ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت، یک گام جلوتر رفت و با ممتنع کردن رای روسیه و چین، قطعنامه‌ای علیه ایران به تصویب رساند (سرداری، 1384: 70). در همین ایام، علی لاریجانی به‌عنوان دبیر شورای امنیت ملی، برنامه‌ی سیاست خارجی دولت جدید را در خصوص حل مسأله‌ی هسته‌ای بر مبنای سه گرانیگاه ذیل اعلام داشت:

الف) انتقال مذاکرات از گردونه‌ی تعاملات سیاسی با سه کشور اروپایی به چارچوب مذاکرات صرفاً حقوقی با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی.

ب) افزایش تعداد دولت‌های شرکت‌کننده در مذاکرات اتمی.

پ) بهره‌گیری از سیاست نگرش به شرق و تشکیل جبهه‌ای در مقابل جبهه‌ی غرب (باوند، 1384).

با این اوصاف مناقشه هم‌چنان ادامه یافت و ایران پس از آغاز به‌کار مرکز (یوسی.اف) اصفهان، به راه‌اندازی مراکز دیگر نیز مبادرت ورزید و در نهایت در 20 فروردین 1385 آقای احمدی‌نژاد خبر دستیابی به چرخه کامل سوخت هسته‌ای و ورود ایران به باشگاه هسته‌ای جهان را اعلام نمود. در این ایام، با رد قطعنامه از سوی ایران و به بن‌بست رسیدن دیپلماسی اروپا، دیپلماسی روسیه مبنی بر پیشنهاد غنی‌سازی در خاک روسیه مورد حمایت آمریکا قرار گرفت؛ زیرا در هر صورت به‌نفع پیشبرد روند مورد نظر آمریکا بود، چراکه در صورت موفقیت، ایران توسط روسیه همراه می‌شد و در صورت شکست به اجماع لازم برای ارسال پرونده به شورای امنیت دست می‌یافت. لذا از ضرب‌الاجل ماه نوامبر برای ارسال پرونده به شورای امنیت منصرف شد. اما راه‌اندازی مجدد تحقیقات هسته‌ای توسط ایران، روس‌ها را در شرایط دشواری قرار داد و آمریکا موفق شد چین و روسیه را با خود همراه کند. بدین‌سان راه برای ارسال پرونده ایران به شورای امنیت باز شد و در بهمن ماه 1384 پرونده ایران به شورای امنیت ارسال گردید (سرداری، 1384: 70).

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز که از سال 2002م تا سپتامبر 2005م شش قطعنامه متوالی با اجماع صادر نموده بود و در همگی آنها از ایران خواسته بود که هر نوع فعالیت اتمی را متوقف کند، در فاصله سپتامبر 2005 تا فوریه 2006 دو قطعنامه دیگر نیز علیه ایران صادر نمود؛ که اگر چه جلوگیری از فعالیت‌های هسته‌ای ایران را دنبال می‌کرد اما تهدیدهای بیش‌تری را نیز متوجه جمهوری اسلامی می‌نمود. قطعنامه‌های فوق که خواستار توقف کامل فعالیت‌های هسته‌ای ایران - از جمله فعالیت‌هایی که در چارچوب مقررات پیمان منع گسترش اتمی و پروتکل الحاقی مشروع و قانونی هستند - می‌گردید، شرایطی را مهیا نمود که پرونده هسته‌ای ایران به‌عنوان اخلاف‌گر عرصه امنیت بین‌المللی به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع گردد.

سرنجام شورای امنیت سازمان ملل قصد در تاریخ 1385/5/9 (31 ژوئیه 2006) مبادرت به صدور قطعنامه‌ای (قطعنامه شماره 2006/1696) علیه ایران نمود. این قطعنامه از ایران می‌خواست همه فعالیت‌های هسته‌ای و غنی‌سازی، حتی فعالیت‌های تحقیقاتی و علمی را متوقف ساخته و به اجرای کامل قطعنامه شورای حکام (قطعنامه Gov /14/2006) بپردازد.

پس از این اتفاق، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران (علی لاریجانی) در کنفرانس خبری موضع رسمی جمهوری اسلامی را اعلام کرد. وی قطعنامه را فاقد بار حقوقی لازم خواند و افزود ما تعلیق را نمی‌پذیریم؛ چون تخلفی نکرده‌ایم و کار خود را در چارچوب پیمان «ان. پی. تی» دنبال خواهیم کرد. وی افزود که ایران بررسی‌های خود را در مورد بسته‌ی 5+1 کامل کرده است؛ اما با رفتار اخیر کشورهای 5+1 باید آنها به بی‌اعتمادی ایجاد شده، پاسخ گویند و بدانند رفتار مغایر با ارائه پیشنهادات 5+1 موجب تجدیدنظر در سیاست ایران خواهد شد. جورج بوش نیز به‌دنبال صدور قطعنامه شورای امنیت هم‌زمان با اعزام نیروهای نظامی به منطقه، اظهار داشت در صورت توقف غنی‌سازی در ایران حاضر به مذاکره با تهران هستیم (خبرگزاری ایسنا؛ 1385/5/17).

با مطرح شدن امکان گشایش دفتر حافظ منافع آمریکا در ایران از سوی مقامات آمریکایی و واکنش مثبت مقامات ایرانی در این خصوص (از جمله شخص احمدی‌نژاد) و شرکت ویلیام برنز معاون وزیر امور خارجه در مذاکرات هسته‌ای ایران و گروه 5+1 در ژنو (29 تیرماه 1387) که به‌گمان بسیاری از کارشناسان، تغییر در سیاست آمریکا در برابر ایران به‌شمار می‌آمد، بار دیگر پرده ابهام در برابر دیدگان ناظران بین‌الملل قد برافراشت. به‌گونه‌ای که عکس‌العمل مقامات اسرائیل را نیز برانگیخت و ایهود اولمرت به‌شدت از بوش به‌سبب آن‌چه که وی «حرکت به‌سوی صلح با ایران» نامید، انتقاد کرد و

آن را کاملاً مغایر با توافق سال گذشته دو کشور خواند. اما اندکی بعد آمریکایی‌ها اعلام کردند که برنامه مخفیانه هسته‌ای ایران و ایجاد تاسیسات چرخه سوخت هسته‌ای، برای غنی‌سازی اورانیوم در سطح بالایی است که برای ساخت و تولید سلاح هسته‌ای کاربرد دارد و هدف ایران از به‌دست آوردن سلاح‌های هسته‌ای به‌دلیل علاقه‌ی ذاتی جمهوری اسلامی برای محور اسرائیل و نیز برای از بین بردن «تمدن یهودی - مسیحی» است (Corsi & Bard, 2005). البته این ادعا، برای تهییج افکار عمومی و سازمان‌های بین‌المللی و همچنین صدور قطعنامه‌های مختلف در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت موثر بوده است. به‌طوری که شورای امنیت به صدور قطعنامه‌های 1696، 1737، 1747، 1803 تحت ماده 41 فصل 7 منشور سازمان ملل به‌منظور وضع تحریم‌هایی علیه دولت و ملت ایران و همچنین صدور قطعنامه 1835 و 1929 مبادرت نمود (ترکاشوند؛ مرادی، 1390: 170).

ردیف	شماره قطعنامه	تاریخ صدور	تعداد آراء
1	1696	31 جولای 2006	اجماع 15 عضو شورای امنیت
2	1737	23 دسامبر 2006	اجماع 15 عضو شورای امنیت
3	1747	24 مارس 2007	اجماع 15 عضو شورای امنیت
4	1803	3 مارس 2008	14 عضو شورای امنیت و رای ممتنع اندونزی
5	1835	27 سپتامبر 2008	اجماع 15 عضو شورای امنیت
6	1929	9 ژوئن 2010	12 عضو شورای امنیت، رای ممتنع لبنان و رای منفی ترکیه و برزیل

قطعنامه‌های صادر شده شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران از سال 2006 تا 2010

اما با پیروزی حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری در سال 1392، باب جدیدی در فرآیند مذاکرات هسته‌ای باز گردید و با مذاکرات و تدابیر آقایان ظریف و عراقچی، آسمان تیره این گفتگوها رو به صاف و آبی‌شدن نمود و در حال حاضر (مهرماه سال 1393) جریان مذاکرات ایران و 1+5 در مرحله نهایی قرار دارد، بسیاری از تحریم‌های غرب برداشته شده و هر دو طرف در گفتگوها به‌مقدار زیادی به منافع ملی خویش دست‌یافته‌اند. هر چند نمی‌توان از فرجام پرونده‌ی هسته‌ای ایران که اینک تبدیل به یک چالش بین‌المللی گردیده، با قطعیت سخن گفت و باید منتظر تحولات آینده و مصالحت احتمالی و مصلحت‌های آتی بود.

همان‌گونه که در ابتدای این بخش اشاره شد دلایل چندی را می‌توان برشمرد که چرا طرفین درگیر این مناقشه در حل این پرونده از چارچوب مناسبات سنتی دیپلماسی خارج نشدند. اما به‌نظر می‌رسد دستاوردهای این رویکرد در حل این مناقشه با توجه به هزینه‌های آن کمتر از انتظار است. این رویکرد دارای نقاط ضعفی است که از کارآمدی آن می‌کاهد. به‌عنوان مثال تغییراتی که با عوض شدن دولت‌ها به‌وجود می‌آید گرچه شاید سیاست‌های کلی را عوض نکند اما روند گفتگوها در سطح دولت‌ها را دچار وقفه می‌کند و از تداوم لازم در این زمینه می‌کاهد. علت این امر این است که بدون زمینه‌ای مستحکم، گفتگوهای دولت‌ها به‌سادگی می‌تواند در معرض تغییر جهت‌های فراوان قرار بگیرد. اما در صورتی که زمینه‌ای نسبتاً پایدار برای روابط بین دولت‌ها به‌وجود آید، این تغییر جهت‌ها به‌سادگی امکان‌پذیر نخواهد بود. در بخش بعدی اشاره خواهد شد که پارادایلماسی شهری نه تنها می‌تواند زمینه‌ی مناسب برای گفتگوها بر سر مناقشه‌ی هسته‌ای ایران را فراهم آورد؛ بلکه فی‌نفسه می‌تواند نقش کارآمد در این امر را داشته باشد.

پارادایلماسی شهری به عنوان راهبردی عمده برای برون رفت از مناقشه پرونده هسته‌ای ایران

مطالعه فراز و فرودهای سیاسی تاریخی مذاکرات هسته‌ای ایران یک نکته اساسی را پیش روی ما از پرده برون می‌افکند که این مذاکرات تنها از طریق رویکردهای دیپلماسی سنتی و کلاسیک پیش‌برده شده است. گفتگوکنندگان آن صرفاً از سطح دولت‌ها اقدام به مذاکره نموده‌اند. در حالی که امروزه فرصت‌ها و چالش‌های مشترکی پیش‌روی ملت‌ها قرار دارد که تنها با همکاری‌های در تمامی سطوح فراملی، ملی و فراملی رفع می‌گردد.

در حالی که هرگونه «تحریم»، «تقابل» و «تعارض» در عرصه بین‌الملل می‌تواند هزینه‌ها و فرصت‌سوزی‌های خاص خود را به همراه داشته باشد و از آنجاکه فرصت‌ها و چالش‌های جهانی دامنه‌ای متقابل و دو سویه در روابط بین‌الملل دارد، مسائل سیاسی - اقتصادی هم‌چون پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران هزینه‌هایی را خواسته و یا ناخواسته بر دو سوی این پرونده وارد می‌نماید. در حالی که توجه به مسیرهای موازی‌ای هم‌چون «پارادایلماسی شهری» در راه‌گشا نمودن پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران از هزینه‌ها و فرصت‌سوزی‌ها در این زمینه می‌تواند جلوگیری نماید.

شهرهای متعددی در جهان وجود دارند که در مسیر توسعه پایدار اجتماعی و با رویکرد «پارادایلماسی شهری» خواهرخوانده یکدیگرند. در ایران و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، برای نخستین بار در سال 1373 تهران با «بیشکک»، پایتخت قرقیزستان خواهرخوانده اعلام شد و در حال حاضر تهران با شهرهای بزرگ دنیا از جمله «هاوانا» (کوبا، 2001)، «مسکو» (روسیه، 2004)، «مینسک» (بلاروس، 2006)، «کاراکاس» (ونزوئلا، 2005)، «سئول» (کره جنوبی، 1963)، «پرتوریا» (آفریقای جنوبی، 2002)، «پکن» (چین، 2006)، «استانبول» (ترکیه، 2006)، «لندن» (انگلستان، 1993)، «صنعا» (یمن)، «کویت» (کویت)، «خارطوم» (سودان)، «برازیلیا» (برزیل)، «مانیل» (فیلیپین) و «دوشنبه» (تاجیکستان) خواهرخوانده است (همشهری دیپلماتیک، 1384). «دیپلماسی شهری» با تأکید بر وجوه کاربردی «توسعه و بهسازی تعامل‌ها و مناسبات میان شهری» و «تکیه بر ملت‌ها به جای دولت‌ها»، می‌تواند در کنار دیپلماسی رسمی در بهبود مسائل پرونده هسته‌ای با دیگر کشورها موثر واقع شود و در این زمینه‌های با تسهیل ارتباطات با عرصه عمومی کشورهای جهان و اطلاع‌رسانی مناسب در این خصوص، نقش مؤثری در برون رفت از این مناقشه را ایفا نماید.

از دیرباز نیز روش‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی در عرصه بین‌الملل برای اعمال سیاست خارجی کشورها مد نظر بوده است. اما به‌ظنر می‌رسد که به‌ویژه بعد از جنگ سرد، مؤلفه فرهنگ در سیاست خارجی کشورها نقش مهمی بازی می‌کند و دیگر موارد نامبرده را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده است. به‌نحوی که اینک فرهنگ، نقش و جایگاه خاصی را در سیاست خارجی بیش‌تر کشورها به خود اختصاص داده است.

در جدول زیر می‌توان مؤلفه‌ها و مشخصات شیفت پارادایمی از رویکرد دیپلماسی سنتی به دیپلماسی نوین را مشاهده نمود. مؤلفه‌های این جدول در تنظیم مدلی جهت برون رفت از مسئله پرونده هسته‌ای از سوی این گزارش پژوهشی در انتها ارائه خواهد شد.

عناصر	دیپلماسی سنتی	دیپلماسی نوین
بازیگر دیپلماسی	دولت - ملت	بازیگران عرصه جهانی شدن
دیپلماسی	کلاسیک - سنتی	نوین - عمومی (دیپلماسی شهری)
سطح دیپلماسی	ملی	فراملی و فراملی
رویکرد سیاست	کلان	خرد
نحوه	دیپلماسی	پارادایلماسی (دیپلماسی‌های موازی)
روابط دیپلماتیک	بسته و مخفیانه	شفاف و باز
جنس رفتار بین‌الملل	مربوط به سیاست دولتها	مربوط به رفتار و گرایش‌ها در حیطه عرصه عمومی
مخاطب دیپلماسی	دولت - ملت	شهروندان - افکار عمومی
رویکرد توسعه	توسیع سیاسی - اقتصادی	توسعه اجتماعی پایدار
نوع حاکمیت	Government	Good government

جدول شیفت پارادایمی از دیپلماسی سنتی به دیپلماسی نوین (اطلاعات این جدول از یافته‌های این پژوهش تنظیم یافته است).

اشاره ما به استفاده از پارادایلماسی شهری به معنای کاستن از نقش مهم دولتها در روابط بین‌الملل نیست؛ هنوز هم بازیگر اصلی در این عرصه دولتها هستند. تلاش ما این است که نشان دهیم اگر در کنار دیپلماسی کلاسیک از پارادایلماسی شهری استفاده شود، نتایج حاصل بسیار چشم‌گیرتر خواهد بود. با اعمال پارادایلماسی شهری می‌توان با تغییر در گرایش‌های عرصه‌ی عمومی دولتها مقابل و تأثیر گذاشتن بر افکار عمومی آنها از موضع‌گیری‌های متخاصم دولتها مقابل کاست و در نتیجه قدرت بیش‌تری در مذاکرات با این دولتها را به دست آورد.

راهکارهای پارادایلماسی شهری در سیاستگذاری خارجی

با توجه به راهبردهای پارادایلماسی شهری می‌توان راه‌کارهایی را جهت برون‌رفت و همکاری متقابل در خصوص پرونده هسته‌ای اعمال نمود؛ این راه‌کارها شامل چهارمحور کلی می‌باشد:

1. معرفی توانمندی و باورهای ملت و مردم ایران در نهادهای بین‌المللی با بهره‌گیری از دیپلماسی چندجانبه و استفاده از ظرفیت سازمان‌های فراملی چندجانبه و انجمن‌های بین‌المللی غیردولتی جهت تبادل نظر و یافتن زمینه‌های همکاری دوجانبه و چندجانبه جهت رفع مشکلات و بهره‌گیری از فرصتها.
2. فراهم کردن فضای مناسب برای تعامل و دیدار با مقام‌های فراملی شهری در نهادها و انجمن‌های بین‌المللی چندجانبه و استفاده از فرصت حضور در مجامع و سازمان‌های مختلف بین‌المللی دولتی و غیردولتی برای معرفی ارزش‌ها، توانمندی‌ها و باورهای شهروندان در قالب «برندسازی شهری»؛ هم‌چون برند «تهران؛ شهر قانونمند» که از سوی شهرداری تهران تبلیغ جهانی می‌گردد.
3. اطلاع‌رسانی و تولید و توزیع آگاهی در نهادهای بین‌المللی چندجانبه در سطوح منطقه‌ای و جهانی از طریق جمع‌آوری، پردازش، تولید و توزیع آگاهی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نشر این اطلاعات ارزشمند برای آگاهی‌بخشی به حوزه‌های علمی و اجرایی کشورهای دنیا و ارتقاء روابط و مناسبات بین‌المللی شهرها. به‌گونه‌ای که آگاهی و شناخت از ایران و ایرانی از مجاری سیاسی - اقتصادی دولتها متخاصم و کارتل‌های اقتصادی سودمحور نگذرد و افکار عمومی نسبت به فضای جاری و موجود در ایران جهت‌گیری سو نمایند.

4. هنجارسازی و شکل‌دهی به قوانین و مقررات حکومت‌های محلی در عرصه حقوق بین‌الملل در قالب بیانیه‌ها، صورت جلسه‌ها، فصلنامه‌ها و اعلامیه‌های مختلف صادره با هدف ایجاد هنجارهای رفتاری فراملی و جهت‌دهی به افکار عمومی بین‌المللی در زمینه‌ی روش‌های صلح‌آمیز بودن گسترش فعالیت‌های هسته‌ای ایران در عرصه جهانی. امروزه افکار عمومی آگاهند که پزشکی هسته‌ای از مهم‌ترین ابعاد صلح‌آمیز برنامه‌های هسته‌ای ایران اسلامی محسوب می‌گردد. گسترش این گونه فعالیت‌ها در این حوزه و افزایش آگاهی بخشی در این زمینه از اقدامات پارادایمی شهری می‌باشد که در رویکردهای دیپلماتیک کلاسیک و سنتی مذاکرات حاضر کمتر به آن توجه شده است. بدیهی است هر چه مذاکرات فراملی - فراملی در رقابتی نامحسوس اما بی‌امان بتوانند در کنار دیپلمات‌های وزارت خارجه برون‌رفت پرونده هسته‌ای ایران را تقویت نمایند به‌نوعی استعداد رشد و توسعه کشور عزیزمان را به اثبات رسانده‌اند و واضح است زمینه‌های جلب سرمایه‌گذاران و رونق اقتصادی نیز فراهم خواهد شد.

نتیجه‌گیری

پیچیدگی محیط بین‌المللی و تغییرات سریع تکنولوژی به‌همراه ویژگی‌های دموگرافیکی جهان موجب گردیده است که به مشکلات و مسائل تجمع‌گاه‌های بشری، شرایط فضایی و روابط اجتماعی - انسانی آن‌ها توجه بیش‌تری صورت پذیرد و اصولاً حکمرانی‌های فراملی به‌طور اعلام نشده‌ای مظهر بروز و ظهور قدرت فراملی هر کشور در عرصه فراملی تلقی گردند. باری «پارادایمی شهری» با هدف برقراری صلح بین‌المللی، حل مسئله پرونده هسته‌ای و توسعه اقتصادی می‌تواند نقش خود را در ارتقا روابط دیپلماتیک غیررسمی و به‌عنوان مکمل دیپلماسی رسمی حکومت مرکزی به‌منصه‌ی ظهور رساند. این مهم در پرتو شکوفایی ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های بالقوه دیپلماسی شهری امکان‌پذیر است. از دیگر موارد اهمیت و ضرورت این موضوع می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت:

نظام پایش و ارزیابی دوره‌ای وضعیت فرصت‌ها و چالش‌های پرونده هسته‌ای ایران توسط پارادایمی شهری، ارائه‌ی راهکارهای اختصاصی جهت اجراء تدوین الگوی عملیاتی حاوی برنامه‌ها و اقدامات در خصوص دیپلماسی شهری. این اقدامات همواره دست‌آوردهایی را در بر خواهد داشت: کاهش ریشه‌ای سواستفاده از ناآگاهی و ترس در روابط دو کشور به‌دلیل فقدان اطلاعات؛ عاری بودن دیپلماسی شهری - فرهنگی از لحنی خصمانه و آمرانه در کنار جذابیت بیش‌تر؛ فرصت‌سازی و زمینه‌سازی گسترده‌تر برای بازیگران غیررسمی، نهادهای مدنی، اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی؛ کشف، ترویج، تعریف ارزش‌های مشترک و جهان‌شمول برای تأمین منافع ملی پایدار؛ گسترش ریشه‌ای درهای مفاهیم بیش‌تر و بهتر میان کشورها. در انتها اگر ما روش زندگی گروهی از مردم (برای نمونه ملت ایران) را به‌عنوان روندی که آن گروه خاص را به بلوغ رسانده است، به گروه دیگری (مردمی در آن سوی دنیا) انتقال دهیم، در نتیجه از این طریق ایجاد آگاهی نموده‌ایم، شادی و آرامش را افزوده‌ایم و هزینه‌ها را کاهش داده‌ایم.

منابع

الف) فارسی

1. احتشامی، انوشیروان (1378)، **سیاست خارجی ایران در دوره سازندگی**، ترجمه زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
2. امینی، آرمین (1391)، جهانی‌شدن فرهنگ و کارکرد دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی، **فصلنامه راهبرد**، سال 21، شماره 65، زمستان.
3. باوند، داوود هرمیداس (1384)، دیپلماسی بومرنگ، بازگشت پیکان‌های رها شده به سوی خود، **ماهنامه نامه**، شماره 42، مهر.
4. بصیری، محمدعلی (1388)، ایران و سلاح‌های کشتار جمعی، اتهام‌ها و واقعیات، **مجله سیاست خارجی**، سال 12، شماره 4، زمستان.
5. ترکاشوند، جلال؛ مرادی، بهرام (1390)، ساختار نظام بین‌الملل و چگونگی برخورد با قدرت هسته‌ای ایران، **فصلنامه علمی-پژوهشی مدیریت نظامی**، شماره 41، سال 11، بهار.
6. توانا، کامبیز (1383)، در جستجوی اورانیوم مخفی شده: گاه‌شمار وقایع هسته‌ای ایران، روزنامه شرق، **ویژه‌نامه نوروز**.
7. جعفری، علی‌اکبر (1388)، اتحاد آمریکا و رژیم صهیونیستی و مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه، **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره 39، شماره 3، پاییز.
8. دهشیری، محمدرضا (1392)، پارادایلماسی در عصر جهانی‌شدن: بررسی موردی دیپلماسی شهری، **فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی‌شدن**، دوره 4، شماره 13، زمستان.
9. روزنا، جیمز (1382) **جهان آشوب‌زده**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
10. سرداری، محمدرضا (1384)، ایران و آمریکا در سال 1384، **سالنامه شرق**، شماره دوم.
11. سیمبر، رضا (1388)، دیپلماسی نوین در روابط خارجی؛ رویکردها و ابزارهای متغیر، **فصلنامه روابط خارجی**، سال اول، شماره 4، زمستان.
12. ضیائی‌بیگدلی، محمدرضا (1383)، چالش‌های حقوقی میان ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، **مجله پژوهش حقوق و سیاست**، سال 5، شماره 9، پاییز و زمستان.
13. همشهری دیپلماتیک (1383)، **ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی**، شماره 12، اردیبهشت.

ب) لاتین

1. Acuto, Michele (2013), *Global Cities, Governance and Diplomacy: the Urban Link*. Rutledge, Available At: <https://www.Routledge.com/products/9780415660884>
2. Coris, Jerom (2005), **Atomic Iran: How the Terrorist Regime Bought the Bomb and American Politicians**, Published by WND Books.
3. Mulcahy, Kevin V. (1999), "Cultural Diplomacy and the Exchange Programs: 1938 – 1978", **the Journal of Art Managements**.

4. Plano, Jack C. & Olton, Roy (1982), **the International Relations Dictionary**, California: ABC-Clio, Third Edition.
5. Sahai, P. S. (26-27 Feb 2002), Extracts from the Presentation at the India-Singapore, Date published 30/12/2003, in: [http://textus. Diplomacy. edu/textusBin/Viewers/oview/cultural diplomacy / oview. asp? Filter Topic=%2F38139](http://textus. Diplomacy. edu/textusBin/Viewers/oview/cultural%20diplomacy%20/oview. asp? Filter Topic=%2F38139)
6. Sahimi, Mohmmad (2003), Iran's Nuclear Program, Part: It's History, Available At: <http://www. Comw. org/pda/fulltext/03sahimi. html>.

مولفه‌های تاثیرگذار بر رویکرد اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران در دولت دهم

مجید نجات‌پور*

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

عبادالله آذرگون

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد شهررضا

محمد یوسفی جویباری

عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد تبریز

چکیده

اهمیت ژئوپلیتیک ایران در کنار توانایی‌ها و ظرفیت‌های بسیار آن در ایجاد ثبات و امنیت منطقه‌ای، امنیت انرژی، مبارزه با تروریسم، مبارزه با قاچاق مواد مخدر و بهبود و ارتقاء اقتصاد جهانی سبب شده روابط با ایران همواره جایگاه و اهمیتی حیاتی برای اتحادیه‌ی اروپا و یکایک اعضای آن داشته است. با تغییر الگوی رفتاری ایران در سیاست خارجی به‌ویژه در موضوع برنامه هسته‌ای که در نهایت به ارجاع پرونده‌ی هسته‌ای ایران به شورای امنیت در سال 2006 منجر شد، روابط ایران و اتحادیه‌ی اروپا وارد مرحله‌ی جدیدی شد که بسیار سرد و سنگین شده بود. در این مقاله تلاش شده مولفه‌های تاثیرگذار بر رویکرد اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران در دولت دهم مورد بررسی قرار گیرد. بررسی نشان می‌دهد طی این دوره، عواملی هم‌چون فشار ایالات متحده آمریکا، ترس از بروز جنگ میان اسرائیل و ایران، هراس از بروز بی‌ثباتی و آغاز مسابقه تسلیحاتی در منطقه خاورمیانه و هم‌چنین تمایل اروپا به نشان دادن توانمندی‌های خود در حوزه مسایل امنیتی بر رویکرد رفتار اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران در دولت دهم تاثیرگذار بوده است. با این اقدام، اتحادیه سرانجام خود را با سیاست‌های آمریکا همگام ساخت و به ترمیم شکاف به‌وجود آمده در روابط خود با این کشور در موضوع هسته‌ای ایران برآمد.

کلید واژه‌ها

اتحادیه اروپا، ایران، دولت دهم، سیاست خارجی، پرونده هسته‌ای، حقوق بشر، تروریسم.

* Email: majidnejatpoor616@gmail.com

نگاه اروپا به ایران با توجه به جایگاه کشورهای اروپایی در نظام بین‌الملل و تاثیرگذاری آنها در موضوعات مهم جهانی از جمله پرونده هسته‌ای ایران حائز اهمیت است. کشورهای اروپایی همواره نگاه ویژه‌ای به منطقه خاورمیانه و خلیج فارس داشته‌اند. نفوذ سیاسی و تسلط بر بازارهای اقتصادی با توجه به جمعیت قابل توجه در این منطقه همواره از نکات قابل توجه اروپا به این منطقه بوده است. در این میان ارتباط با ایران به‌عنوان کشوری بزرگ با امکانات فراوان و در مجاورت دریای خزر و خلیج فارس برای اغلب کشورهای اروپایی حائز اهمیت بوده است. کشف نفت و برنامه‌های توسعه‌طلبانه ایران در دوران پهلوی اول و دوم و نگاه متقابل ایران و اروپا در تشدید این مناسبات اثرگذار بود. در این میان، موضوع جنگ سرد و قرار گرفتن ایران در مجاورت شوروی نیز در ایجاد نزدیکی میان اروپا و ایران موثر بوده است.

وقوع انقلاب اسلامی در ایران و سپس وقوع جنگ بین ایران و عراق (و حمایت اروپایی‌ها از عراق) هرچند بر روابط طرفین اثر منفی گذاشت؛ اما مناسبات اقتصادی کشورهای اروپایی و ایران (هرچند با شدت کم‌تر) تداوم یافت. صدور فتوای قتل سلمان رشدی هم با وجود قطع روابط سیاسی طرفین، روابط اقتصادی آنها را تحت‌الشعاع قرار نداد. رویکرد اروپا و آغاز گفتگوهای انتقادی نشان از آن داشت که ایران به‌رغم سیاست‌هایش از جایگاه خاصی در سیاست خارجی کشورهای اروپایی برخوردار است و اروپا به‌دلایل چندی خواستار تحکیم مناسبات دوجانبه با ایران می‌باشد. صدور حکم دادگاه میکونوس بار دیگر مناسبات سیاسی طرفین را تحت‌الشعاع قرار داد اما رویکردهای جدید ایران پس از دوم خرداد 1376 با استقبال طرف اروپایی مواجه شد و گفتگوهای سازنده جای گفتگوهای انتقادی را گرفت. تحکیم روابط که با سفرهای رئیس‌جمهور ایران به برخی از کشورهای اروپایی (برای اولین بار) تقویت شد، تا زمان آغاز پرونده هسته‌ای ایران ادامه داشت. با شروع بحث پرونده هسته‌ای و متعاقب به قدرت رسیدن اصولگرایان در ایران دوران سردی روابط طرفین آغاز شد که تا سال 1392 نیز ادامه داشت (سنایی؛ رحمتی مقدم، 1394: 94).

یکی از تغییرات عمده‌ای که در خصوص سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این دوره به‌وقوع پیوست، تجدیدنظر آن در روابط با کشورهای غربی از یک‌سو و گرایش به‌دیگر مناطق جغرافیایی نظیر آمریکای لاتین، کشورهای شرقی در قاره آسیا و کشورهای آفریقایی بود. نکته‌ی حائز اهمیت آنکه، این اولویت‌بندی جدید از مناطق جغرافیایی، حاصل سرایت دادن ارزش‌های هنجاری به سیاست خارجی و برخلاف گرایش منفعت‌محور به غرب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است. «عدالت‌طلبی» و «سلطه‌ستیزی» دو هنجاری بودند که جابه‌جایی اولویت‌های جغرافیایی جهت بسط روابط خارجی را در دولت دهم فراهم آورده بودند. پس از روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد و در دستور کار قرار گرفتن سیاست خارجی تهاجمی در موضوعات مختلفی از جمله اسرائیل و موضوع هسته‌ای، روابط ایران و اتحادیه اروپا با تنش‌های مختلفی روبرو شد.

اتحادیه اروپا که تا سال 2010 از اعمال تدابیر تنبیهی فراتر از قطعنامه‌های شورای امنیت خودداری می‌کرد، در چند سال گذشته تحریم‌های جامعی را علیه بخش انرژی و مالی ایران اعمال کرده است. می‌توان گفت اتحادیه اروپا در سال‌های گذشته در خصوص اتخاذ رویکرد تنبیهی در قبال ایران تردید داشت؛ چراکه این باور وجود داشت که تحریم‌های اقتصادی ابزاری خطرناک است و می‌تواند به منافع اتحادیه هم در بعد اقتصادی و هم دیپلماتیک آسیب وارد کند. اما با تشدید فشار آمریکا، وزرای اتحادیه اروپا 23 ژانویه 2012 مجموعه‌ای از تحریم‌ها از جمله تحریم‌های نفتی را به‌تصویب رساندند. این تصمیم به‌نوعی یک چرخش کیفی در سیاست‌های اتحادیه اروپا محسوب می‌شود؛ چراکه در آن زمان تنها برخی تصور می‌کردند که اتحادیه اروپا به درخواست‌های آمریکا برای تحریم واردات نفت از ایران پاسخ مثبت دهد. این

مقاله به دنبال تبیین این موضوع است که چه مولفه‌هایی بر رویکرد اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران در دولت دهم تاثیر گذار بوده است؟

1- اتحادیه اروپا و مسأله‌ی هسته‌ای ایران

اتحادیه اروپا¹ همواره تلاش داشته روابط دوستانه‌ای را بر پایه همکاری و زمینه‌های مورد علاقه مشترک با ایران ایجاد نماید، اما در سال‌های گذشته نگرانی‌های جدی درباره فعالیت‌های هسته‌ای ایران بر روابط میان ایران - اتحادیه اروپا سایه افکنده بود.

نگرانی‌های عمیق و فزاینده درباره مسائل حل نشده و موضع ایران در قبال تعهدات بین‌المللی و ارائه گزارش‌های آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای² منجر به صدور قطعنامه‌هایی توسط شورای امنیت سازمان ملل³ در سال‌های 2006، 2007، 2008 و 2010 گردید بود که در نتیجه آنها تحریم‌هایی علیه ایران وضع گردید، تحریم‌هایی که کلیه کشورهای عضو سازمان ملل موظف به اجرای آنها بودند. اتحادیه اروپا تحریم‌های مذکور سازمان ملل را به‌طور کامل اجرا و تدابیر جامعی نیز در جهت تکمیل آنها اتخاذ نمود.

یافته‌های آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای درباره فعالیت‌های ایران در راستای دستیابی به فناوری هسته‌ای نظامی که در گزارش انتشار یافته در اکتبر 2011 سازمان بازناب داده شده بود بر عمق نگرانی از ماهیت برنامه‌ی هسته‌ای ایران دامن می‌زد. با توجه به این پس‌زمینه، کاترین اشتون، نماینده عالی‌رتبه اتحادیه اروپا به‌نماینده‌ی از سوی E3+3 (چین، فرانسه، آلمان، روسیه، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا) برای برقراری گفتگوهای سازنده، اتحادیه اروپا تصمیم به تمدید این تحریم‌ها گرفت.

در این زمینه، اشتون، تلاش‌های دیپلماتیک گسترده‌ای را برای از سرگیری گفتگوها با ایران از 2010 داشت. در ماه آوریل 2012، سری جدیدی از گفتگوهای هسته‌ای با ایران در شهر استانبول آغاز گردید. هدف از این گفتگوها نخست اعتمادسازی متقابل و اتخاذ یک خط‌مشی گام‌به‌گام بود. نشست‌های متعاقب در بغداد (می 2012)، مسکو (ژوئن 2012) و آلمانی (فوریه و آوریل 2013) برگزار گردید اما هیچ تفاهمی حاصل نشد. اتحادیه اروپا کماکان از ایران می‌خواست تا موضع سازنده‌ای در مذاکرات اتخاذ نموده و آمادگی خود را برای رسیدگی جدی به نگرانی‌های موجود جامعه بین‌الملل درباره فعالیت‌های توسعه‌یابنده هسته‌ای ایران نشان دهد. ایران می‌بایست اقدامات لازم را برای اطمینان بخشیدن به جامعه جهانی درباره صلح‌آمیز بودن برنامه خود انجام دهد؛ که از جمله آن اجرای تعهدات بین‌المللی و قطعنامه مربوطه شورای امنیت سازمان ملل برای همکاری کامل با آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای بود. اتحادیه اروپا ضمن به رسمیت شناختن حق قانونی ایران برای استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای مطابق با عهدنامه عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای و قطعنامه‌های مربوطه از شورای امنیت سازمان ملل و آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای، در صدد بود تا با انجام مذاکرات به توافقی جامع و بلندمدت در راستای جلب اعتماد جامعه بین‌الملل به صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران دست یابد (مسائل هسته‌ای، 1391).

رهیافت نظری

واقع‌گرایی نئوکلاسیک

واقع‌گرایی نئوکلاسیک عنوانی است که «گیدئون رز» به مجموعه‌ای از آثار در روابط بین‌الملل داده است که در تبیین سیاست خارجی و فراتر از آن در توضیح روابط بین‌الملل از بسیاری از بخش‌های واقع‌گرایی استفاده کرده است (Kitchen, 2010: 117). نئوکلاسیک‌ها برخلاف نئو واقع‌گرایان تنها به عوامل سطح ساختار نظام توجه نمی‌کنند، بلکه بر آن هستند که برداشت‌های ذهنی و ساختار داخلی دولت‌ها نیز اهمیت دارد و به‌گونه‌ای بر لزوم توجه به سطوح مختلف تحلیل تأکید دارند. نئوکلاسیک‌ها را می‌توان براساس تقسیم‌بندی جک اسنایدر در دو مقوله تهاجمی و تدافعی گنجانده (مشیرزاده، 1385: 129).

واقع‌گرایی تهاجمی

طرفداران این دیدگاه بر این باورند که آنارشی، دولت‌ها را وادار می‌کند قدرت نسبی خود را بیشینه سازند. زیرا امنیت و بقا در درون نظام بین‌الملل هیچ‌گاه قطعی نیست. در واقع این آنارشی وضعیتی هابزی است که در آن امنیت کمیاب است و دولت‌ها می‌کوشند با بیشینه‌سازی امتیازهای نسبی خود به آن برسند. واقع‌گرایان تهاجمی معتقد هستند احتمال وقوع جنگ همواره وجود دارد و هیچ‌گاه به میزان آرام‌بخشی تنزل نمی‌کند. به‌نظر آنها تنها قدرت است که می‌تواند از خطر احتمال رخداد جنگ توسط حریف جلوگیری کند و در صورت رخداد جنگ مانع شکست در آن شود (Mearshimer, 2001: 12-16). مرشایمر از اعضای این شاخه، نظریه واقع‌گرایی تهاجمی را مطرح می‌کند. وی سه رویکرد واقع‌گرایی فطری بشر، واقع‌گرایی تدافعی و واقع‌گرایی تهاجمی را مطرح کرده است (Mearshimer, 2001: 22).

واقع‌گرایی تدافعی

واقع‌گرایان تدافعی به رابطه میان آنارشی و الزامات نظام بین‌الملل از یک‌سو و رفتار دولت‌ها از سوی دیگر توجه دارند. فرض آنها بر این است که آنارشی بین‌الملل معمولاً قابل چاره است؛ یعنی امنیت چندان نایاب نیست و فراوان است؛ در نتیجه دولتهایی که آن‌را در می‌یابند رفتاری تهاجمی نخواهند داشت. آنها تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه‌شان وجود دارد، نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. این واکنش نیز بیش‌تر تنها در سطح ایجاد موازنه و بازداشتن تهدیدگر است (مشیرزاده، 1385: 133). از جمله نظریه‌پردازان واقع‌گرایان تدافعی جک اسنایدر و استفان والت هستند. تأکید والت بر اهمیت موازنه تهدید، به‌جای موازنه قدرت است. در واقع از نظر او تنها صرف قدرت، مهم نیست، بلکه سایر عوامل هم مهم هستند. در واقع از نظر والت برداشت‌های دولت‌ها از یکدیگر مهم است. هرچه دولتی تجاوزکارتر باشد، احتمال اینکه دولت‌های دیگر علیه او موازنه‌سازی را در پیش گیرند، بیش‌تر است. او این دیدگاه را مطرح می‌کند که دولت‌ها در برابر هر قدرتی موازنه ایجاد نمی‌کنند، بلکه موازنه در برابر دولتهایی صورت می‌گیرد که قدرت آنها از منظر دولت ایجادکننده موازنه، تهدیدکننده نیز باشد. بر این اساس از دیدگاه والت، صرف عنصر قدرت سبب ایجاد رفتار توازن‌گرا نمی‌شود و «موازنه تهدید» مفهومی جامع‌تر و با قدرت تبیین‌کنندگی بالاتر برآورد می‌شود. در واقع‌گرایی تدافعی والت، موازنه دولت‌ها در برابر قدرت‌های تهدیدگر، قاعده اصلی رفتار آنها در سیاست خارجی است. علاوه‌بر عنصر قدرت، همراه شدن مؤلفه‌های دیگری مانند همسایگی، قابلیت‌های تهاجمی و نیات در موازنه نقشی اساسی دارند. عوامل فوق متغیرهای مستقلی انگاشته می‌شوند که تغییر در هر یک، دیگر دولت‌ها را به احتمال فراوان به احساس تهدید و اتخاذ

اقدام‌های موازنه‌ای می‌کشاند (Walt, 1985: 5-13). از نظر وی، دولت‌ها در برابر دولت‌هایی که بیش‌ترین تهدید را ایجاد می‌کنند، متحد می‌شوند. در این حالت دولت یا دولت‌های تهدیدکننده به ضرورت در شمار قوی‌ترین دولت‌ها نیستند. منظور او از تهدید صرفاً به میزان قدرت دولت‌ها بستگی ندارد؛ بلکه برداشتی که دولت‌ها در روابط خود از تهدید دارند مورد نظر او است. در نظریه موازنه تهدید «توزیع تهدیدها شامل تواناییها، نزدیکی جغرافیایی، قدرت تهاجمی و نیت و مقاصد»، در شکل‌گیری اتحاد اهمیت دارد (Walt, 1988: 281). بنابراین، نظریه موازنه تهدید بر توزیع تهدید در یک نظام بین‌المللی (جهانی یا منطقه‌ای) تأکید دارد. براساس این نظریه، دولت‌هایی که با یک تهدید یا تهدیدهای مشترک روبه‌رو هستند، با یکدیگر در مقابل آن متحد می‌شوند، پس در مطالعه اتحادها باید به دنبال یک دشمن مشترک گشت (Walt, 1987: 149).

بدین ترتیب، رویکرد رئالیسم نئوکلاسیک به دلیل توانایی در تأکید بر سطوح مختلف تحلیل و پرهیز از جزم‌گرایی موجود در سایر نظریه‌ها برداشتی جدید از واقع‌گرایی کلاسیک و نئو واقع‌گرایی والتز می‌باشد. رئالیسم نئوکلاسیک نتیجه مکالمه سیاست خارجه از طریق مطالعه ساختار نظام بین‌الملل، تأثیرات داخلی و ارتباط پیچیده بین این دو می‌باشد (توجه به رئالیسم کلاسیک و نئورئالیسم). رئالیسم نئوکلاسیک با تأکید بر هر دو نوع متغیرهای مستقل و میانه، روشی مختلف را در نظر گرفته است. موضوع اساسی این مکتب تأثیر قدرت نسبی بر سیاست خارجی است. مهم‌ترین عامل برای تحلیل سیاست خارجی برداشته‌های تصمیم‌گیران می‌باشد که از دریچه آنها، فشارهای سیستمیک وارد فرایند تصمیم‌گیری می‌شوند.

متغیر دیگری که مورد توجه این مکتب می‌باشد توان یا قدرت نسبی دولت‌ها و نوع ارتباط آنها با یکدیگر کشورها می‌باشد در واقع این مکتب به دنبال تحلیل سیستمیک بوده و این کار را از دریچه قدرت نسبی در دولت و برداشته‌های تصمیم‌گیران از موقعیت خود مورد بررسی قرار می‌دهند. در واقع استفاده از نظریات فرد سیستمیک مورد توجه این مکتب می‌باشد. این مکتب پی‌گیری قدرت را نشأت گرفته از انگیزه و احساس نیاز دولت‌ها برای تأمین امنیت در یک نظام آتارشیکی می‌باشد. در این مکتب دولت‌هایی که از قدرت بیش‌تری برخوردارند سیاست خارجی بلند پروازانه‌تری را دنبال می‌کنند. برداشته‌های ذهنی و سوء برداشته‌ها از فشارهای سیستمی یا تمدیدها و ساختار داخلی دولت‌ها در این مکتب از مهم‌ترین مسائل هستند.

در این راستا انگیزه‌ها، اهداف، تصمیم‌ها و رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قابل بررسی می‌باشد. رفتار سیاست خارجی ایران در قالب این نظریه با تلفیق دو سطح داخلی و سیستمیک، تأثیر متغیرهای مختلف را بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را نشان می‌دهد. به‌طور کلی متغیر قدرت نسبی و مجموعه‌ای از متغیرهای میان‌گر با واسطه‌ای نظیر ساختار دولت، ادراکات محاسبات رهبران دولت‌ها را در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند به‌کار برد. نئوکلاسیک‌ها معتقد هستند سطوح داخلی و محلی به‌عنوان متغیرهای مداخله‌گر مانند یک فیلتر میان متغیر مستقل (قدرت نسبی) و متغیر وابسته (نتایج سیاست خارجی) عمل کنند. در راستای انجام این امر آنها جعبه سیاه دولت‌ها را باز می‌کنند و استدلال می‌کنند که تأثیر عوامل داخل مانند منافع گروه‌های داخلی، منافع دولت و یا نگرش نخبگان می‌تواند در شکل‌گیری سیاست خارجی موثر باشد.

از منظر این پژوهش، رویکرد اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران در دولت دهم متأثر از نقش مهم این دو بازیگر است. در واقع تحولات مختلف در دوره‌ی کنونی باعث فراز و فرود بسیاری در سیاست خارجی آنها شده است. به‌عنوان مثال رویکرد عدالت‌محور دولت دهم در تقابل با رویکرد حفظ نظم موجود اتحادیه اروپا و رویکرد اسلام‌گرا در

مقابل رویکرد لیبرالی اتحادیه اروپا قرار می‌گیرد که در مسائلی از جمله مسئله هسته‌ای و حقوق بشر در روابط این دو بازیگر نمود بارزتری پیدا نموده است. در همین راستا در ادامه‌ی پژوهش، این فرآیند در چارچوب نظریه واقع‌گرایی مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

2- رویکرد تحریمی اتحادیه اروپا علیه ایران

رویکرد تحریم‌های سخت و هدفدار اتحادیه‌ی اروپا به‌خصوص در سال 2010، روند پرشتابی گرفت. در این راستا، به‌دنبال بی‌اعتمادی روزافزون و تصویب چهار قطعنامه از سوی شورای امنیت علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران، سران کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا در تاریخ 16 ژوئن 2010 در زمینه‌ی تحریم‌های شدیدتر علیه ایران، به توافق رسیدند. سران اروپایی در بیانیه‌ای که در پایان نشست بروکسل منتشر شد، ضمن حمایت قاطع از قطعنامه 1929 شورای امنیت، اعلام کردند که تحریم‌هایی را در بخش‌های «انرژی، سرمایه‌گذاری جدید، کمک فنی، نقل و انتقال فناوری، تجهیزات و خدمات مربوط به این حوزه‌ها به‌ویژه حوزه‌های مربوط به پالایش، گدازش و فناوری گاز طبیعی مایع شده» اعمال می‌کنند. در این جلسه، اگرچه آلمان، ایتالیا و فرانسه که سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای در بخش نفت و گاز ایران کردند، نگرانی‌هایی درباره‌ی تشدید تحریم‌ها و به‌خطر انداختن سرمایه‌گذاری‌های خود مطرح ساختند، اما در نهایت همه‌ی کشورهای عضو حمایت خود را از این بیانیه اعلام نمودند. بازگرداندن ایران به میز مذاکرات و همچنین جلوگیری از حمله‌ی نظامی اسرائیل علیه تأسیسات هسته‌ای ایران، دادن اطمینان به کشورهای عربی هم‌پیمان آمریکا مبنی بر مقابله با برنامه‌ی هسته‌ای ایران، از اهداف این تحریم‌ها عنوان شده بود.

دو روز قبل از تصویب بیانیه‌ی تحریمی 16 ژوئن 2010 از سوی سران اتحادیه‌ی اروپا، وزرای خارجه‌ی اتحادیه‌ی اروپا در تاریخ 14 ژوئن در پی فشارهای انگلیس و فرانسه، طی نشستی در لوکزامبورگ موضوع تحریم ایران را مورد بحث و بررسی قرار داده و در نهایت تحریم‌هایی فراتر از تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران را پیشنهاد کردند. این تحریم‌ها در زمینه‌ی صنایع نفت و گاز، حمل و نقل، بیمه، بانک‌داری، انتقال فناوری، تجهیزات و خدمات بود. کاترین اشتون، مسئول سیاست خارجی اتحادیه‌ی اروپا، اعلام کرد این تحریم‌ها گامی مکمل و در حمایت از تحریم‌های سازمان ملل خواهند بود. وی تأکید می‌کرد که اتحادیه‌ی اروپا همچنان به رویکرد گفت‌وگو و مذاکره با ایران، ادامه خواهد داد. تحریم‌های فوق متعاقباً در جلسه‌ی مورخ 26 ژوئیه 2010 شورای اتحادیه مورد تأکید قرار گرفت.

در پی جلسه‌ی 26 ژوئیه 2010 وزرای خارجه‌ی اتحادیه‌ی اروپا، یک‌سری تحریم‌های جدید علیه ایران به‌تصویب رسید. بخش عمده‌ی این تحریم‌ها از فردای آن روز به مرحله‌ی اجرا درآمد. در تصمیم شورای وزیران اتحادیه‌ی اروپا، محدودیت‌های برقرار شده برضد ایران با هدف متمایل کردن ایران به از سرگیری مذاکرات در چارچوب گروه 1+5 توجیه شده بود. اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا رویکرد تحریم‌های هدفدار و هوشمند را در برخورد با ایران مدنظر قرار دادند و از این طریق تلاش کردند با فشار زیاد، دولت ایران را جهت متوقف کردن برنامه‌ی غنی‌سازی مجاب نمایند (خالوزاده؛ افضلی، 1390: 40-38).

در پی تشدید تحریم‌های علیه ایران، اعضای اتحادیه اروپا در روز 23 ژانویه 2012 اقدام به تصویب قانون تحریم تدریجی صنعت نفت ایران و بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران کردند (خبرگزاری العربیه، 2012). براساس این قانون اعضای این اتحادیه نه‌تنها از واردات نفت ایران منع می‌شدند، بلکه شرکت‌های این کشورها از ترابری، خرید و بیمه محموله‌های نفتی ایران به‌هر مقصدی در جهان منع می‌شدند (رادپو دویچه‌وله فارسی، 2012). تحریم‌هایی که اتحادیه اروپا در روز

دوشنبه 24 مهر 1391 (15 اکتبر 2012) علیه ایران اعمال کرد، از 2 دی 1391 (22 دسامبر 2012) با انتشار جزئیات آن در ژورنال این اتحادیه به‌طور رسمی به قوانین اتحادیه اروپا پیوست و اجرایی شد. این تحریم‌ها صادرات فلزات به ایران و همچنین واردات گاز طبیعی از ایران به‌شکل را منع می‌کرد. شورای اروپا در بیانیه‌ای اعلام کرد با اعمال تحریم‌های جدید، تعداد نهادهای تحریم شده به رقم 490 و تعداد کلی افراد مشمول این تحریم‌ها به 105 نفر رسیده است.

تحلیل‌گران عقیده داشتند که تحریم‌های جدید اتحادیه اروپا نخستین‌بار بود که مستقیماً زندگی عادی مردم ایران را هدف قرار می‌داد. اروپا تا پیش از این سعی کرده بود عمدتاً با تحریم هدفمند افراد و نهادهای خاص به بهانه مشارکت آنها در برنامه هسته‌ای و موشکی ایران یا موضوعات حقوق بشری، از تقابل با عموم ملت ایران به‌پرهیزد؛ برخلاف آمریکا که تحریم‌های گسترده‌ای را علیه معیشت مردم ایران اعمال و اعلام کرد که هدف از آن مشخصاً هدف گرفتن مردم ایران به امید ایجاد نارضایتی از نظام در ذهن آنها بود. ورود اروپا به فاز تحریم‌های ضدانسانی نشان‌دهنده آن بود که این اتحادیه هر چه بیشتر، از سیاست آمریکا و اسرائیل علیه ایران تأثیر پذیرفته بود.

باربارا لویس، در گزارشی برای خبرگزاری رویترز که روز 3 دی 1389 منتشر کرده بود، در این‌باره می‌نویسد: «تحریم‌های جدید برای اروپایی که پیش از این تلاش می‌کرد محدودیت‌های اقتصادی خاصی را علیه برخی افراد و شرکت‌های مشخص اعمال کند، تغییری قابل توجهی در سیاست به‌شمار می‌رود. آمریکا تحریم‌های صنعتی گسترده‌ای را علیه ایران اعمال کرده است ولی اتحادیه اروپا از آنجایی که تمایل ندارد مجازات دولت تهران، تنبیه شدن شهروندان عادی ایران را در پی داشته باشد، در اعمال این قبیل تحریم‌های گسترده کندتر از آمریکا حرکت کرده است» (مواضع اتحادیه اروپا، 1389).

در پی اقدام اتحادیه اروپا در وضع قانون منع خرید نفت ایران از ژوئیه 2012، مجلس شورای اسلامی نیز در اقدامی پیش‌دستانه در بهمن 1390، طرح دو فوریتی را تصویب کرد که به‌موجب آن تا زمان پابرجا بودن قانون تحریم‌های نفتی علیه ایران، ایران از فروش نفت به اعضای این اتحادیه خودداری می‌کرد (همشهری آنلاین، 1390).

3- مواضع سه قدرت بزرگ اروپایی در قبال تحریم‌ها

در خصوص اعمال تحریم‌ها با هدف جلوگیری از استمرار برنامه هسته‌ای ایران، دولت‌های عضو اتحادیه اروپا دارای مواضع یکسانی بودند و تنها اختلاف آنها در خصوص شدت و زمان اجرای تحریم‌ها بود. مواضع انگلستان مشابهت زیادی به مواضع فرانسه در زمان ریاست جمهوری سارکوزی داشت و بارها با تشدید فشار علیه ایران از طریق اعمال تحریم‌ها حمایت کرده بود. این کشور در نوامبر 2010 تحریم‌های یک‌جانبه‌ای را علیه بانک مرکزی ایران اعمال کرد. حمله به سفارت انگلستان به خروج سریع پرسنل دیپلماتیک بریتانیا از تهران و اخراج دیپلمات‌های ایران از لندن منجر شد. ویلیام هیگ وزیر خارجه انگلستان اعلام کرده بود که ایران با پیامدهای جدی مواجه خواهد شد و اگر چنان‌چه همچنان درصد کسب تسلیحات اتمی باشد، مسئول مستقیم شکل‌گیری جنگ سرد جدید خواهد بود. در واقع، انگلستان تحریم‌ها را به‌عنوان آخرین راهکار در جلوگیری از بروز یک درگیری نظامی و اتمی شدن ایران می‌دانست. آلمان نیز با اعمال تحریم‌ها موافق و مواضع آن بیش از گذشته تندتر شده بود.

با پیروزی فرانسیس اولاند در انتخابات ریاست‌جمهوری فرانسه، سیاست خارجی آتلانتیک‌گرای فرانسه تغییر کرد. مشاوران ارشد اولاند در حوزه پرونده اتمی ایران و همچنین لورانت فایبوس وزیر خارجه جدید این کشور در مقایسه با اسلاف خود تا حدودی از دید و نگرش بازتری برخوردار بودند. فرانسه مخالفتی با تأکید اعضای 5+1 در خصوص سیاست

مسیر دوگانه نداشت، چراکه اعضای شاخص و ارشد حزب سوسیالیست با تحریم‌های وضع شده موافق بودند. در زمان تبلیغات انتخابات ریاست‌جمهوری فرانسه، ژان لویی بیانکو یکی از مشاوران اولاند در حوزه سیاست خارجی با مداخله نظامی به‌عنوان یکی از گزینه‌های پرونده ایران مخالفت کرد. البته مقام‌های فرانسوی بر این باور بودند که دسترسی ایران به توانمندی هسته‌ای موجب افزایش نفوذ ایران در منطقه و کسب جایگاه هژمونیک منطقه‌ای خواهد شد و این امر می‌تواند برای امنیت بین‌المللی خطرآفرین باشد. از این‌رو، فرانسه در کنار سایر کشورهای اروپایی خواستار مهار نفوذ ایران است. در میان تمام دولت‌های غربی، آلمان معتدل‌ترین رویکرد را در قبال ایران در پیش گرفت. ایران و آلمان از دیرباز دارای روابط دوستانه با یکدیگر بوده‌اند. با این‌حال، با توجه به بی‌نتیجه بودن مذاکرات میان ایران و گروه 1+5 در سال‌های گذشته، مقام‌های آلمانی نیز دیگر صبر خود را از دست داده و از راهبرد سایر شرکای خود در تحریم اقتصادی و بانکی و به‌ویژه واردات نفت از ایران حمایت می‌کردند. دولت آلمان که خواستار تقویت مواضع بلوک اروپایی بود، از سوی فرانسه و بریتانیا تشویق به‌ضرورت در پیش گرفتن اقدام‌ها و تدابیر تنبیهی بر ضد ایران شد (بررسی تحولات اخیر روابط ایران و اتحادیه اروپا، 1391).

4- اروپا و نگاه به موضوع حقوق بشر

پس از قطع گفت‌وگوهای سازنده در سال 2004، تاکنون ایران و اتحادیه‌ی اروپا - غیر از برخی ابتکارات دوجانبه هم‌چون فراهم آوردن مقدمات گفت‌وگوهای حقوق بشری با دانمارک که اواخر سال 2010 در حال اجرا بود و یا تداوم گفت‌وگوهای حقوق بشری با سوئیس (هرچند نه به‌عنوان کشوری عضو اتحادیه‌ی اروپا، بلکه به‌عنوان کشوری اروپایی) - گفت‌وگو و یا تعامل مستقیمی در خصوص موضوع حقوق بشر با یکدیگر نداشته‌اند. در این مدت نهادهای مختلف اروپایی به‌صورت قطعنامه و بیانیه علیه ایران ادامه داده و در همان حال نیز تمایل خود برای از سرگیری گفت‌وگوهای حقوق بشری را اعلام نموده‌اند. این تمایل به‌شکل روشنی در گزارش سال‌های 2008، 2009 و 2010 پارلمان اروپایی در خصوص وضعیت حقوق بشر در جهان ذکر شده و هم‌زمان در این مدت، جمعا هشت قطعنامه علیه وضعیت حقوق بشر در ایران صادر شده است.

در مقابل، جمهوری اسلامی نیز با اصالت بخشیدن به این دیدگاه که رفتار اروپا در مساله حقوق بشر، صرفاً رفتاری سیاست‌زده و فرصت‌طلبانه است، در این دوران، سیاستی تهاجمی در حوزه‌ی حقوق بشر اتخاذ نموده، بارها با احضار سفرای اروپایی جهت ارائه‌ی توضیح در خصوص موارد نقض حقوق بشر در این کشورها، برخی از سیاست‌های پیشین حقوق بشری خود، هم‌چون تعامل با اروپائیان جهت کاستن از لحن منفی قطعنامه‌ها را به‌کناری نهاده و تلاش می‌نماید با استفاده از ظرفیت‌های کشورهای هم‌فکر در سازمان‌های بین‌المللی، رویکرد غرب نسبت به موضوع حقوق بشر در جمهوری اسلامی را به‌چالش کشانده، با اتخاذ سیاست‌هایی آنان را از پیگیری بحث حقوق بشر در ایران و استفاده‌ی ابزاری از آن منصرف نموده، حداقل، هزینه‌ی آن‌را برای ایشان زیادتر نماید (گلشن‌پژوه، 1390: 77-76).

اتحادیه اروپا در بیانیه‌های متعددی که صادر کرده از ایران خواسته است؛ به تعهدات بین‌المللی خود در زمینه‌ی حقوق بشر، شامل میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که ایران در آن عضویت دارد، پایبند باشد. اتحادیه اروپا هم‌چنین در تهران، بروکسل، پایتخت‌های کشورهای مختلف اروپایی و در نشست‌های چندجانبه به تعامل با ایران در زمینه مسائل حقوق بشر ادامه داد. شورای اتحادیه اروپا در واکنش به این وضعیت مستقلاً به اتخاذ تدابیر محدودکننده‌ای از سوی اتحادیه اروپا (مسدود کردن دارایی‌ها و ممنوعیت صدور ویزا) برای تعدادی از اشخاص که مسئول تخلفات جدی حقوق

بشری در ایران شناخته می‌شدند، اقدام نمود. این اقدامات بخشی از خطمشمی دوسویه‌ی اتحادیه اروپا را تشکیل می‌دادند که شامل محکوم ساختن تخلفات حقوق بشری و نیز کسب فرصت‌های ممکن تعامل در زمینه حقوق بشر بود. اتحادیه اروپا هم‌زمان این آمادگی را اعلام کرد تا با هدف پرداختن به زمینه‌های نگران‌کننده اصلی و تلاش در راستای بهبود اوضاع، درباره مسائل حقوق بشر با مقامات ایرانی گفتگو نماید.

اتحادیه اروپا¹ در سطح چندجانبه از قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل در زمینه وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران که هر ساله اعمال می‌گردد حمایت کرده است. همچنین از صدور قطعنامه‌ای در شانزدهمین نشست شورای حقوق بشر در 24 مارس 2011 حمایت کرده که یک گزارشگر ویژه سازمان ملل را برای وضعیت حقوق بشر در ایران تعیین نموده، اتحادیه از آن هنگام به بعد نیز از تلاش‌های احمد شهید که در حال حاضر این وظیفه را عهده‌دار هستند حمایت کرد. اتحادیه اروپا یک گزارش سالیانه درباره حقوق بشر منتشر کرد که حاوی چشم‌انداز و ارزیابی اقدامات اتحادیه اروپا در زمینه حقوق بشر، بالاخص در ایران بود. دستورالعمل‌های حقوق بشر اتحادیه اروپا نیز به زبان فارسی موجود هستند. برنامه اروپا برای دموکراسی و حقوق بشر² پروژه‌هایی را در جهان و نیز ایران تامین مالی می‌کند و با در اختیار داشتن بودجه‌ای معادل 1/1 میلیارد یورو در بین سال‌های 2007 و 2013 از نهادهای غیردولتی حمایت می‌کند. برنامه مذکور به طور خاص از نهادهای ترویج‌دهنده حقوق بشر، دموکراسی و حاکمیت قانون؛ حذف مجازات مرگ؛ مقابله با شکنجه و مبارزه با نژادپرستی و سایر انواع تبعیض حمایت می‌نماید (حقوق بشر، 1391).

از سوی دیگر، دامن زدن اروپا به درگیری‌های اسلام‌هراسانه، تبعیض نسبت به مسلمانان، استفاده ابزاری از مفاهیمی هم‌چون آزادی بیان، مجازات‌های کیفری و تلاش مفرط برای بی‌عیب نشان دادن خود، از جمله انتقاداتی بود که کارشناسان حقوق بشری ایران در مقابل توقف سی‌ساله‌ی اروپا بر روی نظام حقوق بشری کشورمان و در مقابل، چشم بر هم نهادن بر حوزه‌هایی که پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در ایران داشته، ابراز می‌داشتند. در کش‌وقوس اتهامات حقوق بشری دوجانبه میان ایران و اتحادیه اروپا، محمود احمدی‌نژاد ضمن سخنرانی خود در کنفرانس بین‌المللی سازمان ملل علیه نژادپرستی (موسوم به دوربان 2) آوریل 2009 در مقر سازمان ملل در ژنو، اسرائیل را رژیم نژادپرست اعلام می‌کند؛ که این امر باعث رنجش بیش از پیش اروپاییان و موجبات تنش‌آفرینی در روابط دوجانبه را فراهم آورد. در این سخنرانی وی، اسرائیل را «پرچمدار نژادپرستی» توصیف کرده و اعلام می‌دارد که حکومت اسرائیل «بی‌رحم‌ترین و نژادپرست‌ترین رژیم» به‌شمار می‌آید، از آن لحاظ که «یک ملت را به بهانه قربانی شدن یهودیان از سرزمین محروم کرد». این سخنان موجب خروج 23 نماینده حاضر، از کشورهای عضو اتحادیه اروپا از سالن کنفرانس شد (دهشیری، 1390: 48).

به نظر می‌رسد اتخاذ چنین رویکردی از هر دو سو، در مقاطعی فضای تعامل، گفت‌وگو و تبادل تجربه را نیز مسدود نمود. گشایش در این بن‌بست نیازمند تصمیمی قاطع از هر دو سو، به‌منظور آغاز تعامل و گفت‌وگو جهت ارتقاء درک و برداشت دوجانبه بود. تجربه نشان می‌دهد که اروپاییان، در موضوع حقوق بشر ایران کمتر دارای سیاست منسجم و بدون رخنه بوده‌اند و همواره در میان اعضای این اتحادیه، کشورهایی وجود داشته‌اند که اولویت روابط دوجانبه خود با ایران را به مسائل حقوق بشری نداده، آن‌را در بستری متفاوت و با حفظ احترام دوجانبه مطرح نموده‌اند و این از جمله ظرفیت‌هایی است که می‌بایست بیش از پیش در دستگاه سیاست خارجی کشورمان به آن توجه شود (گلشن‌پژوه، 1390: 79-78).

با این تصویر، به نظر می‌رسد اتخاذ یک رویکرد چندوجهی و هم‌زمان که «در کنار آسیب‌شناسی نقاط ضعف اجرایی و قضایی در حوزه حقوق بشر کشور و تلاش برای رفع آنان، به تداوم گفتگو و تعامل حقوق بشری با اتحادیه اروپا ادامه داده، گفتگو را برابر با وادادگی نشمرد»، رویکردی منتج به نتیجه خواهد بود. نگاهی به سرفصل‌های گفتگوهای سابق ایران و اتحادیه اروپا در حوزه حقوق بشر نشان می‌دهد، اگر اروپائیان در گفتگوهای خود به موضوعاتی هم‌چون آزادی بیان، منع اعمال شکنجه و مجازات اعدام، حاکمیت قانون، منع تبعیض علیه زنان و اقلیت‌ها و همکاری با سازوکارهای بین‌المللی حقوق بشری می‌پردازد، در مقابل گفتگوکنندگان ایرانی نیز از آنان خواستار توضیح در حوزه‌های نژادپرستی و تبعیض نژادی، اسلام‌ستیزی، اعمال تبعیض نسبت به آسیایی و آفریقایی تبارها، رعایت حقوق مهاجرین و پناهندگان، وضعیت اقلیت‌ها و هم‌چنین حق توسعه و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده‌اند. این نشان می‌دهد فضای گفتگو را می‌توان سامان داد و در ضمن بیان دیدگاه‌های خود، به رفع برخی از مسائل صورت‌گرفته بین ایران و اروپایی‌ها پرداخت.

اگر جمهوری اسلامی ایران به حق مدعی پیامی نو و متفاوت در حوزه حقوق بشر، که مبتنی بر خواستگاه الهی انسان است، می‌باشد، می‌بایست بر روی این نگاه کار کرده، آن‌را مدون نموده و در نهایت در قالب و زبانی «قابل فهم» و «اکنون پسند» به جهان خارج ارائه نماید. در حال حاضر بسیاری از کشورها هستند که ضمن ارج‌گذاری به بسیاری از قواعد بین‌المللی حقوق بشر، خواهان در نظر گرفته شدن نسبیتهای فرهنگی، هم‌چنین الزامات مذهبی و سنتی در حوزه حقوق بشر ملی خویش می‌باشند. این فرصت مناسبی است تا ایران بتواند ضمن نمایش نظامی الگو و مبتنی بر حق، عدالت شهروندی و فارغ از نقض از خویش، مبلغ نگاهی رهایی‌بخش و نوین به‌موضوع حقوق بشر نیز باشد. نگاهی که با خلیفه‌الله دانستن انسان، ضمن حفظ کرامت ذاتی او، تکالیف و حقوق را متداول و بر مبنای دستورات الهی عنوان نماید (گلشن‌پژوه، 1391: 393-392).

5- نقش تروریسم در روابط ایران و اتحادیه اروپا

موضوع تروریسم از دیگر چالش‌های موجود در روابط ایران و اتحادیه اروپا در دوره‌ی دولت دهم بود. مهم‌ترین موضوع در مبحث تروریسم، ادعای ارتباط ایران با برخی عناصر القاعده و حمایت از برخی گروه‌های عراقی، لبنانی و فلسطینی است که اتحادیه اروپا نظیر دولت آمریکا، آنان‌را در فهرست گروه‌های تروریستی قرار داد. این در حالیست که ایران آن‌چه را که دولت‌های غربی تروریسم از سوی مردم فلسطین و لبنان می‌خوانند، بخشی از مقاومت مشروع مردم در مقابل اشغال‌گری رژیم اسرائیل می‌داند. ایران، حزب‌الله لبنان را یک حزب قانونی در سیستم سیاسی لبنان می‌داند، که در مقابل اشغال‌گری مبارزه می‌کند و اعتقاد دارد گروه‌های فلسطینی، بخشی انکارناپذیر از واقعیت صحنه‌ی فلسطین هستند (امیربیک، 1391).

اختلاف‌نظر ایران و اتحادیه اروپا در مسأله تروریسم نیز متأثر از همین مسأله بود. حمایت ایران از گروه‌های مقاومت و جهادی فلسطینی و لبنانی، علیه منافع رژیم اسرائیل بود و اتحادیه اروپا چنین حمایتی را حمایت از تروریسم تلقی می‌کرد. با چنین نگاهی، هرگونه اقدام علیه منافع رژیم اسرائیل و اتباع اسرائیل، به‌تجوی در چارچوب اتهام «حمایت ایران از تروریسم» تلقی می‌شد. چنین اختلاف‌نظرهایی موجب شده بود که به‌رغم این موضع که «ایران هیچ‌گاه تهدیدی برای دیگر کشورها نبوده است» مورد قبول و باور اتحادیه اروپا قرار نگیرد (زنگنه، 1391).

با وجود چشم‌انداز به نسبت تیره‌ای که به‌علت برنامه هسته‌ای ایران و حمایت از گروه‌های فلسطینی و لبنانی بر روابط ایران و اتحادیه اروپا سایه افکنده بود، استفاده اتحادیه اروپا از کارت سازمان مجاهدین خلق در بازی پیچیده‌اش با جمهوری اسلامی ایران، یک نوع مقابله به‌مثل بود. حذف نام سازمان مجاهدین خلق از فهرست گروه‌های تروریستی اتحادیه اروپا، قاعدتاً همان اندازه که خشم ایران را سبب گردید، فشار بر تهران را نیز افزایش می‌داد چراکه از نگاه رهبران ایران، این سازمان، خطرناک‌ترین گروه مخالف جمهوری اسلامی است و آزاد بودن فعالیت‌های مالی و سیاسی آن در سطح اتحادیه اروپا می‌تواند برای ایران تهدیدآمیز باشد. با این حال، چالش تروریسم بیش از آنکه اختلافی برخواسته از متن روابط ایران و اتحادیه اروپا باشد، تحت تأثیر دو عامل جانبی دیگر، یعنی روابط ایران و آمریکا و اهمیت اسرائیل برای غرب قرار داشت. بر این اساس، حداقل تا هنگامی که راه‌حلی عادلانه و منطقی برای بحران خاورمیانه پیدا نشود، این چالش ادامه خواهد یافت (زنگنه، 1391).

6- روابط تجاری جمهوری اسلامی ایران با اتحادیه اروپایی

بررسی آمارها نشان می‌دهد اتحادیه اروپا در بین شرکای تجاری مهم ایران است و 20 درصد از مجموع واردات و صادرات ایران با کشورهای عضو اتحادیه اروپا است. در دولت دهم با توجه به روندی که در روابط بین ایران و کشورهای عضو اتحادیه اروپا وجود داشت، تحول خاصی در روند روابط وجود نداشته و شاهد تحرک خاصی در رابطه با همکاری اقتصادی و تجاری از یک‌طرف و تبادل هیات‌های اقتصادی و سیاسی در سطح بالا از طرف دیگر نبودیم. در این میان جو رکود موجود بیش‌تر از هر زمانی وجود داشته و به‌نظر می‌رسید طرف اروپایی رغبتی برای انجام تحرکات جدید اقتصادی از خود نشان نداده. علت می‌تواند این باشد که کشورهای عضو اتحادیه که در چارچوب سیاست‌های کلی بروکسل روابط و مناسبات اقتصادی و تجاری خود را با ایران تنظیم می‌کنند، علاقمندی زیادی برای توسعه همکاری‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری در طرح‌های عمرانی و سرمایه‌گذاری در ایران نداشته‌اند که علت اصلی به‌موضوع فعالیت‌های هسته‌ای ایران و بحث حقوق بشر باز می‌گردید. در این میان به‌ویژه بحث غنی‌سازی، توسعه مناسبات و همکاری‌های اقتصادی ایران با اتحادیه اروپا را متوقف کرده بود.

این در حالی بود که در بخش روابط و مبادلات تجاری وضعیت اصلاً بهبودی نداشته و حجم روابط تجاری با مجموعه کشورهای عضو کاهش داشت. بنابر آخرین آمار منتشره از سوی یورواستات¹، پایگاه اطلاع‌رسانی آماری اتحادیه اروپا، سطح تجارت ایران با اتحادیه در سال 2010 کمتر از 19 میلیارد یورو بود؛ که این رقم در مقایسه با سال 2009 حدود 10 درصد کاهش داشت. بنابر همین آمار، صادرات ایران به اتحادیه اروپا در سال 2010 بالغ بر 11 میلیارد یورو بوده که نسبت به سال 2009 حدود 8 درصد کاهش نشان می‌داد و واردات ایران از اتحادیه در سال 2010 معادل 8 میلیارد یورو که نسبت به سال قبل 11/5 درصد تنزل داشته بود. البته ایران از یک مازاد تجاری مثبت میلیارد یورویی در سال 2010 با اتحادیه برخوردار بود که به‌خاطر صادرات نفت می‌باشد. ایران طرف سی‌وپنجم تجاری اتحادیه بوده در حالی که اتحادیه اروپایی شریک اول تجاری ایران بود. به‌عبارت دقیق‌تر از نظر صادرات ایران طرف 34 و از نظر واردات طرف 36 اتحادیه اروپایی در سطح جهانی است که البته به‌هیچ وجه شایسته‌ی روابط زیاد دو طرف نبود (خالوزاده، 1391: 13-12).

حجم مبادلات ایران و اتحادیه اروپا در سال 2011، معادل 26 میلیارد و 831 میلیون یورو اعلام شد که 10 میلیارد و 489 میلیون یوروی آن صادرات اتحادیه به ایران و 16 میلیارد و 342 میلیون یوروی آن صادرات ایران به اتحادیه بود. در این

مدت، ایران معادل 14 میلیارد و 639 میلیون یورو به اتحادیه نفت و محصولات نفتی صادر کرده که معادل 92 درصد صادرات ایران به اتحادیه بوده و با در اختیار داشتن تنها 3 درصد جایگاه هفتم تأمین نفت اتحادیه را در اختیار داشته بود. در سوی مقابل در این سال، 52 درصد صادرات اتحادیه به ایران ماشین‌آلات و تجهیزات حمل‌ونقل و 17 درصد این صادرات مواد شیمیایی و محصولات مربوطه بوده‌اند. بدین ترتیب در سال 2011، ایران با در اختیار داشتن 9 دهم درصد از واردات اتحادیه و 7 دهم درصد از صادرات اتحادیه، بیست‌وهفتمین شریک تجاری اتحادیه بوده است. در سال 2011، در میان اعضای اتحادیه، مهم‌ترین صادرکنندگان به ایران عبارت بودند از: آلمان با 3 میلیارد و 87 میلیون یورو، ایتالیا با یک میلیارد و 866 میلیون یورو، و فرانسه با یک میلیارد و 658 میلیون یورو. مهم‌ترین واردکنندگان از ایران هم عبارت بودند از: ایتالیا با 5 میلیارد و 327 میلیون یورو، اسپانیا با 4 میلیارد و 14 میلیون یورو، و فرانسه با یک میلیارد و 747 میلیون یورو. در مجموع، مهم‌ترین شرکای تجاری ایران در اتحادیه اروپا در این سال عبارت بودند از: ایتالیا، اسپانیا، آلمان، فرانسه و هلند. اما براساس گزارش یورواستات، طی چهار ماه اول 2012، حجم کلی روابط تجاری ج. ا. ایران و اتحادیه اروپا معادل 5 میلیارد و 654 میلیون یورو بوده که از این میزان، صادرات اتحادیه به ایران معادل 2 میلیارد و 277 میلیون یورو و صادرات اتحادیه به ایران معادل 2 میلیارد و 277 میلیون یورو و صادرات ایران به اتحادیه معادل 3 میلیارد و 376 میلیون یورو بوده است. مقایسه این ارقام با ارقام مدت مشابه 2011 نشان از سیر نزولی و کاهش مناسبات تجاری ایران و اتحادیه دارد (زنگنه، 1391).

در این میان حجم مبادلات تجاری ایتالیا و ایران در سال 2012 بالغ بر 3,65 میلیارد یورو اعلام شده است که بالاترین رقم نسبت به مبادلات سایر اعضای اتحادیه اروپا با ایران در این سال بوده است. مبادلات تجاری ایتالیا و ایران در این سال با کاهش 49 درصدی نسبت به سال قبل از آن مواجه شد. ایتالیا در سال 2012 بالغ بر 1,415 میلیارد یورو کالا به ایران صادر و 2,239 میلیارد یورو کالا از ایران وارد کرده بود. صادرات این کشور به ایران در سال 2012 با کاهش 24 درصدی نسبت به سال قبل از آن مواجه شده و واردات این کشور از ایران نیز 58 درصد کاهش داشته بود. آلمان دومین شریک تجاری ایران در میان اعضای اتحادیه اروپا بود. مبادلات این کشور با ایران در این سال 2,48 میلیارد یورو اعلام شد که با کاهش 25 درصدی نسبت به سال قبل از آن مواجه شده بود. صادرات آلمان به ایران در سال 2012 بالغ بر 18 درصد کاهش داشت و به 2,25 میلیارد یورو رسید و واردات این کشور از ایران با 56 درصد کاهش به 313 میلیون یورو رسیده بود. براساس این گزارش یونان که سال 2011 در جمع سه شریک عمده تجاری ایران درون اتحادیه اروپا قرار نداشت در سال 2012 و به دلیل افت شدید مبادلات اسپانیا و فرانسه با ایران در رتبه سومین شریک تجاری ایران قرار گرفته بود. مبادلات تجاری این کشور با ایران در سال 2012 تنها 27 درصد کاهش داشت و از 1,98 میلیارد یورو در سال 2011 به 1,43 میلیارد یورو در سال 2012 رسیده بود. صادرات این کشور به ایران با کاهش 34 درصدی به 15 میلیون یورو رسید و واردات این کشور از ایران 28 درصد کاهش یافت و به 1,41 میلیارد یورو رسیده بود. اسپانیا و فرانسه نیز به ترتیب چهارمین و پنجمین شرکای تجاری ایران در درون اتحادیه اروپا شناخته شده بودند. مبادلات تجاری اسپانیا با ایران در سال 2012 با کاهش 73 درصدی نسبت به سال قبل از آن مواجه شد و به 1,23 میلیارد یورو رسیده بود. مبادلات تجاری فرانسه با ایران نیز 72 درصد کاهش یافت و به 930 میلیون یورو رسیده بود (باشگاه خبرنگاران جوان، 1392).

نتیجه‌گیری

از زمان پیروزی انقلاب در ایران، روابط ایران با اتحادیه‌ی اروپا - در آن زمان جامعه‌ی اقتصادی اروپا - فراز و نشیب‌های بسیاری را تجربه کرده و به واسطه‌ی تحولات سازمانی این اتحادیه، ظهور متغیرهای جدید و تحولات منطقه خاورمیانه و تأثیر آنها، کم‌تر پیش آمده که روابط مذکور دارای ثبات و روندی روبه‌گسترش در یک بازه زمانی درازمدت باشد. بدیهی است مهم‌ترین دلیل چنین وضعیتی خروج ایران از اردوگاه غرب و ضدیت با سیاست‌های هژمونیک ایالات متحده در جهان، اقدامات و نفس وجود رژیم اسرائیل بوده است. فعالیت‌های هسته‌ای ایران و مباحث حقوق بشری نیز به‌عنوان متغیرهای جدید، بیش از پیش بر روابط دو طرف تأثیر گذاشته و محدودیت‌های بسیاری را در راه توسعه و ارتقاء مناسبات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی ایجاد کرده بود. با این حال، روابط ایران با کشورهای اروپایی پس از انقلاب اسلامی تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله جنگ، فتوای قتل سلمان رشدی، ماجرای دادگاه میکونوس، موضوع هسته‌ای و انتخابات سال 1388 در ایران قرار گرفته بود. می‌توان گفت تنها در دوره‌ی خاتمی روابط دو طرف - با توجه به اتخاذ سیاست تنش‌زدایی از سوی ایشان - از ثبات و آرامش قابل قبولی برخوردار بود. اما با جدی شدن پرونده هسته‌ای ایران از یک سو و تغییر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر و اتخاذ دیپلماسی تهاجمی از سوی دولت نهم و دهم روابط تهران - بروکسل دچار تنش‌های جدی شد. برگزاری انتخابات ریاست جمهوری سال 1388، حوادث پس از آن و مواضع دولت‌های اروپایی در قبال آن موجب افزایش تنش‌ها میان ایران و اتحادیه اروپا شده بود. طی این دوره، با تغییر رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دوران سردی در روابط طرفین آغاز شد که تا سال 1392 نیز ادامه داشت. اما با به قدرت رسیدن حسن روحانی در ایران و اتخاذ سیاست خارجی جدید، رویکردهای جدیدی در مناسبات اروپا و ایران آغاز شد. مجموعه تحولات باعث گردید تا برای نخستین بار در طی دوازده سال گذشته توافقی برای حل و فصل مسائل هسته‌ای ایران حاصل شود.

نتیجه یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و تغییر فضای گفتگویی در ایران و طرح و پیگیری موضوعاتی چون تنش‌زدایی، اعتدال، تعامل سازنده با جهان و بازسازی مناسبات ایران و کشورهای خارجی در سیاست خارجی، باعث ایجاد انگاره‌های جدیدی شد؛ که با استقبال کشورهای اروپایی روبرو شد.

اتحادیه اروپا تحت تأثیر انگیزه‌های مختلف نظیر توسعه روابط اقتصادی و انرژی و افزایش حجم سرمایه‌گذاری در ایران، افزایش نفوذ در منطقه، اثرگذاری بر روند صلح خاورمیانه با استفاده از نفوذ و جایگاه ایران، مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی، جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و ایجاد نظام چندجانبه‌گرایی به‌جای یکجانبه‌گرایی آمریکا در خاورمیانه و ایفای نقش یک قدرت بین‌المللی اثرگذار در کنار آمریکا به‌ویژه در پرونده هسته‌ای ایران؛ تلاش می‌کند تا روابط سیاسی خود را با تهران گسترش دهد. در مقابل ایران نیز در راستای بهره‌گیری از نفوذ اقتصادی اتحادیه اروپا در اقتصاد و تجارت بین‌الملل، استفاده از قدرت سیاسی و بین‌المللی آن در حل و فصل بحران‌های بین‌المللی، جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی اروپا با توجه به نیازهای کشور، استفاده از تکنولوژی‌های جدید و دانش نوین اعضای اتحادیه اروپا در مسایل گوناگون، بهره‌گیری از قدرت سیاسی - اقتصادی آن در مقابل آمریکا و کم اثر ساختن فشارهای سیاسی و اقتصادی واشینگتن به‌ویژه در زمینه پرونده هسته‌ای، می‌تواند روابط خودش را با اروپا گسترش دهد. بر این اساس و با توجه به نگاه اغلب کشورهای اروپایی به دولت جدید ایران و نیز آغاز گفت‌وگوهای اعتدال‌گرایی در ایران، اتحادیه اروپا و ایران به برداشت جدیدی مبتنی بر همکاری متقابل با یکدیگر دست یافته‌اند و لذا در سایه‌ی اجرای توافق هسته‌ای می‌توان پیش‌بینی کرد مناسبات ایران و اتحادیه اروپا رو به بهبود و ارتقاء خواهد بود.

منابع

الف فارسی

1. امیربیک، علی (1391)، چالش‌های اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی ایران، 23 اردیبهشت، <http://amirbaik.blogfa.com/post/29>
2. باشگاه خبرنگاران جوان (1392)، طی سال 2012، ایتالیا، آلمان و یونان بزرگ‌ترین شرکای تجاری ایران در اتحادیه اروپا شدند، 6 فروردین، [yjc.ir/fa/news/4321085](http://www.yjc.ir/fa/news/4321085)
3. بررسی تحولات اخیر روابط ایران و اتحادیه اروپا (1391)، سایت مطالعات اروپا، دوشنبه ششم آذر، <http://europeanstudies.blogfa.com/post/51>
4. حقوق بشر (1390)، سایت اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی ایران: http://eeas.europa.eu/delegations/iran/eu_iran/human_rights/index_fa.htm
5. خالوزاده، سعید؛ افضلی، توحید (1390)، رویکردهای اتحادیه‌ی اروپا در قبال ایران، کتاب اروپا 10 (ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا)، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
6. خالوزاده، سعید (1391)، نقش مبادلات تجاری و همکاری‌های اقتصادی در روابط جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپایی، ایران و اتحادیه اروپا: تجارت و چشم اندازها (جلد 1)، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
7. خبرگزاری العربیه (2012)، اتحادیه اروپا نفت ایران و بانک مرکزی را تحریم کرد، <http://www.alarabiya.ir>
8. دهشیری، محمدرضا (1390)، درآمدی بر سیاست خارجی احمدی‌نژاد، تهران: شرکت انتشارات علمی - فرهنگی.
9. رادیو دویچه‌وله فارسی (2012)، اتحادیه اروپا بیمه محموله‌های نفتی ایران را از تحریم معاف کرد، <http://www.dw.com/fa-ir>
10. زنگنه، حمید (1391)، برآورد و تحلیل روابط جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا، خبرگزاری فارس، <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910709001097>
11. سنایی، اردشیر؛ رحمتی مقدم، رومیس (1394)، روابط ایران و اتحادیه اروپا پس از روی کار آمدن دولت یازدهم، فصلنامه پژوهشنامه روابط بین‌الملل، دوره 8، شماره 29، بهار.
12. گلشن‌پژوه، محمدرضا (1390)، حقوق بشر و جایگاه آن در سیاست اتحادیه‌ی اروپا در قبال ایران، کتاب اروپا 10 (ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا)، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
13. گلشن‌پژوه، محمدرضا (1391)، ارزیابی تأثیر متغیر حقوق بشر در روابط جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه‌ی اروپا، ایران و اتحادیه اروپا: تجارت و چشم اندازها (جلد 1)، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

14. مسائل هسته‌ای (1391)، سایت اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی ایران:
http://eeas.europa.eu/delegations/iran/eu_iran/nuclear_issues/index_fa.htm
15. مشیرزاده، حمیرا (1385)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
16. همشهری آنلاین (1390)، مجلس پیش‌نویس طرح قطع صادرات نفت به اروپا را نهایی کرد.
<http://www.hamshahrionline.ir/>
17. مواضع اتحادیه اروپا (1389)، پایگاه مطالعات استراتژیک برنامه هسته‌ای ایران،
 WWW.IRANNUC.IR

(ب) لاتین

1. Kitchen, Nicholas (2010) Systemic pressures and domestic ideas: a neoclassical realist model of grand strategy formation, **Review of international studies**, 36 (1). pp. 117-143.
2. Walt, Stephen M (1985), Alliance Formation and the Balance of World Power, **International Security**, Vol. 9, No. 4
3. Walt, Stephan (1987), the Origins of Alliance, Ithaca: Cornell University Press
4. Walt, Stephen (1988 spring), Testing Theories of Alliance Formation: The Case of Southwest, Asia, **International Organization**, Vol. 2, No. 42

هدفمندی سازی یارانه‌ها و تأثیر آن بر طبقه متوسط جدید؛

«مطالعه‌ای جامعه‌شناختی»

فریبا مسعودی*

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

چکیده

همواره رابطه میان جامعه و دولت مدنظر علوم انسانی بوده است. این ارتباط در علوم سیاسی جایگاه ویژه‌ای دارد. مقصود این نوشتار از «جامعه» به‌طور مشخص طبقات آن می‌باشد و منظور از «دولت» مشاهده و بررسی سیاست‌های حمایتی قوه مجریه می‌باشد. یکی از این سیاست‌های اعمالی، هدفمندی سازی یارانه‌ها و پرداخت‌های نقدی به شهروندان است. مفروض این نوشتار آن است که هرگونه روش حمایتی از سوی حوزه حکومتی (از بالا)، بازتولید و بازخورد خاص بستر اجتماعی و حوزه عمومی (جامعه مدنی) را در بر دارد. بر این اساس سوال اصلی ما بر آن است که هدفمندی سازی یارانه‌ها چه تأثیری بر طبقه متوسط جدید در ایران دهه‌ی 80 شمسی داشته است؟ و در پی بررسی و ارزیابی فرضیه‌ای هستیم که بیان می‌دارد: هدفمندی سازی یارانه‌ها و پرداخت یارانه‌ها نقدی، نه تنها باعث تقویت طبقه متوسط نشده است، بلکه با انحراف در اهداف و شیوه اجرا زمینه‌ساز تضعیف طبقه متوسط و تقویت طبقات پایین جامعه شده است.

کلید واژه‌ها

دولت، جامعه، طبقه متوسط جدید، هدفمندی سازی یارانه‌ها.

*Email: Masuodif@yahoo.com

مقدمه و طرح مسئله

طبقه متوسط و به طور کلی طبقه در ایران داستان غریبی دارد. برخی اصولاً منکر به وجود آمدن طبقات در ایران شده‌اند، برخی آن‌را جامعه‌ی تک طبقه‌ای می‌دانند و برخی دیگر نه تنها معتقد به وجودش هستند؛ بلکه باور دارند طبقه متوسط در تاریخ معاصر ایران به خصوص پس از مشروطه نقش اساسی داشته و عامل اصلی کامیابی‌ها و ناکامی‌های این دوره است. اما باید دید به لحاظ تئوریک، تعاریف طبقه متوسط برای تطبیق با شرایط تاریخی ایران، چه شرایطی را دارا هستند. در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، مطالعه نیروهای اجتماعی و صف‌بندی‌های سیاسی، مطابق الگو و نظریه مارکسیستی - که هر نیروی اجتماعی و سیاسی را به پایگاه اجتماعی‌شان تقلیل می‌دهد - کارساز نیست؛ از آن جمله، طبقه متوسط جدید که نمی‌توان آن‌را بر پایه خاستگاه اقتصادی تعریف و تبیین کرد. اعضای این طبقه دارای منزلت و موقعیت‌های اجتماعی متعددی هستند که صرفاً بر شرایط اقتصادی آنها دلالت ندارند، بلکه موقعیت شغلی، فرهنگی و اداری در کنار موقعیت اقتصادی، وجه مشخصه‌ی طبقه متوسط جدید است؛ از این رو به نظر می‌رسد الگوی قشربندی اجتماعی ماکس وبر در عرصه جامعه‌شناسی سیاسی ایران از بسیاری جهات کارسازتر است؛ اما جهت انسجام هر چه پیش تر مفهوم طبقه در جامعه ایران اغلب از الگوی آبراهامیان و تقسیم‌بندی وی از طبقات اجتماعی در ایران - که بر پایه تلفیق آرای وبر و مارکس با شرایط بومی ایران تهیه شده است - استفاده می‌شود.

آبراهامیان در مقدمه کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی در ایران»، دو نوع نیروی اجتماعی را معرفی می‌کند: گروه‌های قومی (دارای پیوندهای زبانی، اجداد، قبیله و مذهب مشترک) و طبقات اجتماعی (لایه اجتماعی وسیع‌تری که افراد را با ارتباطات مشترک و ابزار تولید، در یک محیط توسعه‌یافته). آبراهامیان، گروه‌های اجتماعی را براساس موقعیت‌های اقتصادی، فرهنگی و منزلت‌های اجتماعی، به شکل منسجم و متمرکزی تقسیم‌بندی کرده است. طبقه‌بندی وی در خصوص طبقه متوسط جدید به شرح ذیل می‌باشد: حرفه‌مندان، کارمندان دولت، کارکنان اداری، دانشجویان دانشگاهی، هنرمندان، نویسندگان و سایر روشنفکران (آبراهامیان، 1380: 312).

در این میان منظور از طبقه متوسط سنتی در ایران، طبقه نقش‌آفرینی است که بعد از شاه و دربار بیش‌ترین تاثیر را در جامعه داشته است. به نظر می‌رسد وجود چنین طبقه‌ای به دو عامل اساسی بستگی دارد:

1. عدم شرایط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ای که هنوز مدرن نگردیده است و دولت و حکومت، نهادهای سیاسی، اداری و فرهنگ سیاسی در چارچوب سنت‌های گذشته قابل ارزیابی است.

2. طبقه متوسط هم که نقش بین طبقه حاکم و طبقه محکوم پایین را بازی می‌کند؛ از تحصیلات عالی و شرایط مدرن برخوردار نیست و بالطبع در درون آن نیروهای بوروکراتیک و روشنفکر و نیروهایی که از سنت دینی خود گسسته باشند کم‌تر وجود دارد. نهضت مشروطه عمدتاً با قدرت طبقه سنتی به پیروزی رسید و پیش از آن جنبش تنباکو را با قدرت به پیروزی رساندند. نهادسازی و تمرکزگرایی رضاشاه هم نتوانست اقتدار طبقه متوسط سنتی را درهم شکند.

در دوره محمدرضا پهلوی از سال 1320-1342 به‌رغم همه فشارها و تضيیقات رسمی علیه دو رکن طبقه متوسط سنتی یعنی روحانیت و بازار، حضور آنها در مبارزه علیه حکومت و مدرنیزاسیون و سکولاریزه کردن شاه به‌طور فعال وجود داشت. تحلیل بسیاری از جنبش‌ها و مقاومت‌های این دوران بیانگر آن است که، طبقه متوسط سنتی در چالش و مبارزه با سیاست سکولاریزه کردن جامعه، توسط خاندان پهلوی از قدرت و نفوذ بالایی برخوردار است.

بعد از قیام پانزدهم خرداد 1342 همه قرائن نشان دهنده آن است که، طبقه متوسط سنتی در دو رکن روحانیت و بازار تضعیف شده است و دولت با انحلال اصناف سنتی و تشکیل اتاق اصناف آخرین ضربه را بر پیکر بازار سنتی وارد کرد؛

اگرچه به‌طور پراکنده آثاری از آن تا زمان انقلاب اسلامی وجود داشت. به‌نظر می‌رسد که این طبقه مهم‌ترین نقش تاریخی خود را در ائتلاف با طبقات متوسط جدید و طبقات پایین در انقلاب اسلامی نشان داد. با توجه به تحولات پس از انقلاب و استحاله گروه‌های اصلی آن در قدرت، از نقش انتقادی آن به‌عنوان یک طبقه‌ی اجتماعی کاسته شد. لذا تمرکز اصلی این مقاله بر طبقه متوسط جدید خواهد بود. این طبقه نیز در فرآیند پرداخت نقدی یارانه‌ها بر همان مسیر طبقه متوسط سنتی گام برداشته است.

ادبیات موضوع

کتاب «طبقه‌ی متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر» نوشته محمدحسین بحرانی به‌منظور شناخت و تبیین نقش قشرهای میانی (سنتی و جدید) در تحولات اجتماعی و سیاسی ایران در فاصله سال‌های 1320 تا 1380 نگارش یافته است. این کتاب در یک مقدمه و پنج فصل تنظیم شده است. در فصل یکم، نخست مبانی نظری و دیدگاه‌های کلاسیک و نو درباره مفهوم طبقه اجتماعی ارائه شده و سپس تعریفی برای طبقه اجتماعی پیشنهاد شده تا براساس آن ساخت طبقاتی جامعه در دوره زمانی تحقیق بررسی شود. فصل دوم به‌بررسی ساختار و تحولات قشربندی اجتماعی کشور و ریخت‌شناسی قشرهای میانی در دوره مطالعه اختصاص دارد. در این فصل پس از مروری بر دیدگاه‌ها و روش‌های مربوط به قشربندی اجتماعی، قشرهای میانی جامعه برحسب سنتی-جدید، بالا-متوسط و دولتی-غیردولتی گونه‌شناسی شده است (بحرانی، 1380).

اثر دیگر، کتاب منصور معدل با عنوان «طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران» است (معدل، 1382). در این کتاب بعد از توضیح مختصر نظریات جامعه‌شناسانه در باب انقلاب، سعی در توصیف و تحلیل انقلاب ایران می‌کند. «معدل» نظریات فردگرایانه، طبقاتی و سازمانی را برای این منظور کافی نمی‌داند و سعی در تحلیل انقلاب ایران در قاب نظریه گفتمانی دارد. وی به دو قشر علما و تاجران توجه ویژه‌ای دارد و در توضیح شرایط 1963 به‌بعد به دو دلیل اصلی در نارضایتی مردم و سازمان‌دهی جنبش انقلابی اشاره می‌کند: اول: اختلاف بازاریان و خرده‌بورژوازی با سرمایه‌داری بین‌المللی و بورژوازی وابسته و دوم: اختلاف کارگران با صاحبان سرمایه. این هر دو در نتیجه‌ی برنامه اقتصادی رژیم و اصلاحات ارضی بوجود آمده و با بحران اقتصادی دهه 70 میلادی تشدید شده بودند. معدل «دلیل اصلی انقلاب» را هم‌زمانی اعتراض بازاریان و کارگران علیه دولت می‌داند و ضمناً انسجام علما با آنها را نیز اضافه می‌کند.

از جمله منابع دیگر در این زمینه کتاب «طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران» نوشته «احمد اشرف» و «علی بنوعزیزی» است (اشرف، بنوعزیزی، 1387). این کتاب شامل مباحث طبقات اجتماعی و تحرک اجتماعی آنها، سلسه‌مراتب اجتماعی و مفهوم برابری و نابرابری، سلطه و قدرت اجتماعی طبقات و قشرهای مسلط و زیر سلطه است. به‌دلیل اینکه این کتاب مجموعه مقالات است نمی‌تواند چارچوب نظری خاصی ارائه دهد. به‌همین دلیل بیش‌تر از اطلاعات آن می‌توان استفاده کرد.

در سوی دیگر این نوشتار «هدفمندی یارانه‌ها» به‌عنوان متغییر مستقل قرار دارد. منابع در خصوص این متغییر بیش‌تر مقالاتی می‌باشد که در این زمینه نوشته شده‌اند. لذا درباره هدفمندکردن یارانه‌ها پژوهش‌های ذیل انجام شده است: فرح‌زاده و نجفی (1383) در مقاله «اثرات کاهش یارانه مواد غذایی بر مصرف‌کنندگان در ایران»، برای نقدی کردن یارانه‌های مواد غذایی پیشنهاد می‌کنند: «ابتدا، دهک‌های درآمدی در مناطق شهری و روستایی شناسایی شود و توزیع یارانه‌ای کالاها در میان دهک‌های واقع در زیر خط فقر صورت گیرد. توزیع یارانه‌ای این کالاها در میان دهک‌های

درآمدی بالا تدریجی کاهش یابد» (فرج‌زاده؛ نجفی، 1383: 135-156). پژوهان (1383) در مقاله‌ای با عنوان «یارانه‌ها و خطاهای نوع اول و دوم» این مسئله را که، نظام حمایتی برای آنکه کارآمد باشد، باید هدفمند عمل کند، از هدفمند شدن یارانه‌ها دفاع می‌کند (پژویان؛ امین‌رشتی، 1383: 13-35). قادری و همکاران (1384) در مقاله «بررسی تأثیر پرداخت یارانه مستقیم انرژی بر شاخص‌های کلان اقتصادی با نگرش سیستمی»، مدلی را برای پرداخت یارانه انرژی به صورت مستقیم ارائه کرده‌اند (قادری، 1384: 527-537). دینی ترکمان (1386) در مقاله‌ای با عنوان «یارانه‌ها، رشد و فقر» ضمن بررسی دو دیدگاه رقیب موجود نئوکلاسیک و توسعه‌ای نهادگرا - ساختارگرا، می‌کوشد میزان کفایت و مناسبت تبیینی آنها را بر مبنای تجربه‌های تاریخی مربوط به اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی و سازگاری چارچوب‌های تبیینی پیش گفته با شرایط خاص اقتصادها از جمله اقتصاد ایران را ارزیابی کند (ترکمانی، 1384: 1-30). عبادی و قوام (1388) در مقاله‌ای با عنوان «هدفمندسازی یارانه دارو، از دو منظر عدالت و کارایی» به بررسی فرایند هدفمندسازی یارانه‌ی دارو طی سال‌های 76-84 از دو دید عدالت توزیعی در بخش درمان و تغییرهای کارایی در بخش صنعت دارو، پرداخته‌اند. نتیجه پژوهش ایشان نشان می‌دهد با وجود افزایش کارایی در صنعت دارویی کشور طی سال‌های پیش گفته که به صورت رقابتی‌تر شدن بازار دارویی و افزایش تولید دارو تجلی کرده و وضعیت عدالت توزیعی در بخش بهداشت و درمان از دید توانایی افراد برای دسترسی به دارو، تفاوت چشم‌گیری نداشته است (عبادی؛ قوام، 1388: 131-162).

اهمیت پژوهش

طبقه متوسط ایران با وجود گسترش و نفوذ اجتماعی چشم‌گیری که طی نیم قرن اخیر داشته و به بزرگ‌ترین طبقه اجتماعی در کشور تبدیل شده هنوز نتوانسته است جایگاه تثبیت شده‌ای در عرصه مدیریت جامعه برعهده گیرد. گستردگی لایه‌های متفاوت در درون طبقه متوسط در بیش‌تر جوامع، اعم از توسعه‌یافته و یا در حال توسعه، شناخت ویژگی‌ها و پیش‌بینی رفتار گروهی این طبقه اجتماعی را دشوار کرده است. درک ابعاد این دشواری زمانی احساس می‌شود که در نظر بیاوریم که در جوامع در حال توسعه، نظیر ایران، بیش از نیمی از شهروندان در طبقه متوسط جای می‌گیرند. شناخت گروه‌های اصلی تشکیل دهنده طبقه متوسط ایران و به‌خصوص ویژگی‌های این گروه‌ها برای درک روندهای جاری در کشور اهمیت زیادی دارد. این موضوع به‌ویژه از این جهت حائز اهمیت است که طی دهه‌های اخیر در میان روشنفکران سیاسی ایران آنچه بیش‌تر مورد توجه قرار گرفته نارسایی‌های این طبقه در هدایت تحولات و تغییرات بنیادین سیاسی بوده است. عدم انسجام این طبقه، ناپایداری آن در پیشبرد یک راهبرد رادیکال و سیال بودن مطالبات و تمایلات سیاسی در آن، بر اهمیت این تحقیق می‌افزاید. این در حالی است که از جنگ جهانی دوم به این سو، نقش و موقعیت طبقه متوسط در توسعه سیاسی و اجتماعی جوامع دموکراتیک چشم‌گیر و تعیین‌کننده بوده است.

سوال اصلی که این پژوهش بدین شرح است که هدفمندسازی یارانه‌ها چه تأثیری بر طبقه متوسط جدید در ایران دهه‌ی 80 شمسی داشته است؟ و فرضیه‌ی اصلی این مقاله آن است که هدفمندسازی یارانه‌ها و پرداخت یارانه‌ها نقدی، نه تنها باعث تقویت طبقه متوسط نشده است، بلکه با انحراف در اهداف و شیوه اجرا، زمینه‌ساز تضعیف طبقه متوسط و تقویت طبقات پایین جامعه شده است. بر این اساس متغیر مستقل ما «هدفمندسازی یارانه‌ها» و متغیر وابسته «طبقه متوسط جدید» می‌باشد.

مفهوم طبقه با ظهور آرای «کارل مارکس» معنای ویژه‌ای یافت و به یکی از مفاهیم بنیادی در علوم اجتماعی معاصر تبدیل شد. در اندیشه مارکس، طبقه‌ای که ابزار تولید در هر چهار شیوه تولیدی، یعنی شیوه تولید آسیایی، باستانی، فئودالی و بورژوازی را در کنترل خود دارد طبقه حاکم نامیده می‌شود. قانون، هنر، ادبیات، سیاست، دین و فلسفه در هر عصری از تاریخ بشر در خدمت منافع طبقه حاکم قرار داشته است و در حقیقت محصول شیوه تولید مسلط در هر عصر به‌شمار می‌رود (ادیبی، 1354: 4). به قول مارکس در هر عصری، دو طبقه اصلی وجود دارد. ملاک تعیین دو طبقه در رابطه با مالکیت و عدم مالکیت، نسبت به وسایل تولید است. در جامعه سرمایه‌داری، علاوه بر طبقه سرمایه‌داری و کارگر، یک قشر دیگر اجتماعی نیز وجود دارد که مارکس آن را خرده بورژوازی یا طبقه متوسط می‌نامد، یعنی کسانی که وسایل تولید گسترده ندارند و از نیروی کار خودشان هم استفاده می‌کنند. مارکس این طبقه را طبقه انتقالی می‌داند که شامل صاحبان مشاغل آزاد، پیشه‌وران، کسبه و مدیران کارگاه‌های کوچک صنعتی هستند (طبری، 1370).

مارکس و بر درباره قشربندی اجتماعی، نظریه مارکس را تا حدودی تغییر داده است. دو تفاوت اساسی میان نظریه وی با مارکس وجود دارد: نخست، این که وبر، نظریه مارکس را می‌پذیرد که طبقه، بر پایه شرایط اقتصادی تعیین شده است، اما عوامل اقتصادی مختلف دیگری را نسبت به آنچه مارکس شناخته است، در شکل‌گیری طبقه، مهم می‌داند (وبر، 1367: 78). دوم آنکه وبر اعتقاد دارد طبقه اجتماعی، مجموعه افرادی است که فرصت‌های مشترکی در روابط بازاری دارند، یعنی از منظر خرید، درآمد و مصرف، وضعیت مشابهی دارند. وبر برخلاف مارکس برای تقسیم‌بندی گروه اجتماعی سه گروه اجتماعی را معرفی می‌کند: طبقه، شأن و حزب. وی معتقد است که یک منزلت اجتماعی می‌تواند متضمن چند طبقه اجتماعی و یک طبقه اجتماعی دیگر هم می‌تواند متضمن چند منزلت اجتماعی باشد. از این دو اندیشمند یاد کردیم که اصلی‌ترین تئوریسین‌های مفهوم طبقه‌اند، تا نشان دهیم که به‌سادگی نمی‌توان آنچه تحت عنوان طبقه در ایران وجود دارد را با این تئوری‌ها تطبیق داد.

ب) تاریخچه طبقه متوسط جدید در ایران

دوره‌ی قبل از انقلاب اسلامی

نطفه طبقه متوسط در دوران رضاشاه بسته شده است، به عبارتی، تعداد شاغلان ادارات جدید، به‌خصوص سازمان‌های ارتش، رو به رشد گذاشت و طبقه جدیدی از افسران ارتش، پزشکان، وکلا، معلمان، مهندسان، روزنامه‌نگاران، نویسندگان و صاحبان جدید سرمایه به‌وجود آمد (کدی، 1379: 85). شکل‌گیری ارتش نوین و یک نظام اداری متمرکز از جمله عوامل بنیادی بود که به‌منزله پایه‌های اصلی طبقه متوسط جدید در ایران به‌شمار می‌رفت و مورد توجه و برنامه‌ریزی تصمیم‌گیری قرار گرفت که بعد از دوران قاجار روی کار آمدند (عیوضی، 1380: 117). در ایران سده نوزدهم، کاسب‌کاران، میرزاها، تجار بزرگ صاحبان مقام و مستوفیان، شبکه‌های خانوادگی تشکیل می‌دادند، ولی یک طبقه اجتماعی نبودند. ارتش بدون آنکه مانند ارتش ترکیه در آن زمان، نقش اجتماعی ایفا کند جایگاه تعیین‌کننده‌ای در پیدایش نیروهای وابسته به دولت و تأکید بر برتری شهرها بر قدرت روستاها داشت (دیگار، 1377: 17). در دوران رضاشاه، رهبری ارتش به‌تدریج در دست گروهی از افسران بومی قرار گرفت که در آکادمی‌های نظامی اروپایی تعلیم دیده بودند و همین در رشد و گسترش ارتش نقش به‌سزایی آفرید (عیوضی، 1380: 118).

در امتداد توسعه کمی و کیفی ارتش، شکل‌گیری یک نظام اداری متمرکز نیز پی‌ریزی شد. رشد دیوان‌سالاری، تقاضای روز افزون برای تربیت تکنیسین و مدیر در سطوح مختلف بخش‌های عمومی و خصوصی و نیز گسترش سریع آموزش به پیدایش طبقه متوسط غیر کارفرما منجر شد که این، متخصصان آزاد، کارمندان پرسنل نظامی، شاغلان یقه سفید و تکنیسین در بخش خصوصی و روشنفکران را در بر می‌گرفت. اعضای اصلی این طبقه، کارگزاران اصلی دولت‌سازی و نوسازی دوره پهلوی بودند. در تهران در سال 1307 حدود 24000 کارمند وجود داشت که نیمی از آنان برخوردار از پایگاه طبقه متوسط بودند. در راستای چنین شرایط اجتماعی، رضاشاه در حمایت از شکل‌گیری طبقه متوسط، اقدام به تقویت سرمایه‌داری متمرکز و تضعیف طبقه متوسط سنتی نمود. این سیاست (تقویت طبقه متوسط جدید و تضعیف طبقه متوسط سنتی) در دوره پهلوی دوم نیز ادامه یافت و بر کمیت و کیفیت آن افزوده شد. طبق آمار موجود، تعداد افراد فعال این طبقه تا یک سال قبل از انقلاب اسلامی حدود 1/8 میلیون نفر و حدود 20%/6 کل نیروی کار بود (عیوضی، 1380: 322-321).

با این وجود در عصر پهلوی دوم، شرایط اجتماعی - سیاسی دولت در تحولات ساختاری آن تأثیر به‌سزایی داشته است. شرایط ساختاری نئوپاتریمونیالیستی (پدرشاهی نوین) رژیم محمدرضاشاه باعث شد تا از سازمان‌دهی و مشارکت گروه‌ها و طبقات اجتماعی در فعالیت‌های سیاسی جلوگیری به عمل آید و طبقات اجتماعی به‌گونه‌ای خودجوش و تحت تأثیر شرایط اجتماعی تکامل یابند. در این دوران دو عامل عمده، روند شکل‌گیری طبقات اجتماعی را تحت تأثیر خود داشت: اول، تلاش رژیم برای حفظ نظام سیاسی که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی تنافی داشت و دوم، شرایط خاص بین‌المللی و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه نوسازی، که موجب برانگیختگی احساس مشارکت جمعی طبقه متوسط جدید گردید. شرایط دوگانه سیاسی - اجتماعی در فرآیند طبقه‌سازی، رژیم را با معضلات خاصی مواجه ساخت و عملاً حکومت را وادار نمود تا در برخورد با طبقات اجتماعی، سیاست دوگانه‌ای اتخاذ کند و بر مبنای حفظ نظام سلطنتی به مهار و کنترل طبقات اجتماعی اقدام نماید. طبقات متوسط جدید به‌رغم وابستگی مالی به دولت، از نظر سیاسی رانده شده بودند. پس از کودتای 28 مرداد که آخرین امیدهای طبقه متوسط جهت تقلیل استبداد از بین رفت و دولت با چهره سرکوب‌گرانه‌تری مجدداً به‌قدرت بازگشت، شمار زیادی از نویسندگان، شاعران، استادان، وکلا، پزشکان، مهندسان و دانشجویان (طبقه متوسط جدید) به مخالفت با رژیم پرداختند. از این دوره سرشت روابط دولت با طبقات اجتماعی دگرگون شد. طبقه متوسط سنتی (روحانیون و بازاریان و تجار قدیمی) پس از سال‌ها سکوت و انزوا به‌رهبری امام خمینی به‌تدریج، پروسه‌ی اصلاحات تا انقلاب را سپری کرد و به‌یاری طبقه متوسط جدید، رژیم پهلوی را سرنگون نمود. بدین سان انقلاب 1979 به‌دست توده انبوه حقوق‌بگیران، تکنوکرات‌ها و روشنفکران صورت گرفت. تصادفی نیست که قلب انقلاب اسلامی، مسجد شاه در جوار بازار تهران نبود؛ بلکه دانشگاه تهران بود که در خیابانی واقع شده بود که نام رضاشاه بسیار ضدمذهبی و متجدد را داشت (دیگار، 1377: 442).

در دوره‌ی جمهوری اسلامی، طبقه متوسط به‌علت رشد جمعیت، به‌ویژه در دهه‌ی اول انقلاب و نیز گسترش سوادآموزی و توسعه مراکز آموزش عالی در سرتاسر کشور، در مقایسه با دوره پهلوی رشد چشم‌گیری داشت. با این وجود در طول این سال‌ها، طبقه متوسط جدید روابطی بسیار مبهم با جمهوری اسلامی داشت. مقررات سخت‌گیرانه اخلاقی و کنترل شدید پوشش و ظواهر اسلامی، اختلاف شدید بر سر کنترل قدرت، حذف نیروهای لیبرال، موجب تأثیر منفی بر روشنفکران و نیروهای نوپای طبقه متوسط جدید گذاشت (دیگار، 1377: 442-443).

دوره‌ی پس از انقلاب اسلامی

افزایش رشد جمعیت، بالارفتن سطح سواد و گسترش مراکز آموزشی در دوره‌ی جمهوری اسلامی، تأثیرات عمیقی بر تحولات سیاسی و اقتصادی اخیر ایران نهاده است. در رابطه با میزان جمعیت پس از انقلاب 57 با دو استدلال روبرو هستیم. استدلال اول، تفسیری بود که از دیدگاه‌های مذهبی نسبت به امر زاد و ولد وجود داشت. براساس این تفسیر¹ جلوگیری از زاد و ولد، عملی غیرمذهبی و موجب کاهش تعداد مسلمانان در مقابل غیرمسلمانان می‌گردد. استدلال دوم، شرایط زمانی خاص به‌ویژه وقوع جنگ تحمیلی بود. بر این اساس بود که، داشتن جمعیت زیاد موجب قدرتمند شدن هر چه بیش‌تر شده و خواهد توانست تهدیدات امنیتی را دفع کند. جمعیت کشور در طول مدت نزدیک به دو دهه، تقریباً دو برابر شد و به حدود 60 میلیون نفر در سال 1375 رسیده است. آنچه در تحول جمعیتی کشور اهمیت دارد، نحوه توزیع سنی و سهم جوانان در ترکیب آن است (60% جمعیت کشور در سال 1375 زیر 25 سال است). این حادثه که به انقلاب جمعیتی یا گسست نسل‌ها معروف می‌باشد، به جمهوری اسلامی چنین فرصتی را نداده است تا در یک فرایند آرام و طبیعی، ارزش‌های گذشته را به نسل جدید منتقل سازد.

علاوه بر این، توزیع مکانی جمعیت نیز در طول این سال‌ها بر رشد طبقه متوسط جدید - شهری تأثیر نهاده است. برای اولین بار در تاریخ ایران در سال 1365 ضریب شهرنشینی با 54/3 درصد بالاتر از ضریب روستانشینی قرار گرفت. آشکار است که شهرنشینی، عواقب و آثار خاص خود را دارد و مطالباتی را ایجاد می‌کند که نظام سیاسی را ملزم به پاسخ‌گویی به آنها و تغییر در رفتار خود با مردم می‌سازد. از دیگر تحولات انجام گرفته، تغییر میزان نرخ باسوادی پس از انقلاب است. میزان باسوادی این گروه سنی در سال 1375، 79/51 درصد کل جمعیت است که نسبت به سال 1365، 27 درصد افزایش داشته است؛ در حالی که در دوره ده ساله قبلی بین سال‌های 1355 تا 1365 تنها 5% رشد داشته‌ایم. تغییر در این عامل، نتایج و آثار دیگری را نیز به دنبال دارد (ربیعی، 1380: 136). در مقاطع بالاتر، یعنی تحصیلات عالی که مرتبط با طبقه متوسط جدید است، همین وضع را شاهد هستیم. طبق آمارهای موجود، تعداد دانشجویان در سال‌های 1367 تا 1376 به شدت افزایش یافته است. گسترش واحدهای مربوط به دانشگاه‌های آزاد و روانه شدن تعداد زیادی از فرزندان طبقات متوسط جدید و سنتی به آن واحدها، بر کمیت طبقه متوسط جدید تأثیرات بسزایی داشته است. به قول هانتینگتون، در ذهن «فارغ‌التحصیلان دانشگاهی» دو شکاف بزرگ وجود دارد: شکاف میان اصل نوین‌شدگی و تحقق آنها در جامعه‌شان. دانشجویان و روشن‌فکران جامعه با مشاهده تفاوت عمیق میان جامعه خود با جوامع غربی از جامعه شرمسار و بیگانه می‌شوند و پیوسته در آرزوی بازسازی کامل و جای‌گرفتن در صف ملت‌های پیشرفته می‌سوزند (هانتینگتون، 1369: 36). لذا تعداد اساتید دانشگاهی از 16 هزار نفر در سال 79-1978 به 9 هزار نفر در سال تحصیلی 82-1981 تنزل یافت و بیش از هشتاد هزار نفر متخصص و روشنفکر، کشور را ترک نمودند (اشرف، 1372: 11).

با تکیه بر مطالب مذکور تا بدین‌جا، می‌توان بیان داشت که «طبقه متوسط» در مسیر تاریخی خود با اتخاذ سیاست‌های حوزه حکومتی شکل گرفته، شاهد افزایش جمعیت خود بوده، در امتداد توسعه کمی و کیفی گسترش یافته، توزیع مکانی (شهرنشینی) و توزیع سنی (افزایش جوانان) نامتناسب داشته، با افزایش سواد از منافع خود، آگاهی کسب نموده و خواهان مشارکت اجتماعی - سیاسی در تصمیم‌گیری‌ها بوده است و در صورت جلوگیری از این مشارکت دست به انقلاب (1357)

1- جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب علامه تهرانی تحت عنوان، «کاهش جمعیت، ضربه‌ای هولناک بر پیکره اسلام».

و یا اصلاح (1376) زده است. باری این طبقه متوسط جدید در ایران - خاصه در دوره جمهوری اسلامی - دارای ویژگی‌های منحصر به فردی می‌باشد، که در اینجا به آنها نظری می‌افکنیم.

ویژگی‌های طبقه متوسط جدید در ایران معاصر

در تعیین «طبقه متوسط»، ملاک‌های مختلفی چون: میزان تحصیلات، شیوه زندگی، شغل، شرایط سکونت، آگاهی طبقاتی، ضرورت‌های ناشی از بافت جوامع صنعتی و منزلت و موقعیت اجتماعی لحاظ شده است. در جهان سوم عده‌ای سعی کرده‌اند تا نوسازی را - که از مفروضات این مقاله نیز به حساب می‌آید - عامل ایجاد این طبقه معرفی کنند. مور برگر، معتقد است در کشورهای خاورمیانه، طبقه متوسط، نیروی اصلی تحولات سیاسی به‌شمار می‌رود و اگر قدرت سیاسی در اختیار این طبقه قرار گیرد کشور را به سوی نوگرایی هدایت می‌کند. «احمد اشرف» نیز در مقاله «مطالعه طبقه متوسط جدید ایران» بیان می‌دارد: «طبقه متوسط جدید از نسل نوین خانواده‌های سنتی، حرفه‌مندان آزاد و تحصیل‌کردگان بوروکرات تشکیل شده است». وی اعتقاد دارد که مطالعاتی که در زمینه منشأ اجتماعی دانشجویان ایرانی صورت گرفت نشان می‌دهد که اکثر دانشجویان به طبقه متوسط سنتی و جدید تعلق داشتند (اشرف، 1359: 54).

«اشرف» در رابطه با خط‌مشی سیاسی و گروه‌بندی اعضای طبقه متوسط جدید، معتقد است که بررسی دقیق نهضت‌های اجتماعی - سیاسی سده اخیر، وجود دو گرایش اصلی را در جهت‌گیری ایدئولوژی اعضای طبقه متوسط جدید آشکار می‌سازد که عبارتند از: اول آنکه، افزایش مستمر نقش این طبقه در راه‌اندازی تظاهرات و رهبری جنبش‌های سیاسی - اجتماعی و دوم: حرکت دایمی از ایدئولوژی ملی‌گرایی متعادل یا افراطی به سوی ایدئولوژی چپ و افراطی. حرفه‌مندان آزاد از قبیل وکلای دادگستری، قضات، پزشکان، مهندسان و استادان دانشگاه در رهبری نهضت‌های سیاسی - اجتماعی و نیز هدایت نیروهای ضدجنبش، نقش فزاینده‌ای به‌عهده می‌گیرند (اشرف؛ بنوعریزی، 1370: 109).

کسانی که در گروه‌بندی اعضای طبقه متوسط جدید، سیاسی نیستند و با دستگاه همکاری دارند در ردیف اول قرار دارند، اما اینها از وضعیت اجتماعی - سیاسی حاضر انتقاد و نسبت به دستگاه، اظهار بدبینی و بی‌اعتمادی می‌نمایند. این گروه اکثریت، طبقه‌ای را تشکیل می‌دهند که در حال ظهورند. گروه دوم، فرصت‌طلبان هستند که برای بهره‌مندی بیش‌تر از شرایط، به‌صورت فعال در سیاست دخالت دارند و با گروه‌های حاکم ارتباط دارند. گروه سوم، از حرفه‌مندان و روشن‌فکران انتقادی تشکیل می‌شود که تعداد آنها اندک است. تفاوت بین گروه اول و سوم در این است که گروه اول، آن ایدئولوژی خاصی را ندارند که در میان دانشجویان، معلمان و گروه‌های پایین طبقه متوسط، کشش ایجاد می‌کند؛ در حالی که گروه سوم در میان این گروه‌ها نفوذ زیادی دارند (اشرف؛ بنوعریزی، 1370: 114). حضور قشر روشنفکر و تحصیل‌کرده ایرانی در میان این طبقه و تأثیرات آن بر سایر گروه‌های این طبقه، به‌حدی است که آل‌احمد، طبقه متوسط جدید در ایران را از آن روشن‌فکران می‌داند (آل‌احمد، 1340: 34) از این رو بعضی از اهل قلم (برزین، 1372)، طبقه متوسط جدید را همان روشن‌فکران می‌دانند. به‌گفته «سعید برزین»، اصطلاح روشن‌فکران اشاره به تحصیل‌کرده‌های مدارس جدید دارد؛ که هم منصب‌های تخصصی، آموزشی و اداری کشور را در دست دارند و هم به‌جهت نگاه توسعه‌گرایانه‌شان همواره در برابر دولت استقامت می‌کنند (برزین، 1372: 26). جیمز بیل نیز در تعریف طبقه متوسط در ایران، از سه مفهوم: اینتلیجنسیا، بوروکرات و حرفه‌ای استفاده می‌کند و اعضای تحصیل‌کرده و مؤسس دانشگاه تهران را مرکز ثقل «طبقه متوسط جدید» به‌حساب می‌آورد. وی خصایص اساسی طبقه مذکور در ایران را به‌شرح ذیل می‌داند:

- اعضای این طبقه از پذیرش مناسبات قدرت سنتی که جامعه ایران را زیر سلطه دارد، روی‌گردان است.

- اعضای «اِبتلیجَنسیا» دارای تحصیلات عالی می‌باشند یا در مرتبه کسب آن هستند.
- قدرت اعضای این طبقه از مهارت و فنونی ناشی می‌شود که در نتیجه تحصیلات رسمی کسب کرده‌اند.
- اعضای «طبقه متوسط جدید» در سطوح مختلف با افکار و فلسفه‌های غربی آشنا هستند.
- اعضای این طبقه از هر نوع جزم دینی یا پرشس کورکورانه تاریخ گذشته، آزادند (برزین، 1372: 26-27).

توجه به تعاریفی که از «طبقه متوسط جدید» در ایران معاصر شده است؛ ما را به این نکته رهنمون می‌کند که این طبقه به گروهی از جامعه اطلاق می‌شود که در نتیجه پدیده نوسازی پا به‌عرصه وجود نهاده است و هسته اصلی این بخش را جامعه روشنفکری تشکیل می‌دهد. از این رو به عقیده محسن میلانی، «اصطلاح طبقه‌بندی متوسط جدید به گروه‌هایی از جامعه اطلاق می‌گردد که رسالت ویژه آنها تفسیر جهان برای اجتماعی است که در آن زندگی می‌کنند» (میلانی، 1382: 127-128).

مرکزیت تمامی ویژگی‌های برشمرده در خصوص «طبقه متوسط جدید» وجه انتقادی آن به ساخت اجتماعی و فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی (در دو سطح حوزه عمومی و حوزه حکومتی) می‌باشد. با دخیل نمودن متغیر مستقل (پرداخت نقدی بارانه‌ها) بر متغیر وابسته (طبقه متوسط جدید) مشاهده می‌کنیم که این کارویژه، از این طبقه گرفته می‌شود. لذا ابتدا نیاز است تا به تاریخچه، فرآیند و نحوه‌ی اجرای «هدفمندسازی بارانه‌ها» نگاهی گذرا داشته باشیم.

بارانه و هدفمندسازی آن در ایران

مبنای نظری «بارانه‌های هدفمند نقدی»، نظریه نئوکلاسیک است. در چارچوب این نظریه فرض بر این است که بهترین سازوکار ساماندهی فعالیت‌های اقتصادی سازوکار «بازار آزاد» است. بنابراین، هرگونه دخالتی دولتی در ساخت اقتصادی، مرود شناخته می‌شود. البته استدلال می‌شود که چنین بارانه‌هایی به نقض غرض می‌انجامد. یعنی به دنبال افزایش رفاه فقرای جامعه است ولی از طریق اختلال‌ها و کنترل‌های ایجاد شده، مانع از انباشت سرمایه جدید، ایجاد مشاغل جدید و افزایش درآمدهای اولیه چنین خانوارهایی می‌شود. اما گامی به عقب برداریم و به فلسفه سیاست‌های حمایتی دولت نظری افکنیم. سیاست حمایت اجتماعی¹ به‌عنوان یکی از ابزارهای کلاسیک مبارزه با فقر، در ساده‌ترین تعریف عبارت است از اقدامات دولتی² با هدف حمایت درآمدی از افراد یک جامعه. هدف کلی از اعمال «سیاست حمایت اجتماعی»، حمایت از افراد فقیر و توانمندسازی آنها از طریق افزایش دارایی‌ها و ظرفیت‌های اجتماعی و ارتقای نهادهای ادغام‌کننده³ در نظام اجتماعی و در نتیجه افزایش فرصت‌های در دسترس این افراد است تا به این ترتیب، امنیت معیشت آنها تضمین شود. حوزه‌های سنتی حمایت اجتماعی عبارتند از؛ مداخله دولت در بازار کار، بیمه‌های اجتماعی و تورهای ایمنی. برنامه‌های تورایمنی در کشورهای مختلف تحت عناوین متفاوتی به کار گرفته می‌شوند مانند برنامه‌های مساعدت اجتماعی، برنامه‌های رفاهی و یا برنامه‌های «تورایمنی اجتماعی». این مساعدت‌ها در زیربخش‌های پایین‌تر توزیع درآمد منشعب شده‌اند و باعث کاهش محرومیت‌های اجتماعی گروه هدف، حداقل‌سازی بی‌میلی به اشتغال و تشویق و ترغیب عزت نفس آنها می‌شوند. تور ایمنی نقش عمده‌ای در سیاست‌های توسعه در همه کشورها ایفا می‌کند. مفهوم «تورایمنی» در واقع مبتنی بر کاهش شدت فقر از طریق بازتوزیع منابع در کشور می‌باشد. به این ترتیب که از سویی به

- 1 - Social Protection
- 2 - Public Measures
- 3 - Inclusive Institutions

خانوارها کمک می‌کند که برای آینده خود سرمایه‌گذاری کنند و ریسک‌های احتمالی را مدیریت نمایند و از سوی دیگر به دولت‌ها در اتخاذ تصمیم‌های مناسب در حوزه اقتصاد کلان، تجارت، کار و بسیاری از بخش‌های دیگر کمک می‌نماید. به‌طور کلی برنامه‌های تور ایمنی چهار هدف عمده را دنبال می‌کنند:

- اثر فوری بر کاهش نابرابری و فقر شدید
- توانمند کردن خانوارها در جهت سرمایه‌گذاری برای دستیابی به آینده‌ای بهتر
- مدیریت ریسک اجتماعی
- کمک به دولت جهت انجام اصلاحات مناسب اقتصادی، اجتماعی

به این ترتیب هدفمند کردن یارانه‌ها به‌دلیل ماهیتی که دارد می‌تواند، تمام عرصه‌های زندگی ایرانیان را تحت تأثیر خود قرار دهد. این طرح تنها یک برنامه‌ی صرفاً اقتصادی نمی‌باشد؛ بلکه سیاست کلانی است که می‌تواند بر تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی از جمله، وضعیت رفاهی اقتصادی جامعه، بازار اشتغال و درآمد، الگوی هزینه و مصرف خانوار و همچنین مشکلات اجتماعی از قبیل فقر و نابرابری، اعتیاد، بیکاری، مشکلات نهاد خانواده و... اثرگذار باشد. بدیهی است شناخت تمامی پیامدها و نقاط مثبت و ابعاد منفی طرح هدفمند کردن یارانه‌ها می‌تواند در پیشبرد، کنترل و تعدیل آثار سوء آن مشرثر باشد.

قانون هدفمند کردن یارانه‌ها در 16 ماده به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و طبق ماده 1، 2 و 3 دولت مکلف به اصلاح قیمت حامل‌های انرژی و مدیریت آثار نوسان قیمت‌ها می‌باشد. در ماده‌ی 1 آمده است، قیمت فروش داخلی بنزین، نفت گاز، نفت کوره، نفت سفید و گاز مایع و سایر مشتقات نفت، با لحاظ کیفیت حامل‌ها و با احتساب هزینه‌های مترتب (شامل حمل‌ونقل، توزیع، مالیات و عوارض قانونی) به‌تدریج تا پایان برنامه‌ی پنج ساله‌ی پنجم توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، کم‌تر از نود درصد (90٪) قیمت تحویل روی کشتی (فوب) در خلیج فارس نباشد. طبق مواد 4 و 5 این قانون یارانه‌های مواد غذایی از قبیل برنج، روغن، آرد و نان و غیره و خدمات پستی، ریلی و هواپیمایی تا انتهای برنامه‌ی پنجم توسعه به‌تدریج هدفمند شود. این قانون نحوه‌ی هزینه‌کردن، خالص وجوه حاصل از اجرای شدن این قانون را به‌شرح زیر مشخص می‌نماید: طبق ماده‌ی 7 دولت مجاز است حداکثر تا پنجاه درصد (50٪) خالص وجوه حاصل از اجرای این قانون را در قالب بندهای زیر هزینه نماید: الف) یارانه در قالب پرداخت نقدی و غیر نقدی با لحاظ میزان درآمد خانوار نسبت به کلیه‌ی خانوارهای کشور به سرپرست خانوار پرداخت شود. ب) اجرای نظام جامع تأمین اجتماعی برای جامعه‌ی هدف.

با توجه به اینکه طرح هدفمند کردن یارانه‌ها در ایران بعد از گذراندن فراز و نشیب‌هایی، بلاشک اثرات عظیمی بر جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، روانی و خانوادگی ایرانیان گذاشته است. این طرح تمام خانوارهای ایرانی را درگیر خود نموده است و اثرات مثبت و منفی و گاهاً متناقض بر زندگی آحاد جامعه داشته است. یکی از موضوعاتی که به‌طور مستقیم و غیر مستقیم تحت تأثیر این طرح بوده است، بحث مشکلات اجتماعی می‌باشد. هر تغییر ساختاری عظیم دارای پیامدهای مثبت و منفی گوناگونی است که می‌تواند مشکلات اجتماعی یک جامعه را افزایش یا کاهش دهد.

با این اهمیت ویژه شاهد هستیم که تعریف‌های گوناگونی درباره «یارانه» وجود دارد. برای نمونه وزارت بازرگانی بیان می‌دارد: «یارانه عبارت است از پرداخت مستقیم یا غیرمستقیم دولتی، امتیاز اقتصادی یا اعطای مزایای خاصی که به مؤسسه‌های خصوصی، خانوارها و دیگر واحدهای دولتی جهت رسیدن به هدف‌های موردنظر دولت صورت می‌پذیرد» (وزارت بازرگانی، 1380) و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی بیان می‌دارد: «یارانه به هرگونه پرداخت انتقالی که به‌منظور

حمایت از اقشار کم‌درآمد و بهبود توزیع درآمد از محل خزانه دولت صورت گرفته و قابل واریز به خزانه بوده یا به صورت نقدی یا کالایی به خانوارها و تولیدکنندگان کالاها و خدمات تعلق می‌گیرد اطلاق می‌شود» (سازمان مدیریت، 1380). این تکرر در برداشتها و تعاریف در خصوص اجرا و هدفمندسازی یارانه‌ها نیز مشاهده می‌شود. لذا لازم است تا رجوعی کوتاه به تاریخچه پرداخت یارانه در جهان و به تبع آن در ایران داشته باشیم.

تاریخچه پرداخت یارانه در جهان

تاریخچه یارانه در جهان از دوران انقلاب صنعتی و پیدایش مکتب سوداگری آغاز شد. به‌باور طرفداران این مکتب، ثروت هر کشور به‌میزان ذخیره‌های طلا و فلزات گرانبهای آن بستگی داشته و به‌منظور جمع‌آوری ذخیره‌های طلا کشورهای دیگر لازم بود کالاهایی تولید شود که بتواند به بازارهای کشورهای دیگر صادر شود. در این دوره تشویق و حمایت از تولیدهایی که بازار مناسبی در جهان داشت، مورد توجه قرار گرفت و دولت به حمایت از برخی تولیدهای خاص مبادرت کرد. با ظهور مکتب کلاسیک که پیروان آن به «دست نامرئی بازار» و عدم دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی باور داشتند، سیاست‌های پیش‌گفته مورد تردید قرار گرفت (قادری، 1384: 528). وضعیت تا زمان جنگ جهانی دوم ادامه داشت و از آن پس باتوجه به شرایط پدیدآمده، دولت‌ها ناچار به دخالت بیشتر در فعالیت‌های اقتصادی شدند که سهمیه‌بندی و قیمت‌گذاری کالاها از آن جمله بود. با خاتمه جنگ جهانی و آغاز دوره جنگ سرد، قدرت اقتصادی در روابط بین‌المللی اهمیت یافت و بسیاری از کشورهای جهان برای دستیابی به قدرت اقتصادی بیشتر به اتخاذ سیاست‌های حمایتی پرداختند که این سیاست‌ها در کشورهای جهان سوم هنوز هم ادامه دارد (موسسه تدبیر اقتصادی، 1382: 298).

تاریخچه پرداخت یارانه در ایران

بنا به گفته‌ی خانم لمبتون در کتاب مالک و زارع که تاریخ پرداخت یارانه را به حدود نیم قرن پیش نسبت می‌دهند (لمبتون، 1345: 5)، انقلاب اسلامی نیز که دعوی عدالت در تمام زمینه‌ها را داشت؛ در جهت رسیدن به این هدف در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، گرچه در تشکیلات اجرایی و چگونگی توزیع کالاهای یارانه‌ای تغییرهایی پدید آمد، اما همچنان روند پرداخت یارانه‌ها تداوم یافت و تحول‌های اوایل انقلاب به‌طور طبیعی نظام پرداخت یارانه را در جهت توزیع عادلانه‌تر درآمدها سوق داد. در سال‌های نخستین پس از انقلاب، مصرف برخی از کالاها مانند نان، قند، شکر و سوخت همچنان مشمول یارانه بود. پس از پایان جنگ تحمیلی در سال 1367 دولت برای بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ و توسعه اقتصادی، «برنامه اول توسعه» را ارائه کرد. سیاست حمایت از اقشار آسیب‌پذیر در قالب پرداخت یارانه کالاهای اساسی نیز اعمال شد. دیدگاه کلی مسؤولان اقتصادی در طول «برنامه دوم توسعه»، (بنگرید به فوزی، 1384: 104-105) گرایش عملی به سمت توزیع کالاهای یارانه‌ای به‌صورت تعادلی، تنظیم بازار صنفی و صنعتی یا حتی بازار آزاد و در نتیجه کاهش یارانه‌ها بود. به این ترتیب بحث کاهش و حذف یارانه‌ها از بودجه دولت که از اوایل دهه 1370 اوج گرفته بود، در طول «برنامه دوم توسعه» (بنگرید به فوزی، 1384: 278-279) ملموس‌تر شد. در «برنامه سوم توسعه» (بنگرید به سجادی، 1373: 4-10)، هدفمند ساختن یارانه‌ها به‌نفع گروه‌های کم‌درآمد و کاهش سهم یارانه و قطع تدریجی آن برای خانوارهای پُر درآمد مورد توجه قرار گرفت. در «برنامه چهارم توسعه» (بنگرید به نیلی، 1378: 101-102) در جهت ارتقای نظام یارانه‌ها، دولت مکلف شد به‌منظور استقرار عدالت و ثبات اجتماعی، کاهش

نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، کاهش فاصله دهک‌های درآمدی در توزیع عادلانه درآمد، کاهش فقر و محرومیت و توانمندسازی فقیران از راه تخصیص کارآمد و هدفمند منابع تأمین اجتماعی و پرداخت یارانه، برنامه‌های جامع فقرزدایی و عدالت اجتماعی را به اجرا بگذارد.

در سال‌های 1368-1381 به‌طور متوسط سالانه 1/52 درصد یارانه‌ها رشد یافته است. گرچه براساس قانون «برنامه سوم توسعه» قرار بود یارانه‌ها هدفمند شوند. این شیوه پرداخت یارانه نه تنها رفع فقر، محرومیت و کاهش نابرابری‌های اجتماعی را به‌همراه نداشت، بلکه باعث عمیق‌تر شدن فاصله طبقاتی نیز شده است. در صورتی‌که در چارچوب‌نظری تفکرات موجود در این حوزه، با یک نوع برنامه و سیاست حمایتی روبرو نیستیم و هدفمندی‌سازی یارانه‌ها به‌صورت پرداخت نقدی تنها یکی از روش‌های اجرای اهداف سیاست‌های حمایتی می‌باشد و همان‌گونه که از سوی دولت نهم اعلام گردید هدف‌های موردنظر در اجرای هدفمندسازی یارانه‌ها شامل اهداف زیر می‌گردد: افزایش کارایی اقتصادی، کاهش مخارج عمومی و رفع تعادل و کنترل تورم، بهینه‌کردن مصرف، کاهش قاچاق، فساد و رانت‌جویی، کاهش شکاف در مصرف کالاها بین گروه‌های درآمدی و همین‌طور بین جامعه شهری و روستایی (دینی ترکمانی، 1386: 159).

انواع برنامه‌ها و سیاست‌های حمایتی

1. برنامه‌هایی که پرداخت‌های غیرمشروطی را در قالب «نقدی» و «کالایی» برای گروه‌های هدف تأمین می‌کنند. مانند: پرداخت‌های نقدی و شبه نقدی (کوپن/سبد کارمندی)؛
 2. برنامه‌های تولید درآمد، مانند: کار موقت، کار عمومی (کار برای فقرا که نیاز به مهارت ندارد)؛
 3. برنامه‌هایی که باعث حمایت و تقویت سرمایه انسانی و نیز دسترسی به خدمات اساسی و بنیادی می‌شوند. مانند: برنامه‌های سلامت و آموزش. اما از میان انواع برنامه‌ها و سیاست‌های حمایتی تنها پرداخت نقدی یارانه‌ها در دستور کار دولت نهم و دهم قرار گرفت و این خود سوال برانگیز می‌باشد.
- با نگاهی بر انواع «یارانه‌ها» و «شیوه‌های اجرای هدفمندی» در می‌یابیم که یارانه‌ها را از لحاظ هدف‌های دولت، مراحل پرداخت، چگونگی طبقه‌بندی در حساب‌های ملی، چگونگی انعکاس در حساب‌های ملی و چگونگی توزیع می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد که در ذیل، برای رعایت اختصار به دسته‌بندی‌ها اشاره می‌شود:

انواع یارانه	اساس دسته‌بندی یارانه انواع یارانه
اقتصادی، توسعه‌ای، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی	براساس هدف‌های دولت
مصرفی، تولیدی، توزیعی، خدماتی و صادراتی	براساس مراحل پرداخت
مستقیم و غیرمستقیم	براساس چگونگی طبقه‌بندی
آشکار و پنهان	براساس چگونگی انعکاس در حساب‌های ملی
یارانه باز، یارانه سرانه و یارانه هدفمند	براساس چگونگی توزیع

مؤلفه‌های این جدول از کتاب «سیاست‌های حمایتی و نقش آن در توزیع درآمد» (اسلامی، 1381: 18-20) دریافت شده است.

ذهن فعال مجدداً درگیر سوالی دیگر می‌شود، آنکه چرا تنها و تنها یارانه‌های نقدی (اقتصادی) براساس پرداخت مصرفی و مستقیم، به‌صورت آشکار از میان موارد بالا در اجرای هدفمندسازی یارانه‌ها در دولت نهم و دهم اخذ شده است.

می‌دانیم که هدف از پرداخت یارانه برقراری «عدالت اجتماعی»، «رفاه عمومی» و «توزیع عادلانه درآمدها» است و این پرداخت‌ها به یکی از روش‌های ذیل صورت می‌گیرد:

1. انتقال درآمد از مالیات‌دهندگان به تولیدکنندگان یا مصرف‌کنندگان

2. تثبیت یا کاهش قیمت برخی از کالاها و خدمات

3. اثرگذاری بر رفتار عرضه‌کنندگان یا تقاضاکنندگان کالاها و خدمات معین

4. تولید و ارائه کالاهای عمومی به تمام افراد جامعه (رئیس‌دانا، 1380: 109؛ رحیمی، 1375: 32).

در اینجا نیز تنها مورد اول مدنظر دولت محمود احمدی‌نژاد قرار گرفته است.

با مشاهده تجربه کشورهای گوناگون در می‌یابیم که عمده‌ترین روش‌های پرداخت یارانه در بخش مصرف، «نظام کالایی»، «نظام همگانی قیمتی»، «نظام پرداخت نقدی» و «نظام کالابری» است. هم‌چنین با توجه به تجربه کشورهای گوناگون در می‌یابیم که مشکلات نظام پرداخت نقدی یارانه‌ها به عبارت زیر می‌باشد:

- تورمزا بودن پرداخت نقدی یارانه (قادری، 1384: 530).
- کاهش صادرات بر اثر نقدی کردن یارانه‌ها
- رابطه قیمت نفت و یارانه (دولت رانتیر)
- افزایش نرخ بیکاری و تنبل‌پرووری بر اثر پرداخت نقدی
- پدیدساختن شوک قیمتی و تعطیلی صنایع و کارخانجات
- نیانجامیدن حذف یارانه به اصلاح فرآیند تولید
- دشوار بودن شناسایی گروه‌های هدف در طرح
- گسترش دخالت دولت
- بازتاب‌های اجتماعی منفی

هم‌چنین با توجه به تجربه همان کشورها در می‌یابیم که نظام پرداخت غیرنقدی یارانه‌ها نیز دارای مشکلاتی می‌باشد، که عبارتند از:

- تخصیص غیر بهینه منابع (عسگری‌آزاد، 1386: 419؛ ابونوری؛ محنت‌فر، 1385: 47-54).
- توزیع غیرعادلانه درآمد و ثروت (قادری، 1384: 529؛ احمدیان، 1386: 201).
- رکود تولید و افزایش بی‌رویه مصرف کالاها و خدمات یارانه‌ای (توکلی، 1386: 280).
- عدم کارایی واحدهای اقتصادی (مصباحی‌مقدم، 1386: 140).
- افزایش واردات (شیبانی، 1386: 75).
- قاچاق کالاها یارانه‌ای (قادری، 1384: 536؛ پژویان، 1386: 259).
- پرداخت عام و غیرهدفمند یارانه‌ها (دانش‌جعفری، 1386: 7).

به این ترتیب نیاز است تا به صورت مجزا پرداخت نقدی در مسیر هدفمندسازی یارانه‌ها را بررسی نماییم.

پرداخت‌های نقدی¹

براساس تعریف بانک جهانی، پرداخت‌های نقدی به معنای تأمین کمک‌های نقدی برای فقرا یا کسانی است که در معرض یک ریسک احتمالی قرار دارند و در صورت نبود این گونه پرداخت‌ها ممکن است در ورطه فقر قرار گیرند. پرداخت‌های نقدی در مفهوم گسترده‌تر شامل مساعدت‌های اجتماعی،² بیمه، مزایای مالیات شبه‌نقدی³ و نیز پرداخت‌های خصوصی⁴ می‌باشد. هدف اصلی برنامه‌های پرداخت نقدی و شبه‌نقدی، افزایش درآمد واقعی خانوارهای فقیر و آسیب‌پذیر است. بر این اساس انواع برنامه‌های پرداخت نقدی عبارتند از:

1. **مساعدت‌های اجتماعی نیازمحور:** این برنامه درصدد شناسایی گروه هدف بر مبنای متغیرهای درآمدی خانوار می‌باشد و الگوی غالب کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق بوده است و در دیگر نقاط جهان چون آفریقای جنوبی به اجرا در آمده است.

2. **پرداخت مستمری‌های غیرمشارکتی:** این برنامه بدون در نظر گرفتن گروه هدف و مشارکتش در بازار، به تامین مالی گروه هدف از راه درآمدهای دولت (مالیات یا رانت) می‌پردازد و در کشورهایی هم‌چون موزامبیک، زامبیا و پاکستان مورد استفاده قرار گرفته است.

3. **برنامه‌های کمک هزینه خانواده:** این برنامه با شناسایی گروه هدف و پرداخت کمک هزینه زندگی به خانواده‌ها اجرا می‌گردد و در کشورهایی مانند چک و مجارستان مورد استفاده قرار گرفته است.

4. **برنامه‌های بن غذایی، کوپن:** البته این برنامه تا حدودی شبه‌نقدی می‌باشد و در ارتباط با فصل کارگروه هدف اعمال می‌شود و شاهد اجرای آن در کشورهایی چون کلمبیا، هندوراس، رومانی و مکزیک می‌باشیم (نجفی، 1389: 75-77).

نتیجه‌گیری

مشکلات روش‌شناختی در اجرای برنامه هدفمندسازی یارانه‌ها و عدم تعیین این موضوع که این یک برنامه اجرایی لیبرالیستی در اقتصاد (عدم مداخله سیاست در اقتصاد) و یا برنامه‌ای سوسیالیستی (تداخل برنامه‌های سیاست و اقتصاد) می‌باشد؟ نقطه‌ی شروع و پایه‌ی انحراف این برنامه می‌باشد. پایه‌ی انحرافی که با تفوق موضع سیاسی مجری این طرح و اجرای سلیقه‌گی نظام سیاسی حاکم دو چندان گردید.

باری نطفه‌ی طبقه متوسط در دوران رضاشاه بسته شده است، به عبارتی، تعداد شاغلان ادارات جدید، به‌خصوص سازمان‌های ارتش رو به‌رشد گذاشت، لذا در امتداد توسعه کمی و کیفی ارتش، شاهد شکل‌گیری یک نظام اداری متمرکز نیز می‌باشیم. هم‌چنین در دروه محمدرضا پهلوی از سال 1320-1342 و به‌رغم همه فشارها و تضيیقات رسمی علیه طبقه متوسط سنتی (روحانیت و بازار) حضور آنها در مبارزه علیه حکومت و مدرنیزاسیون و سکولاریزه کردن شاه به‌طور فعال وجود دارد (وجه انتقادی طبقه متوسط سنتی). تحلیل بسیاری از جنبش‌ها و مقاومت‌های این دوران بیانگر آن است که طبقه متوسط سنتی و جدید در چالش و مبارزه با سیاست از قدرت و نفوذ بالایی برخوردار است. به این ترتیب که طبقه

1 - Cash Transfers
2 - Social Assistance
3 - Near-Cash Tax Benefits
4 - Private Transfers

متوسط سنتی (روحانیون و بازاریان و تجار قدیمی) پس از سال‌ها سکوت و انزوا به رهبری امام خمینی به تدریج، پروسه اصلاحات تا انقلاب را سپری کرد و به یاری طبقه متوسط جدید، رژیم پهلوی را سرنگون نمود. بدین سان انقلاب 1979 به دست توده انبوه حقوق‌بگیران، تکنوکرات‌ها و روشنفکران صورت گرفت.

در دوره جمهوری اسلامی، طبقه متوسط (غالباً طبقه متوسط جدید) به علت رشد جمعیت، به‌ویژه در دهه‌ی اول انقلاب و نیز گسترش سوادآموزی و توسعه مراکز آموزش عالی در سرتاسر کشور در پایان دهه دوم، در مقایسه با دوره پهلوی رشد چشم‌گیری داشت. با این وجود در طول این سال‌ها، طبقه متوسط جدید روابطی بسیار مبهم با جمهوری اسلامی داشت. مقررات سخت‌گیرانه اخلاقی و کنترل شدید پوشش و ظواهر اسلامی، اختلاف شدید بر سر کنترل قدرت، حذف نیروهای لیبرال، موجب تأثیر منفی بر روشنفکران و نیروهای نوپای طبقه متوسط جدید گذاشت. «افزایش رشد جمعیت»، «بالارفتن سطح سواد» و «گسترش مراکز آموزشی» در دوره‌ی جمهوری اسلامی، تأثیرات عمیقی بر تحولات سیاسی و اقتصادی طبقه متوسط جدید در ایران نهاده است. علاوه بر این، توزیع مکانی جمعیت نیز در طول این سال‌ها بر رشد طبقه متوسط جدید - شهری تأثیر نهاده است. در این میان شکاف میان اصل «نوبن‌شدگی» و «تحقق آنها در جامعه‌شان» آمال دانشجویان و روشنفکران جامعه می‌شوند و پیوسته در آرزوی بازسازی کامل و جای گرفتن در صف ملت‌های پیشرفته می‌سوزند.

بر این اساس به نظر می‌رسد که طبقه متوسط جدید مهم‌ترین نقش تاریخی خود را در ائتلاف با طبقات پایین در انقلاب اسلامی نشان داد. با توجه به تحولات پس از انقلاب و استحاله گروه‌های اصلی آن در قدرت، از نقش انتقادی آن به‌عنوان یک طبقه‌ی اجتماعی کاسته شد. لذا می‌توان بیان داشت که «طبقه متوسط» در مسیر تاریخی خود با اتخاذ سیاست‌های حوزه حکومتی شکل گرفته، شاهد افزایش جمعیت خود بوده، در امتداد توسعه کمی و کیفی گسترش یافته، توزیع مکانی (شهرنشینی) و توزیع سنی (افزایش جوانان) نامتناسب داشته، با افزایش سواد از منافع خود، آگاهی کسب نموده و خواهان مشارکت اجتماعی - سیاسی در تصمیم‌گیری‌ها بوده است و در صورت جلوگیری از این مشارکت دست به انقلاب (1357) و یا اصلاح (1376) زد. ویژگی‌های این طبقه شامل:

- اعضای این طبقه از پذیرش مناسبات قدرت سنتی که جامعه ایران را زیر سلطه دارد، روی گردان است.
- اعضای «اینتلیجنسیا» دارای تحصیلات عالی می‌باشند یا در مرتبه کسب آن هستند.
- قدرت اعضای این طبقه از مهارت و فنونی ناشی می‌شود که در نتیجه تحصیلات رسمی کسب کرده‌اند.
- اعضای «طبقه متوسط جدید» در سطوح مختلف با افکار و فلسفه‌های غربی آشنا هستند.
- اعضای این طبقه از هر نوع جزم دینی یا پرسش کورکورانه تاریخ گذشته، آزادند.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تمامی ویژگی‌های این طبقه یک نکته را در خود جای داده است و آن را بیان می‌کند و آن وجه «انتقادی» این طبقه است. شواهد نشان می‌دهد که هدفمندی یارانه‌ها و «پرداخت نقدی» این سیاست حمایتی، این کانون مرکزی طبقه متوسط جدید را نشانه گرفته است.

با توجه به تکرر برداشت‌ها و تعاریف در خصوص اجرا و هدفمندی یارانه‌ها و نگاهی بر انواع «یارانه‌ها» و «شیوه‌های اجرای هدفمندی» در می‌بایم که یارانه‌ها را از لحاظ «هدف‌های دولت»، «مراحل پرداخت»، «چگونگی طبقه‌بندی در حساب‌های ملی»، «چگونگی انعکاس در حساب‌های ملی» و «چگونگی توزیع» تقسیم می‌گردد؛ در حالی که سیاست‌های حمایتی دولت نهم و دهم تنها و تنها یارانه‌های نقدی (اقتصادی) براساس پرداخت مصرفی و مستقیم، به‌صورت آشکار از میان موارد بالا در اجرای هدفمندی یارانه‌ها اخذ و اجرا نموده است. لذا عواقب اقتصادی آن شامل: تورم‌زا بودن

پرداخت نقدی یارانه، کاهش صادرات بر اثر نقدی کردن یارانه‌ها، رابطه یارانه با دولت تمامیت‌خواه و رانتیر، افزایش نرخ بیکاری و تنبل‌پروری بر اثر پرداخت نقدی، پدید ساختن شوک قیمتی و تعطیلی صنایع و کارخانجات، نیانجامیدن حذف یارانه به اصلاح فرآیند تولید، دشوار بودن شناسایی گروه‌های هدف در طرح، گسترش دخالت دولت و سیاسی شدن این فرآیند حمایتی و بازتاب‌های اجتماعی منفی این پرداخت‌ها می‌گردد. معایبی که در حوزه اجتماعی - سیاسی نیز عواقبی را در بر دارد، که عبارتند از: کنترل مداوم منابع مالی تعلق گرفته به خانوار، کاهش میل به کارکردن در بین شهروندان، تغییر قیمت محصولات مختلف و افزایش شکاف سیاسی - اجتماعی.

به سوال اصلی این نوشتار بازگردیم: هدفمندسازی یارانه‌ها چه تأثیری بر طبقه متوسط جدید در ایران دهه‌ی 80 شمسی داشته است؟ حال می‌توان بیان داشت: هدفمندسازی یارانه‌ها و پرداخت یارانه‌ها نقدی، نه تنها باعث تقویت طبقه متوسط نشده است، بلکه با انحراف در اهداف و شیوه اجرا زمینه‌ساز تضعیف طبقه متوسط و تقویت طبقات پایین جامعه شده است.

1. آبراهامیان، یرواند (1380)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی و فتاحی، تهران: نی.
2. آل احمد، جلال (1340) **غربزدگی**، تهران: قلم.
3. ابونوری، اسمعیل؛ محنت‌فر، یوسف، (1385)، ارزیابی آثار اقتصادی یارانه بنزین بر میزان مصرف آن در ایران، **جستارهای اقتصادی**، شماره 5.
4. احمدیان، محمدعلی (1386)، **اقتصادی یارانه**، مجموعه مقالات همایش اقتصاد یارانه، تهران: وزارت بازرگانی.
5. اسلامی، سیف‌الله (1381)، **سیاست‌های حمایتی و نقش آن در توزیع درآمد**، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
6. اشرف، احمد (1372)، **حکومت دینی و مردان جدید قدرت در ایران**، ترجمه عماد افروغ، مرکز تحقیقات استراتژیک.
7. اشرف، احمد (1359)، **موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه**، تهران: زمینه.
8. اشرف، احمد؛ بنوعیزی، علی (1387)، **طبقات اجتماعی دولت و انقلاب در ایران**، ترجمه سهیلا ترابی، تهران: نیلوفر.
9. اشرف، احمد؛ بنوعیزی، علی (1370)، **طبقات اجتماعی در دوره پهلوی**، ترجمه عماد افروغ، **فصلنامه راهبرد**.
10. ادیبی، حسین (1354)، **جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی**، تهران: انتشارات دانشکده علوم اجتماعی.
11. بحرانی، محمدحسین (1380)، **طبقه‌ی متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر**، تهران: نی.
12. برزین، سعید (1372)، **ساختار سیاسی، طبقاتی و جمعیتی در ایران**، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره 50.
13. پژویان، جمشید (1383)، **نارسیس، یارانه‌ها و خطاهای نوع اول و دوم**، **پژوهشنامه اقتصادی**، شماره 13.
14. توکلی، احمد (1386)، **اقتصاد یارانه، مجموعه مقالات همایش اقتصاد یارانه**، تهران: وزارت بازرگانی.
15. دانش‌جعفری، داوود (1386)، **اقتصاد یارانه، مجموعه مقالات همایش اقتصاد یارانه**، تهران: وزارت بازرگانی.
16. دیگار، ژان پیر و دیگران (1377)، **ایران قرن بیستم**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.
17. دینی ترکمانی، علی (1386)، **اقتصاد یارانه، مجموعه مقالات همایش اقتصاد یارانه**، تهران: وزارت بازرگانی.
18. ربیعی، علی (1380)، **جامعه‌شناسی تحولات ارزشی: نگاهی به رفتارشناسی رأی‌دهندگان**، تهران: فرهنگ و اندیشه.
19. رحیمی، عباس (1375)، **بررسی اقتصاد یارانه**، تهران: انتشارات پایگان.
20. رییس دانا، فریبرز (1380)، **بررسی و نقد گزارش نظام هدفمند یارانه‌ها در ایران**، **فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی**، سال اول، شماره 2.
21. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور (1380) **نظام هدفمند یارانه‌ها**، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.
22. سجادی، محمدرضا (1373)، **تعدیل اقتصادی مضمون برنامه اول توسعه، هفته‌نامه عصرما**، سال اول، شماره 10، اسفندماه.

23. شبیانی، ابراهیم (1386)، اقتصاد یارانه، مجموعه مقالات همایش اقتصاد یارانه، تهران: وزارت بازرگانی.
24. طبری، احسان (1370)، فلسفه مادی‌گرایی یا ماتریالیسم دیالکتیک، کار گروهی از تئوریسین‌های چپ به سرپرستی احسان طبری، تهران: گام نو.
25. عبادی، جعفر؛ قوام، محمد حسین (1386)، هدفمندسازی یارانه دارو، از دو منظر عدالت و کارایی، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره 86.
26. عسگری آزاد، محمود (1386)، اقتصاد یارانه، مجموعه مقالات همایش اقتصاد یارانه، تهران: وزارت بازرگانی.
27. عیوضی، محمدرحیم (1380)، طبقات اجتماعی و رژیم پهلوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
28. فرج‌زاده، زکریا؛ نجفی، بهاء‌الدین، (1383)، اثرات کاهش یارانه مواد غذایی بر مصرف‌کنندگان در ایران، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، شماره 20.
29. فوزی، یحیی (1384)، تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران، ج 2، تهران: نشر عروج.
30. قادری، فرید (1384)، بررسی تأثیر پرداخت یارانه مستقیم انرژی بر شاخص‌های کلان اقتصادی با نگرش سیستمی، نشریه دانشکده فنی، جلد 39، شماره 4.
31. کدی، آر. نیکی (1379)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.
32. لمبتون، ک. س. (1345)، مالک و زارع در ایران، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
33. مصباحی مقدم، غلامرضا (1386)، اقتصاد یارانه، مجموعه مقالات همایش اقتصاد یارانه، تهران: وزارت بازرگانی.
34. معدل، منصور (1382)، طبقه، سیاست و ایدئولوژی در ایران، ترجمه محمدسالار کسرابی، تهران: باز.
35. میلانی، محسن (1382)، شکل‌گیری انقلاب اسلامی، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: آگاه.
36. نجفی، نرگس (1389)، بررسی و ارزیابی روش‌های پرداخت نقدی یارانه‌ها، ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی، شماره 7 و 8، مهر و آبان 89.
37. نبلی، مسعود (1378)، خاتمی از چه می‌گوید، تهران: نشر اخلاص.
38. وبر، ماکس (1367)، مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، ترجمه احمد صدارتی، تهران: مرکز.
39. هانتینگتون، ساموئل (1369)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش تغییر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

نقش صنایع کوچک در توسعه اقتصادی ترکیه

منیر حضوری*

دانشجوی دکتری سیاستگذاری عمومی دانشگاه آزاد علوم و تحقیقات تهران

چکیده

صنایع کوچک شرکت‌هایی هستند که شرایط و محدودیت‌های استخدام در آنها کم‌تر است. صناعی که به نیروی انسانی کمی نیاز دارند و اگر شرایط برای آنها فراهم باشد موجب رشد کارآفرینی، نوآوری، پویایی و فرصت‌های شغلی می‌شوند. تعداد هرچه بیشتر این صنایع و دخالت بخش بزرگی از نیروی کار می‌تواند رشد اقتصادی در یک کشور را تحریک کند. این صنایع در سیاست‌های عمومی کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه در راستای کاهش بیکاری و رشد اقتصادی جای گرفته‌اند. این مقاله وضعیت صنایع کوچک و سهم آن‌را در توسعه اقتصادی ترکیه بررسی می‌کند. در این مطالعه روشن می‌شود که می‌توان از صنایع کوچک و متوسط به‌عنوان کاتالیزور توسعه اقتصادی در ترکیه یاد کرد؛ چراکه این صنایع موجب رشد کارآفرینی، نوآوری، پویایی، ایجاد فرصت‌های شغلی، افزایش صادرات و در نهایت رشد اقتصادی این کشور شده است. در این مقاله بررسی می‌شود که هرچند در ترکیه صنایع کوچک و متوسط با مسائل حیاتی هم‌چون تنگنای مالی و مشکلات بروکراسی مقابله می‌کنند؛ اما بسیاری از طرح‌های استراتژیک و سیاسی کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت برای حمایت از آینده صنایع کوچک و متوسط بوده است و این امر به رشد اقتصادی ترکیه کمک کرده است.

کلید واژه‌ها

صنایع کوچک، بنگاه‌های اقتصادی کوچک و متوسط، کارآفرینی، اشتغال، توسعه اقتصادی.

صنایع کوچک و نظریه‌ها

براساس تعاریف گوناگون صنایع کوچک به صناعی گفته می‌شود که به تخصص پیچیده و سرمایه‌گذاری کلان وابسته نیست. صناعی که در تولید و عرضه، پیچیدگی خاصی ندارند؛ به نیروی انسانی گسترده نیازمند نیست، مستقل در مدیریت است، موجب رشد کارآفرینی، نوآوری، پویایی، ایجاد فرصت‌های شغلی، افزایش صادرات و در نهایت رشد اقتصادی می‌شود. اتحادیه اروپا، صنایع کوچک و متوسط¹ را به سه دسته تقسیم می‌کند. نخست، بنگاه‌های خرد بین 9-1 نفر نیروی کار دوم، بنگاه‌های کوچک بین 49-10 نفر نیروی کار و سوم، بنگاه‌های متوسط بین 250-50 نفر نیروی کار (European Commission, 2005: 8-14).

نظریه‌پردازان در دهه 60 به صنایع کوچک توجه کرده‌اند. اجرای پروژه‌های کوچک صنعتی ایده شوماخر اقتصاددان آلمانی بود که در ادبیات اقتصادی مفهوم «کوچک زیباست» را مطرح کرد. او با اشاره به نرخ بالای بیکاری در کشورهای در حال توسعه و پیامد ناگزیر آن یعنی مهاجرت روستائیان به شهرها بر ضرورت تکیه بر صنایع کوچک تاکید کرد. این صنایع می‌توانست فرصت‌های ارزان اشتغال را در روستاها و شهرهای کوچک فراهم کند (رک، شوماخر، 1372). چون رایبسون استفاده از صنایع کوچک و متوسط را برای از میان بردن تدریجی بیکاری و بیکاری پنهان پیشنهاد می‌کند. او از چین، به‌عنوان کشوری نام می‌برد که با تمهیداتی در مورد صنایع کوچک روستایی، توانسته میزان بهره‌وری و اشتغال خود را افزایش دهد. رایبسون معتقد است که کشور چین به‌دلیل توجه به صنایع کوچک کاربر هیچ‌گاه احساس بیکاری نمی‌کند (رک، رایبسون، 1353).

کوبایاشی و کامیاما² با بررسی صنایع کوچک و متوسط، آن‌را به دو بخش خرد و کلان تقسیم کرده‌اند. براساس این دسته‌بندی مدل خرد شامل سه بخش، کمک مالی، اقتصاد دانش‌محور و بازاریابی است:

- **کمک مالی:** کمک مالی برای مدیریت صنایع کوچک مفید است؛ چراکه همیشه در این صنایع سرعت افزایش درآمد بالا و در مقابل سرعت هزینه‌ها و مخارج کند است. کمک مالی می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد که از جمله می‌توان به مشوق‌های مالیاتی و معافیت‌های مالیاتی اشاره کرد. در این قسمت سوال مهم این است که ارائه‌دهندگان کمک‌های مالی چه کسانی هستند؟ آیا دولت‌ها در این میان نقش کلیدی دارند یا بازیگران دیگر هم می‌توانند وارد شوند؟ و در آخر اینکه تا چه حد کمک‌ها برای شرکت‌های کوچک و متوسط تاثیرگذار است؟
- **تاثیر اقتصاد دانش‌محور:** در ظاهر به‌نظر می‌رسد تاثیر دانش نسبت به کمک‌های مالی و کمک در بازاریابی کم‌تر است و اینکه دانش به‌تنهایی برای افزایش صنایع کوچک کافی نیست؛ اما در سال‌های اخیر توسعه مهارت‌های پیشرفته و اهمیت آن مانند دوره‌های مدیریت کسب‌وکار³ با همکاری دانشگاه‌ها و موسسات مورد توجه قرار گرفته است. در این بین نقش دولت کلیدی است؛ چراکه باید بر توسعه مهارت‌های اولیه و یا مهارت‌های پیشرفته تمرکز کند.

1- Small and medium enterprises (SMEs)

2- Kameyama Kobayashi&

3- Master of Business Administration (MBA)

- **کمک بازاریابی:** سود حاصل از شرکت‌های کوچک و متوسط به سهم بازار و رشد بازار تکیه دارد. بازاریابی اگر با افزایش سهم بازار و یا اندازه بازار همراه شود، مفید است. در اینجا این مسئله بررسی می‌شود که آیا بازاریابی و یا فعالیت تبلیغاتی کافی است؟ و اینکه چه فعالیت‌هایی برای بازاریابی باید صورت گیرد.

در ادامه مدل کلان، صنایع کوچک و متوسط را به دو بخش تقسیم می‌کند.

- **تمرکز در انباشت تولید ناخالص داخلی:** صنایع کوچک در تولید ناخالص داخلی نقش به‌سزایی دارند. در اینجا بررسی می‌شود که سیاست‌های تعدیلی چگونه کار می‌کند و چگونه بر تولید ناخالص داخلی تاثیر می‌گذارد.
- **تاثیر تعدیل ساختاری بر گروه‌های عمده زیر صنعتی:** سیاست‌های تعدیل ساختاری در بخش زیر صنعتی می‌تواند تاثیر خوبی را داشته باشد؛ چراکه تعدیل می‌تواند موجب افزایش بهره‌وری هرکدام از بخش‌ها شود و مکانیسمی برای حفظ ارتباط بین بخش‌های خرد و کلان می‌شود (Nurrachmi & Abd Samad, 2012).

بررسی نقش صنایع کوچک در کشورهای توسعه یافته

صنایع کوچک بخش قابل توجهی از اقتصاد کشورهای توسعه یافته را شکل داده‌اند. برخی این صنایع را به‌عنوان ستون فقرات اقتصاد اروپا و آمریکا می‌شناسند. به‌طور مثال در حالی که شاید تصور کنیم غول‌های صنعتی مهم‌ترین عامل چرخش اقتصاد آمریکا هستند؛ اما این کسب‌وکارهای کوچک و متوسط‌اند که قلب اشتغال آمریکا را تشکیل می‌دهند. بیش از نیمی از نیروی کار این کشور در صنایع کوچک در قالب شرکت‌هایی با کمتر از 500 نفر مشغول به کار هستند. بدین ترتیب سهم این صنایع در اشتغال کشورهای پیشرفته بسیار بالا است و گاهی در برخی از اقتصادها این سهم به 93٪ هم می‌رسد. براساس آمار صنایع کوچک و متوسط با 250 کارمند یا کمتر حدود 86٪ مشاغل، 20 میلیون شرکت یعنی بیش از 98٪ شرکت‌ها، 58٪ از ارزش ناخالص افزوده را در بر می‌گیرند. امروز بیش از 95٪ این صنایع در منطقه سازمان همکاری اقتصادی و توسعه¹ قرار دارند و با سهم 60 درصدی از اشتغال بخش خصوصی، سهم زیادی از نوآوری و حمایت از توسعه منطقه‌ای و انسجام اجتماعی را برعهده دارند (Smid & Taskesen: 2002).

در کشورهای توسعه یافته به این مهم توجه شده که صنایع کوچک موجب ایجاد اشتغال، توسعه کسب‌وکار، کارآفرینی، تولید ثروت و کمک به درآمد ملی می‌شوند. در این کشورها دولت نقش کارآفرینان را به رسمیت شناخته و درک کرده که رسیدن به اهداف توسعه توسط صنایع در مقیاس کوچک آسان‌تر است. در نتیجه با کمک سازمان‌های تخصصی مجموعه خدماتی را ارائه می‌دهد تا انگیزه کارآفرینان برای ایجاد سرمایه‌گذاری، استفاده از امکانات متنوع و در نتیجه رشد مناطق مختلف فراهم شود. این خدمات و مشوق‌های دولتی شامل کمک‌های مالی و اعتباری، حمایت‌های مالیاتی، وام‌های کم‌بهره، کمک در بازاریابی، بهبود زیرساخت‌ها، صدور مجوز و راهنمایی فنی و آموزشی است. بدین ترتیب دولت به‌صورت کوتاه‌مدت برای کارآفرینانی که به‌دنبال راه‌اندازی صنایع کوچک‌اند، ایجاد انگیزه می‌کند و در بلندمدت نیز پایه‌های کارآفرینی در اقتصاد کشور را تقویت می‌کند و کشور را به سمت توسعه پیش می‌برد (Baer: 2008).

ترکیه و صنایع کوچک؛ سیاست‌ها و برنامه‌ها

در اواخر دهه‌ی 80 ترکیه یک هدف سیاسی مهم را آغاز کرد و آن پرورش صنایع کوچک و کوچک‌سازی شرکت‌های بزرگ بود. به دلیل تلاش ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا، صنایع کوچک دستورکار مفیدی برای سیاست‌گذاران اقتصادی این کشور بود. توجه به رشد اقتصادی از مواردی بود که موجب شد صنایع کوچک در سیاست‌ها مورد تأکید قرار گیرد. در راستای توجه به صنایع کوچک به‌عنوان یکی از استراتژی‌ها برای رسیدن به اهداف توسعه، به تدریج صنایع کوچک و متوسط مهم‌ترین ابزار برای توسعه اقتصادی، تولید ناخالص داخلی و حمایت از نیروی کار در این کشور شد. نقش دولت در حمایت از این صنایع پررنگ بود؛ چراکه شرکت‌های کوچک و متوسط از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مورد حمایت قرار گرفتند. هر دولتی که روی کار آمد؛ سیاست‌های متنوعی را برای تقویت این شرکت‌ها در پیش گرفت، سیاست‌ها و استراتژی‌هایی که همگی در جهت تسهیل مناسب محیط کسب و کار برای صنایع کوچک و متوسط بود. بدین ترتیب برنامه اقتصادی بلندمدت ترکیه به‌طور عمده به سیاست‌ها و استراتژی‌های گذشته و آینده تکیه داشت که منجر به تصمیمات و انتخاب‌هایی برای حفظ و تحولات در این صنایع شد. در برنامه چهارم (1973-1983) برای اولین بار به مفهوم «صنعت کوچک» اشاره شد؛ اما در این دوره به مفهوم شرکت‌های کوچک، متوسط و کارآفرینی توجهی نشد. در برنامه ششم (1990-1994)، اگر چه از اصطلاح «صنایع کوچک» استفاده شد؛ اما در اهداف و انگیزه‌ها به بخش خدمات و تجارت که طرح‌های محرک بودند، توجهی نداشت. در این میان ایجاد سازمان صنایع کوچک و متوسط¹ در 1990 دستاورد بسیار بزرگی بود؛ چراکه باعث تأسیس بنیاد کسب‌وکار کوچک و متوسط ترکیه² در 1990 و صندوق ضمانت اعتباری³ در 1992 شد. اینها نشانه‌هایی از افزایش علاقه به رشد صنایع کوچک و متوسط بود. در برنامه هفتم (1996-2000)، با تلاش‌هایی که برای هم‌سو کردن صنایع کوچک با تجربه اتحادیه اروپا صورت گرفت، مفهوم مشخص‌تر شد. در این برنامه به‌وضوح قابل مشاهده است که اصطلاح «شرکت‌های کوچک و متوسط» جایگزین عبارت سابق «صنعت کوچک» و «شرکت کوچک» شد. در برنامه پنج‌ساله هشتم (2001-2005) مفاهیمی مانند کارآفرینی، نوآوری، ارزش‌افزوده و غیره به‌شیوه‌ای جامع در رابطه با صنایع کوچک و متوسط به‌کار برده شد. اهدافی مانند «افزایش ظرفیت رقابتی شرکت‌های کوچک و متوسط»، «افزایش ارزش افزوده توسط شرکت‌های کوچک و متوسط» و «حفظ رشد پایدار» به‌وضوح در این طرح اعلام شد. در برنامه نهم (2007-2013) طرح توسعه کارآفرینی و بهبود محیط کسب‌وکار مورد توجه بیشتری قرار گرفت و در رتبه اول سیاست‌ها جای داده شد. در این دوره بر تسهیل دسترسی به منابع مالی به‌وسیله سرمایه‌گذاری، سرمایه‌هایی برای شروع کسب‌وکار و سیستم تضمین اعتبار تأکید می‌شود. بدین ترتیب در طول دهه 2000 رشد ترکیه به‌طور متوسط بیش از 5 درصد افزایش یافت، رشدی که حاصل دو تحول بزرگ در اشتغال و بهره‌وری بود (Nurrachmi & Abd Samad, foughali: 2012).

1- Small and Medium Sized Industry Development Administration
 2- Turkish Foundation for Small and Medium Businesses (TOSYÖV)
 3- Credit Guarantee Fund (CGF)
 4 - Small and medium-sized enterprises

سهام شرکت‌های کوچک و متوسط در توسعه اقتصادی ترکیه

در ترکیه بنگاه‌های کوچک و متوسط براساس معیار اتحادیه اروپا تعریف شده‌اند. شرکت‌هایی که تعداد کارکنان آن کمتر از 250 نفر و گردش مالی سالانه و یا ترازنامه سالانه بیش از 25 میلیون لیر ترکیه نباشد را به‌عنوان کوچک و متوسط می‌شناسند. در این کشور، دهه اول قرن بیست و یکم به‌عنوان دهه بنگاه‌های کوچک و متوسط نام‌گذاری شد. بر اساس تحقیق صورت گرفته از سوی سازمان توسعه، صنایع کوچک و متوسط ترکیه امروز 99/5 درصد از تولیدات کارخانه‌ای را بنگاه‌های کوچک و متوسط تشکیل داده‌اند. باتوجه به آمارها در سال 2002 صنایع کوچک و متوسط 99,5٪ از شرکت‌ها، 61,1 درصد از اشتغال و 27,3٪ از ارزش افزوده را در ترکیه تشکیل می‌دادند. در سال 2004 این صنایع 77٪ از کل اشتغال، 27 درصد از ارزش افزوده؛ در سال 2008، 3,449,795 شرکت کوچک و متوسط و در مقابل 2,968 شرکت بزرگ وجود داشت. در این بین سهم صنایع کوچک در کسب و کار 99,90٪ شد. در سال 2010 این صنایع 80,57٪ اشتغال، 58,48٪ ارزش افزوده، 59,53٪ از ارزش کل تولیدات را تشکیل می‌دادند. در سال 2012 99,8٪ اشتغال، 63,3٪ گردش مالی، 54,2٪ ارزش افزوده، 60,4٪ از کل صادرات را تشکیل می‌دادند (Turkish Statistical Institute, 2014). در همین سال سهم شرکت‌های خرد در صادرات (1-9 نفر) 20,6٪، شرکت‌های کوچک (10-49 کارمند) 24,3٪، شرکت‌های متوسط بود (50-250 کارمند) 17,7٪ و شرکت‌های بزرگ (250+) 37,2٪ بوده است (Siemon & Taskesen, 2002).

بسیاری از کشورهای در حال توسعه، مشتاق توسعه یکپارچه از طریق شکل‌گیری شهرک صنعتی و یا منطقه صنعتی هستند. در مقیاس بزرگ یکپارچگی صنعتی شامل منسوجات، ماشین‌آلات و IT است که این امر در چین رونق یافته است. در کشورهای دیگر نیز همچون اندونزی، فیلیپین، بنگلادش و تایلند که به توسعه صادرات توجه کرده‌اند، شهرک صنعتی و تجارت توسعه‌یافته سهم زیادی را در کمک به افزایش صادرات داشته است. اما در ترکیه بخش نساجی، بزرگ‌ترین بخشی است که هدف شرکت‌های کوچک و متوسط، قرار گرفته است (Mdgfund, 2009). از 1980 بخش پوشاک و نساجی یکی از مهم‌ترین درآمدهای ارزی را در این کشور به‌خود اختصاص داده است و یک صنعت موفق در اقتصاد ترکیه بوده است. در حالی که در دهه نود، اقتصاد ترکیه با رشد متوسط 5,2 درصدی در سال روبرو بود، صنعت پارچه و پوشاک رشد متوسط 12,2 درصدی در سال را تجربه کرد. در سال 2000 ارزش کل صادرات نساجی و پوشاک 10 میلیارد دلار بود و 36,1 درصد از صادرات را به‌خود اختصاص داد. این درحالی است که در سال 2007 بخش پوشاک سهم 22 میلیارد دلاری در صادرات داشت. حمایت از صنایع کوچک و متوسط و رشد نوآوری به این کشور کمک کرد تا کسب‌وکارهای محلی را توسعه دهد و شاهد رشد رقابت‌پذیری پایدار و بهبود شرایط کار باشد. بدین ترتیب نساجی و پوشاک از نظر کمک به تولید ناخالص داخلی¹، ایجاد اشتغال و صادرات خالص یکی از مهم‌ترین بخش‌ها در این کشور شد (Siemon & Taskesen, 2002).

محدودیت‌ها و پیشنهادات سازمان توسعه و همکاری اقتصادی

صنایع کوچک برای اینکه بتوانند رقابتی باقی بمانند باید سازنده‌تر، نوآورانه‌تر و پاسخگو به نیازهای مصرف‌کنندگان باشند. براساس یک مطالعه در سال 2010 صنایع کوچک و متوسط ترکیه از جهت مالی و برای تامین سرمایه‌گذاری بیش از دیگر کشورها به سرمایه بانک‌ها وابسته بودند. این امر به‌ویژه برای شرکت‌های متوسط صدق می‌کرد که 47 درصد از

کل بودجه خود را از بانک‌ها تهیه می‌کردند. طبق مطالعات در سال 2011 شرکت‌های کوچک و متوسط ترکیه هنوز به دانش، نوآوری، رقابت‌پذیری بین‌المللی و رشدی که در کشورهای توسعه‌یافته وجود داشت، نرسیده بودند و از جهت توسعه صادرات و بازاریابی نسبت به اروپا دچار ضعف و محدودیت‌هایی بودند. بدین ترتیب با وجود درخشش و رشد صنایع کوچک و متوسط یک‌سری محدودیت هم برای توسعه آنها وجود داشت. در این بین دسترسی به منابع مالی به‌عنوان شدیدترین مانع برای صنایع کوچک و متوسط در نظر گرفته شده است. در سند استراتژی صنعتی ترکیه بیان شده که شرکت‌های کوچک و متوسط در به‌دست آوردن و دسترسی به منابع مالی مشکل عمده دارند. از جمله این مشکلات می‌توان به اعمال محدودیت اعتباری از سوی بخش بانکی به دلیل تغییر سیستم مالی در سال 2001، توسعه ناقص بازار سرمایه، ضعف ساختار صنایع کوچک و متوسط و موانع اداری و قانونی برای دسترسی به امور مالی، فقدان اطلاعات و در نهایت روبرو شدن با مشکلات در پیدا کردن وثیقه کافی اشاره کرد. اما مشکل مالی و محدودیت ظرفیت تولید تنها 30% این جریان را در بر می‌گرفت و جدای آن، محدودیت بوروکراتیک یکی دیگر از عواملی است که در این کشور مانع کسب‌وکارهای جدید می‌شود. کارآفرینان ادعا می‌کنند در ترکیه رونق یک کسب و کار حدوداً 2 سال طول می‌کشد و این امر برای کارآفرینانی که قصد تغییر فضای کاری خود را دارند، یک مانع بزرگ است. همچنین از دیگر عوامل داخلی می‌توان به آسیب‌پذیری در برابر شرایط ناپایدار اقتصادی، نیروی کار و گردش مالی کم‌تر در مقایسه با سایر کشورهای سازمان توسعه و همکاری اقتصادی و کشورهای عضو اتحادیه اروپا اشاره کرد (Nurrachmi & Abd Samad, 2012).

سازمان توسعه و همکاری اقتصادی با توجه به نقش مهم بنگاه‌های کوچک و متوسط در توسعه اقتصادی کشورها در دومین کنفرانس مرتبط با بنگاه‌های کوچک و متوسط در استانبول به بررسی وضعیت صنایع کوچک در این کشور پرداخت و راهکارهای لازم برای حمایت جدی‌تر از این نوع واحدها را مطرح کرد. در این کنفرانس که با رویکرد بررسی وضعیت توسعه واحدهای کوچک و متوسط هماهنگ با شرایط روز برگزار شد، سهم بنگاه‌های کوچک و متوسط ترکیه از کل صنایع این کشور حدود 95 درصد اعلام شد و بر فعالیت دانش‌محور این شرکت‌ها نسبت به سایر شرکت‌های فعال در این کشور و نقش کلیدی آنها در ایجاد فرصت‌های شغلی و رشد صادرات تأکید شد. در آخر تمامی کشورها متعهد به برداشتن موانع دسترسی بنگاه‌های کوچک و متوسط به بازارهای جهانی شدند. این کنفرانس برنامه‌هایی در خصوص چگونگی پیش‌برد سیستم ترکیه در برخی از مناطق بهبود یافته، توجه به چارچوب‌ها، سازگار با کشورهای پیشرفته در جهت نوآوری و رشد سرمایه‌گذاری داشت. حکم‌رانی خوب و حق دسترسی به اطلاعات با کیفیت بالا اصول کلیدی برای توسعه این چارچوب‌ها شناخته شده است. اما از جمله مسائل مورد تأکید برای توسعه چارچوب‌ها می‌توان به مواردی اشاره کرد.

1. **سیاست‌های تشویقی:** تشویق توسعه نهادها و سازمان‌های بخش خصوصی با تمرکز بر تشویق صنایع کوچک و متوسطی که منطبق با استانداردهای بین‌المللی است. در این روند با توجه به این سیاست‌ها از کسانی که سرمایه محدود دارند، حمایت می‌شود.
2. **اصلاح مقررات و قوانین:** بررسی قوانین و روش‌های حاکم بر مالکیت معنوی و تسهیل دسترسی به حقوق مالکیت معنوی.
3. **آموزش و پرورش:** تمرکز بر توسعه و ارتقاء آموزش و پرورش برای نوآوری و سرمایه‌گذاری است. این روند ضمن آنکه دانشگاه را تشویق به اجرای دوره‌های کارآفرینی برای دانشجویان و کارآفرینان بالقوه می‌کند به دانشگاهیان اجازه می‌دهد تا به ارائه خدمات برای شرکت‌های کوچک و متوسط بپردازند.

4. **بهبود دسترسی به اطلاعات:** در این روند جریان اطلاعات بین سازمان‌های مختلف و شرکت‌های متوسط در گردش است. هم‌چنین بر استفاده از رایانه‌های شخصی و اینترنت برای دسترسی به اطلاعات، حسابداری و تجارت الکترونیک تاکید می‌شود.

در ادامه شرکت‌های کوچک و متوسط پویا¹ مفهومی بود که سازمان توسعه و همکاری اقتصادی مورد توجه قرار داد. این مفهوم به خدمات، گردشگری، خرده‌فروشی و سایر موارد از این قبیل اشاره دارد. مطرح می‌شود که برای اشتغال تنها خدمات و کالاهای تولیدشده کافی نیست؛ بلکه از فن‌آوری و اقتصاد مبتنی بر دانش می‌توان به‌عنوان کلید توسعه یاد کرد که نقش حیاتی در ظهور نوآوری بازار دارد.

ترکیه در سال 2004 برای توسعه SMEها ده استراتژی مشخص کرد. مناطق و اهداف موردنظر به‌طور خلاصه عبارت بودند از:

- توجه به آموزش و پرورش برای رشد کارآفرینی
- توسعه پروسه‌های ارزان و سریع برای برپا کردن کسب‌وکار
- تصویب قوانین و مقررات بهتر
- آموزش جهت آماده کردن افراد متخصص
- بهبود دسترسی سریع به اینترنت و معامله از این طریق
- باز شدن بازارهای جدید
- بهبود مالیات و امور مالی
- توسعه ظرفیت تکنولوژیکی و نوآوری‌های کوچک و متوسط
- اطلاع‌رسانی شرکت‌های کوچک و متوسط در بهترین شیوه از طریق اینترنت و توسعه طرح‌های پشتیبانی SME
- نمایندگی موثر صنایع کوچک و متوسط در سطح ملی و بین‌المللی

بدین ترتیب با وجود رشد صنایع کوچک و متوسط، هم‌چنان به توسعه کارآفرینی، توسعه کسب‌وکار، یکپارچگی صنایع با بازارهای بین‌المللی، بهبود محیط کار، توسعه ظرفیت تکنولوژی و نوآوری تاکید می‌شود (Nurrachmi & Abd Samad, foughali: 2012)

لذا ترکیه از دهه 80 به‌تغییر نگرش اقتصادی از نیمه‌دولتی به اقتصاد باز و بین‌المللی دست زده است. امروز این کشور با تمرکز بر رشد صنایع کوچک و متوسط خود را از رتبه 47 کشورهای صنعتی جهان به رتبه 16 رسانده است و اکنون در زمره بیست کشور بزرگ صنعتی جهان قرار دارد. براساس داده‌های سازمان آمار ترکیه، در دهه اول سال 2010، عراق با واردات سه میلیارد و 747 میلیون دلار کالا در ردیف سومین کشور بزرگ واردکننده کالاهای ترکیه بوده است و ایران با واردات یک میلیارد و 754 و سوریه با واردات یک میلیارد و 138 میلیون دلار کالا از ترکیه در ردیف‌های دوازدهم و هفدهم جدول بیست کشور مهم وارد کننده کالا قرار دارند (راز رشد اقتصاد ترکیه، 1389).

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

توجه به صنایع کوچک به دلیل ایجاد اشتغال، توسعه کسب‌وکار، کارآفرینی، تولید ثروت و کمک به درآمد ملی کشورها برای رسیدن به رشد اقتصادی بسیار کلیدی است. صنایعی که موجب درون‌زایی اقتصاد محلی، کنترل جمعیت، تامین نیاز بازار مصرف داخلی، کمک به گروه‌های آسیب‌پذیر، جوانان بی‌کار و در نهایت رشد توسعه اقتصادی می‌شود. در کشورهای توسعه‌یافته اهمیت این مسئله از سوی دولت درک شده و این مهم مورد توجه قرار گرفته است که رسیدن به اهداف توسعه با حمایت از صنایع در مقیاس کوچک آسان‌تر است. در نتیجه دولت با کاهش نقش خود شرایط و خدماتی را برای رشد صنایع کوچک و فعالیت کارآفرینان فراهم کرده است. در ترکیه از دهه 80 تا به امروز به این مهم توجه شده است. مطالعات انجام شده روشن می‌سازد که صنایع کوچک و متوسط محوریت اساسی در رشد اقتصادی ترکیه داشته است. با آگاهی از اینکه این صنایع سهم بزرگی از کل صنایع ترکیه و سهم بزرگی از کل اشتغال را به‌خود اختصاص داده است، اهمیت توجه به آن برای رشد اقتصادی این کشور، دو چندان می‌شود. با بررسی برنامه‌های توسعه ترکیه و با توجه به سیاست‌ها متوجه می‌شویم که جهت‌گیری سیاست‌گذاری به سمت کاهش مداخله‌گری دولت و فراهم کردن شرایط برای رشد صنایع کوچک و متوسط بوده است. بسیاری از کسب‌وکارهای کوچک با ایده یک فرد شروع می‌شود؛ خالق یک کارآفرین است که نقاط شکاف در بازار یا فرصت‌های تجاری را دیده و ایده خود را به محصول قابل عرضه در بازار و یا خدمات قابل ارائه تبدیل می‌کند. از آنجایی که کارآفرینان ستون اصلی خلاقیت و تولید را تشکیل می‌دهند و کسب‌وکارهای کوچک برای موفقیت اقتصاد حیاتی است؛ لذا بدون کمک و نقش‌آفرینی دولت این صنایع به سمت کوچک شدن و انزوا پیش می‌روند. لذا دولت ملزم به‌همراهی، مشاوره و حمایت از طرح‌هایی است که کارآفرینان ارائه می‌دهند.

پیشنهادات

در ادامه به چند مسئله‌ای که در ترکیه مورد توجه قرار گرفته است و می‌تواند برای کشورهای در حال توسعه از جمله ایران کلیدی باشد، به‌صورت موردی اشاره می‌شود.

- 1. تقویت فرصت‌ها:** تقویت فرصت‌های تجاری برای صنایع کوچک شامل مواردی از جمله حمایت از کارآفرینان برای رقابت در داخل، ترویج شرایط لازم برای صادرات، امکان دسترسی بیشتر به بازارها، برداشتن موانع دست‌وپاگیر است. الزامات غیرقابل توجیه و یا غیرمعقول ضمن اینکه پرهزینه و وقت‌گیر است، می‌تواند کسب‌وکار کوچک را از رقابت در بازارهای داخلی و خارجی دور کند.
- 2. حمایت‌های مالی:** دولت می‌تواند بانک‌ها را به همراهی با تازه‌کارها تشویق کند و شرایطی را فراهم کند تا از سوی موسسات مالی - اعتباری وام‌هایی با نرخ پایین بهره، به صاحبان کسب‌وکار کوچک داده شود. همچنین معافیت‌های مالیاتی در این خصوص می‌تواند موثر باشد.
- 3. آموزش و پرورش:** برای اطمینان از کسب‌وکار مناسب به نیروی ماهر و آموزش‌دیده نیاز است. در این خصوص نحوه آموزش و پرورش کودکان دیروز و جوانان فردا بسیار کلیدی است.
- 4. حمایت از مالکیت معنوی:** در همکاری با شرکای تجاری باید برای کارآفرینان اطمینان حاصل شود که از حقوق مالکیت معنوی مانند اختراعات، علائم تجاری و مواردی از این قبیل محافظت می‌شود. بدین ترتیب هزینه‌ها تنها زمانی ارزشمند هستند که حفاظت کافی از مالکیت معنوی صورت گیرد.

5. **حمایت از پژوهشکده‌ها و موسسات تحقیقاتی:** دولت می‌تواند به موسسات تحقیقاتی و دانشگاه‌ها کمک مالی کند تا در جهت توسعه تکنولوژی‌های جدید که به نفع صنعت است، تحقیق کنند. در برخی موارد این حمایت‌ها می‌تواند به ساخت یک محصول جدید و یا خدماتی جدید کمک کند و یک مسئله حیاتی اقتصاد مانند حمل‌ونقل، انرژی، کشاورزی و ارتباطات را بهبود بخشد. به این ترتیب پروژه‌های تحقیقاتی، توسعه سرمایه‌گذاری، کار با سرمایه‌گذاران خصوصی موثر است.

6. **اصلاح زیرساخت‌ها:** دولت‌ها در کمک به بهبود زیرساخت‌های مورد نیاز صنایع کوچک نقش مهمی دارند چراکه می‌توانند موانع را برداشته و شرایط را برای رشد آنها فراهم کنند. مواردی از جمله خطوط انتقال انرژی و سیستم‌های ارتباط از راه دور که برای سرمایه‌گذاری در هر کسب و کاری بیش از حد پرهزینه است باید از سوی دولت برطرف شود و زیرساخت‌ها و بسترهای لازم برای رشد صنایع کوچک فراهم شود. بدین ترتیب ایران نیز با توجه به داشتن جمعیت جوان خلاق و گسترده، می‌تواند در این راستا به طور موفق گام بردارد. در این روند الگوبرداری از مدل ترکیه، توجه به رشد بنگاه‌های کوچک و متوسط و خروج آنها از حالت حاشیه‌ای می‌تواند در رشد اقتصادی کشور مفید باشد.

1. رایبسون، جون (1353)، *مقدمه‌ای بر نظریه اشتغال*، احمد شهشهانی، تهران: جامعه و اقتصاد.
2. شوماخر، ای. اف (1372)، *اقتصاد با ابعاد سازمانی، کوچک زیباست*، ترجمه علی رامین، تهران: انتشارات سروش.
3. راز رشد اقتصاد ترکیه (1389)، قابل دسترسی در: <http://www.ecasb.com/fa/article/933>

1. **European Commission** (2005), "The new SME definition User guide and model declaration", ENTERPRISE AND INDUSTRY PUBLICATIONS, Available At: <http://daviddeghany.blogfa.com/page/onlinekochakzibast.aspx>
2. **MDG fund** (2009), "Harnessing Sustainable Linkages for SMEs in Turkey's Textile Sector", Available At: <http://www.mdgfund.org/node/742>
3. Baer, Meryl (2008), "Definition of Small& Medium Scale Industries", Available At: <http://smallbusiness.chron.com/definition-small-medium-scale-industries-15213.html>
4. Nurrachmi, Rininta & Abd Samad, Khairunnisa& Foughali, Ibrahim (2012), "The Development of SMEs in Turkey", Available At: http://mpira.ub.uni-muenchen.de/46817/1/MPRA_paper_46817.pdf
5. Siemon, Smid&Taskesen Fatma (2002), "Study on the situation of enterprises, the industry and the service sectors in Turkey", Cyprus and Malta, , available at: <http://www.dto.org.tr/en/data/TR'DE%20TEKST%C4%B0L-EN.pdf>
6. **Turkish Statistical Institute** (2014), "Small and Medium Size Enterprises Statistics", available at: <http://www.turkstat.gov.tr/PreHaberBultenleri.do?id=18521>

بررسی قدرت نرم در سیاست بین‌الملل با تکیه بر سیاست نرم‌افزارانه‌ی آمریکا در افغانستان

محمود باهوش فاردقی*

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی تهران

چکیده

قدرتِ سخت به‌عنوان یکی از اشکال اصلی و اساسی در تقویت و گسترش قدرت کشورها مطرح بوده است؛ اما در دروان جدید به‌مرور توجه بیشتری به ابعادِ نرم قدرت جلب شده است و دولت‌ها را بر آن داشته است تا در این جهت، مساعی خود را به‌کار برند؛ چراکه تقویت این بُعد از قدرت در واقع رابطه‌ی لاینفکی با سایر ابعاد قدرت داشته و دارد. از این‌رو ما در این پژوهش به‌دنبال واکاوی و تبیین چیستی و چرایی قدرت نرم هستیم که در نهایت با نگاهی به‌مورد آمریکا، از جمله سیاست‌های این کشور در افغانستان نشان دهیم، قدرت نرم و در پی آن سیاست‌های نرم‌افزارانه در کنار سایر سیاست‌های یک کشور به‌کار رفته و می‌رود؛ که این عمل با کمک روش توصیفی و تحلیلی انجام خواهد گرفت.

کلید واژه‌ها

قدرت نرم، سیاست بین‌الملل، آمریکا، افغانستان.

*Email: bahooshmahmood@yahoo.com

1- مقدمه

قدرت همواره در سیاست به‌عنوان یک کانون مورد تاکید و توجه قرار گرفته است؛ چنان‌که بی‌توجهی به این امر می‌تواند علم سیاست را زیر سوال ببرد. از این‌رو در این راستا به‌منظور واکاوی این علم، عنصر قدرت را کانون اهتمام خود قرار داده‌ایم. البته همان‌گونه که قابل مشاهده است، قدرت به پدیده‌ای متکثری تبدیل شده که مطالعه آن فقط در یک بعد ممکن نیست؛ به‌همین دلیل است که ما ابعاد نرم قدرت را مورد توجه قرار داده‌ایم. در واقع قدرت یکی از اصول اساسی سیاست، در دوران جدید و کلاسیک بوده و هست و به‌یک نقطه‌ی کانونی در روابط بین‌الملل تبدیل گشته که عدم توجه به آن به‌معنایی، نادیده گرفتن یکی از مفروضات اساسی این رشته است. اگرچه خود قدرت نیز دارای ابعاد متنوعی بوده و هست که برخی از آن در دوران جدید مطرح گردیده است؛ از جمله این مباحث مربوط به قدرت نرم است که در مقابل قدرت سخت مطرح می‌شود، از این‌رو سوال پژوهش این است که، قدرت نرم چیست و در دوران جدید چه ابزارها و کاراکترهایی به آن مربوط می‌شود؛ هرچند که در نهایت سعی می‌کنیم که برخی از مولفه‌های آن را در یک مورد خاص دنبال کنیم؛ این مورد خاص سیاست‌های نرم ایالات متحده آمریکا در افغانستان می‌باشد.

2- مبانی نظری

قدرت به‌عنوان یکی از مفاهیم محوری در سیاست مطرح بوده و هست (فدوی بنده قرائی؛ گرامیان، 1390: 79-77) و توجه به امور سیاسی جز با توجه به این مبحث امکان‌ناپذیر می‌باشد؛ از این‌رو در تحلیل رویدادها و مسائل بین‌المللی ناگزیر از پرداختن به آن هستیم. در تعریف معانی قدرت می‌توان چنین عنوان نمود که قدرت: 1- توانایی و قابلیت انجام کار خاص، تولید یا تخریب؛ 2- مجموعه منابع و ابزارهای اجبارآمیز و غیر اجبارآمیزی است که حکومت‌ها برای انجام فعالیت‌های خود از آنها بهره‌مندند و آنها را به‌کار می‌برند؛ 3- توانایی شخص برای وادار کردن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به‌هر صورتی؛ 4- توانایی یک طبقه برای تحقق منافعش در برابر طبقات دیگر و به زبان آنها که متضمن مبارزه طبقاتی است؛ 5- توانایی یک کشور برای تأثیر گذاشتن بر رفتار دیگر کشورها و یا کنترل رفتار سیاسی کشورها قدرت ناشی از دارائی‌های محسوسه مثل پایگاه صنعتی قوی، جمعیت مناسب، تکنولوژی پیچیده و منابع قابل بهره‌برداری و نیز عوامل غیر محسوسه مثل حمایت توده‌های مردم، رهبری مؤثر و سواد و فرهنگ است. در واقع قدرت می‌تواند از عوامل محسوس و غیر محسوس استفاده می‌نماید تا به اهداف خود نایل آید؛ این در حالی است که قدرت خود به‌عنوان یک ضرورت از نظر برخی مکاتب بین‌المللی هم‌چون واقع‌گرایی بوده و هست (فدوی بنده قرائی؛ گرامیان، 1390: 84-80).

2-1. انواع قدرت

در بررسی قدرت، قدرت را براساس عوامل مختلفی دسته‌بندی می‌کنند؛ چنان‌که می‌توان از یک‌سو قدرت را به نرم و سخت تقسیم نمود. از طرف دیگر قدرت را به انواع نظامی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نرم و... تقسیم می‌کنند؛ البته تمامی این تقسیمات بر مبنای برخی مفروضات مثل موضوع و یا کارکرد و... انجام شده‌اند (کیوان حسینی، 1378: 11-10) و بعضاً می‌توان یک قدرت را با دیگر قدرت‌ها مرتبط یا در یک شاخه قرار داد که نمود آن در قدرت نرم وجود دارد که با سایر صورت‌های قدرت در ارتباط بوده و هست.

2-2. شاخص‌های قدرت سخت و جنگ سخت

قدرت سخت¹ مفهومی آشنا در میان نظریه‌پردازان واقع‌گرا در روابط بین‌الملل است. قدرت سخت در تعاریفی که از سوی اندیشمندان ارائه شده است، به معنای دستیابی به ظرفیت‌ها و منابعی است که با آنها می‌توان، در نتیجه و یا برون‌داد یک فرآیند نفوذ کرد. بنابراین یک کشور زمانی قوی است که دارای مؤلفه‌های زیر باشد: جمعیت بیشتر؛ اراضی وسیع‌تر؛ منابع طبیعی کلان‌تر؛ استحکام اقتصادی؛ نیروهای نظامی؛ ثبات اجتماعی (شهرام‌نیا و دیگران، 1391: 74). قدرت سخت را می‌توان از قدرت‌های غیرفرهنگی شده به حساب آورد. از آنجاکه قدرت سخت با مفهوم جنگ سخت همراه و مرتبط است از این‌رو جنگ سخت داری برخی ویژگی‌ها می‌باشد که در ذیل آمده است:

1- کشور مورد حمله، با تمام ظرفیت و امکان به مقابله بر می‌خیزد و مقاومت آغاز می‌شود؛ 2- ماهیت جنگ‌های سخت، جنگ رودررو و آمریت است (پیشگاهی فرد و دیگران، 1390: 196-195)؛ 3- در جنگ سخت، برنامه‌ریزی و هدایت را یک سازمان سلسله‌مراتبی و عمودی انجام می‌شود؛ 4- مقاومت و مقابله‌ی کشور مورد تهاجم، منجر به استمرار و طولانی‌شدن جنگ می‌شود؛ 5- هزینه‌های مالی، انسانی و معنوی بسیاری بر طرفین وارد می‌شود؛ 6- قدرت سخت برخلاف قدرت نرم جنبه‌ی خشونت‌آمیز و غیر اقلیتی را بیش‌تر مورد تاکید و توجه قرار داده و جنبه‌ی سخت‌افزارانه دارد (جهان‌بین؛ امامی، 1390: 52-50).

3- قدرت نرم

در سال‌های اخیر و به خصوص بعد از فروپاشی شوروی، قدرت نرم و مفاهیم هم‌نشین و مرتبط با آن، مانند آسیب نرم، تهدید نرم، انقلاب نرم (رنگی)، جنگ نرم و براندازی نرم در گفتمان امنیت ملی کشورها جایگاه خاصی یافته و سرمایه‌گذاری کلانی بر روی آن انجام شده است. به‌عنوان نمونه وقوع انقلاب‌های نرم (رنگی) در کشورهایی از قبیل گرجستان، اوکراین و قرقیزستان نشان از کاربرد قدرت نرم در راستای براندازی نرم و سقوط حکومت‌های این کشورها داشته است. قدرت نرم توانایی تأثیرگذاری بر دیگران، برای کسب نتایج مطلوب از طریق جذابیت به‌جای اجبار یا تطمیع است که به‌شبهه غیر مستقیم برای کسب هدف موردنظر توجه دارد (عسگری، 1389: 66).

3-1. تاریخچه

پدیده قدرت از دیرباز توسط اندیشمندان مختلف و با چشم‌اندازهای گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته است. به‌طور کلی، نظریه‌های مربوط به قدرت را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. گروهی به تحول در ماهیت قدرت معتقدند و گروه دیگر به تحول در ابزار قدرت معتقد است که تحول اساسی در ماهیت قدرت ایجاد شده است، به‌نحوی که عامل تأثیرگذاری آن از ابتدا به انتها منتقل شده و در نتیجه، به‌جای تأکید بر ابزارهای عینی به هدایت به‌سوی هدف نهایی توجه می‌شود. گروه دوم کسانی هستند که بر این تحول غایت‌ها از لحاظ معرفت‌شناختی توجهی ندارند، بلکه صرفاً به تحول در ابزار قدرت پرداخته‌اند (فدوی بنده قرائی؛ گرامیان، 1390: 84-80)؛ از این‌رو به اعتقاد گروه اول قدرت نرم، در واقع نتیجه‌ی تغییر در ماهیت قدرت است در حالی که گروه دوم این قدرت را ابزاری جدیدی از آن، دانسته‌اند. چنان‌که جوزف نای، در سال‌های اخیر در تبیین نظریات خود، پیرامون قدرت به سه نوع قدرت اشاره می‌کند. ابتدا قدرت سخت را مورد واکاوی قرار می‌دهد که بر مبنای زور و تهدید عمل می‌کند، سپس قدرت اقتصادی را معرفی می‌کند که قلمرو آن هزینه، تطمیع

و پاداش است و در نهایت به‌معرفی قدرت نرم می‌پردازد که بر مبنای جاذبه عمل می‌کند و آن‌را قدرت برتر دنیای معاصر معرفی می‌نماید (Nye, 1990: 157-159). چنان‌که انقلاب اطلاعات، موجب تغییر در منابع و ابزار قدرت شده است. به‌طوری‌که، چه در صحنه داخلی و چه در صحنه بین‌المللی، کشورهایی که از تکنولوژی اطلاعاتی پیشرفته‌تری برخوردارند، از قدرت بالاتری نیز برخوردار خواهند بود.

3-3. ویژگی‌های جنگ نرم

قدرت نرم اغلب سبب مشارکت توأم با رضایت می‌شود. در یک کلام؛ قدرت نرم منابع و دارایی‌هایی است که تولید جذابیت می‌کنند (شهرام نیا و دیگران، 1391: 78). همان‌طور که قدرت سخت، جنگ سخت را به‌همرا داشت؛ قدرت نرم نیز جنگ نرم را با ویژگی‌های ذیل به‌همراه دارد:

1- جنگ نرم در پی تغییر قالب‌های ماهوی جامعه و ساختار سیاسی است؛ 2- آرام، تدریجی و زیرسطحی است (پیشگاهی فرد و دیگران، 1390: 196-198)؛ 3- جنگ نرم نمادساز است؛ 4- جنگ نرم تضادآفرین است؛ 5- جنگ نرم از ابزار روز استفاده می‌کند (سنجایی شیرازی، 1389: 123-124)؛ 6- جنگ نرم آسیب‌محور است و 7- جنگ نرم چند وجهی است (دلیرپور، 1391: 46-47).

3-4. اهداف قدرت نرم

قدرت نرم، در جامعه‌ی هدف به‌دنبال دستیابی به اهدافی است که از این طریق منافع گروه‌های کاربر آن‌را تامین یا بهینه سازد و از سوی دیگر منافع گروه‌های رقیب یا متعارض را کمینه سازد (سنجایی شیرازی، 1389: 120-121) که در ذیل به تشریح برخی از راه‌های که در قدرت نرم به این منظور به‌کار می‌رود، پرداخته شده است:

3-4-1. ایجاد تغییر در اعتقادات و باورها: مهم‌ترین و اصلی‌ترین هدف قدرت نرم را باید ایجاد تغییر و دگرگونی در باورها و اعتقادات جامعه‌ی هدف دانست. اعتقادات و باورها، اساس حرکت یک جامعه به‌شمار می‌آیند. هر انسانی براساس باورها و اعتقادات خود به زندگی‌اش جهت می‌دهد. بنابراین اگر کسانی بخواهند در مسیر حرکت یک ملت و جامعه خلل یا تغییری ایجاد کنند، باید به‌سراغ تغییر باورها و اعتقادات آنان بروند (عسگری، 1389: 65-70).

3-4-2. ایجاد تغییر در افکار و اندیشه‌ها: ایجاد تغییر در چگونگی فکر کردن و اندیشیدن و ایجاد تغییر در افکار جامعه در حوزه‌های گوناگون از اهداف جنگ نرم است و در این شیوه، رسانه‌ها و وسایل ارتباط‌جمعی جایگاه خاصی داشته و در کنار آن سایر ابزار اقناع، چون آموزش، تبلیغ، عملیات روانی و غیره کاربردهای بسیاری دارند. آنچه به مخاطب ارائه می‌شود، تصویری است که به اتکای استراتژی‌های کلی سیاست خارجی تعریف می‌شود (فدوی بنده قرائی، گرامیان، 1390: 78).

3-4-3. ایجاد تغییر در رفتار: رفتارهای یک جامعه، مبتنی بر اعتقادات، باورها و چگونگی فکرکردن و اندیشیدن افراد آن جامعه می‌باشد. در واقع مدل‌های رفتاری در هر جامعه‌ای، براساس نوع باورها و اعتقادات و چگونگی فکر و اندیشه در آن جامعه شکل می‌گیرد. بدیهی است که با تغییر هر نوع باور و اندیشه‌ای، مدل‌های رفتاری جدید براساس باورها و افکار جدید جایگزین مدل‌های قبلی می‌گردد.

3-4-4. ایجاد تغییر در ساختار سیاسی: هدف نهایی در قدرت نرم علیه یک ملت، ایجاد تغییر و دگرگونی در ساختارهای سیاسی آن جامعه و جایگزین کردن ساختارهای جدید می‌باشد (نای، 1378: 113) و در واقع اهداف ذکر شده در یک فرآیند و به‌صورت خطی دنبال می‌گردد. با ایجاد تغییر در باورها، افکار و رفتارهای یک جامعه، به‌صورت طبیعی

مدل رفتارهای حمایتی از ساختار سیاسی موجود، تغییر پیدا کرده و مدل‌های چالشی جایگزین آن می‌شود. در یک جامعه، مردم در شرایطی با نظام سیاسی خود به چالش بر می‌خیزند که دیگر آن را مشروع ندانند و از نظر آنان مسئولان سیاسی مقبولیت خود را از دست داده باشند. بنابراین مشروعیت‌زدایی و مقبولیت‌زدایی برای ایجاد بحران، ناآرامی و بی‌ثبات‌سازی در جامعه هدف، از کارویژه‌های اصلی جنگ نرم به حساب می‌آید.

3-5. تفاوت بین قدرت سخت و نرم

قدرت سخت و نرم با یکدیگر در ارتباط می‌باشند؛ زیرا هر دو، جنبه‌هایی از قابلیت دستیابی به هدف، به وسیله تأثیرگذاری در رفتار دیگران می‌باشند. تمایز بین آنها در ماهیت رفتار و در غیرمحسوس بودن منابع می‌باشد. قدرت فرماندهی - توانایی تغییر آنچه دیگران انجام می‌دهند - می‌تواند بر توسل به زور یا تشویق متکی باشد. قدرت متقاعد کردن - توانایی شکل‌دهی به آنچه دیگران می‌خواهند - می‌تواند بر جذابیت‌های فرهنگی یا ارزشی، و یا قابلیت نفوذ و تغییر در چپش اولویت‌های سیاسی در یک موضوع خاص به گونه‌ای که اولویت‌های دیگران به دلیل غیرواقعی به نظر رسیدن مورد توجه قرار نگیرد، متکی باشد. انواع رفتارها از صدور دستور تا متقاعد کردن به ترتیب در این طیف قرار می‌گیرند: صدور دستور، تهدید و اجبار، مشوق‌های اقتصادی، تنظیم اولویت‌ها، جاذبه خالص و متقاعد کردن (کیوان حسینی، 1378: 15-10). جوزف نای در تعریف قدرت نرم و تفاوت آن با قدرت سخت این گونه می‌گوید: «همه ما با قدرت سخت آشنا هستیم. ما می‌دانیم که نیروی نظامی و اقتصادی ممکن است باعث شود؛ دیگران مواضع خود را تغییر دهند. قدرت سخت می‌تواند بر پاداش (هویج) و یا تهدید (چماق) متکی باشد. اما گاهی اوقات شما می‌توانید بدون استفاده از تهدید یا پاداشی محسوس به نتایج مورد نظرتان دست یابید. راه غیرمستقیم به دست آوردن خواسته‌هایتان را «وجه دوم قدرت» می‌نامند. ممکن است که یک کشور به نتایج مورد نظرش در امور سیاسی جهان دست پیدا کند، فقط بدین دلیل که کشورهای دیگر، ارزش‌هایش را تحسین می‌کنند. آن کشور را الگوی خود قرار می‌دهند و یا آرزوی رسیدن به آن سطح از رفاه و آزاداندیشی را دارند و بدین دلایل خواهان پیروی از آن کشور هستند. در قدرت نرم - اینکه دیگران را ترغیب کنیم که همان چیزهایی را بخواهند که ما می‌خواهیم - مردم بیش از آنکه مجبور به انجام کاری شوند، به همکاری گرفته می‌شوند (Nye, 1990: 158-160).

4- تأثیر توان نظامی در قدرت نرم

باتوجه به اینکه بسیاری از کشورها در بالا بردن توان نظامی خود تلاش می‌کنند؛ این سوال مطرح می‌شود که آیا توان نظامی کشورها باعث افزایش قدرت نرم می‌شود؟ در پاسخ باید گفت: اصولاً داشتن تجهیزات و امکانات نظامی نمی‌تواند قدرت تعیین‌کننده باشد. جوزف نای، با اشاره به همین قدرت و با مقایسه با قدرت سخت می‌گوید: «به هیچ وجه قدرت نظامی باعث افزایش قدرت نرم نمی‌شود و قدرت نرم به قدرت سخت وابسته نیست. به رغم سوال تمسخرآمیز استالین مبنی بر اینکه پاپ چه تعداد لشکر دارد؟ باید گفت که قدرت نرم عنصری اساسی می‌باشد. زمانی اتحاد جماهیر شوروی میزان قابل توجهی قدرت نرم داشت، اما پس از تجاوز به لهستان و چکسلواکی اغلب آن را از دست داد. حتی باوجود اینکه منابع سخت نظامی و اقتصادی شوروی در حال رشد بود؛ اما قدرت نرم آن کشور کاهش پیدا کرد. در واقع به دلیل سیاست‌های بی‌رحمانه‌ای که اتحاد جماهیر شوروی در پیش گرفته بود؛ قدرت سخت آن کشور حتی باعث کاهش قدرت نرمش نیز شده بود. این در حالی است که استفاده از قدرت سایبری برای تأثیرگذاری برای سایر کشور که مشخص‌کننده قدرت نرم است به عنصری اصلی و مهم بدل شده است که انکار آن سخت‌تر از گذشته به نظر می‌رسد (Nye, 2010: 3).

5- رابطه‌ای بین قدرت نرم و دیپلماسی عمومی

دیپلماسی عمومی، یعنی تلاش برای ارتباط با عموم مردم و نه تنها حکومت‌ها. بنابراین هنگامی که دیپلماسی عمومی تاثیرگذار باشد می‌تواند به شکل‌گیری قدرت نرم بیانجامد. به بیان دیگر اگر دیپلماسی عمومی چه از طریق پخش برنامه‌های رادیو تلویزیونی، چه از طریق مبادلات فرهنگی و یا طرق دیگر بتواند در بین دیگر ملل جهان جذابیت ایجاد کند، می‌تواند در شکل‌گیری قدرت نرم در درون کشور مبدأ بسیار موثر باشد؛ اما برخی تلاش‌های مربوط به دیپلماسی عمومی، الزاماً به شکل‌گیری قدرت نرم نمی‌انجامد؛ برای مثال، زمانی که این تلاش‌ها در کشور مقصد تبلیغات تلقی شود (Melissen, 2003: 10-12)؛ بنابراین هر تلاشی در عرصه دیپلماسی عمومی لزوماً به تولید قدرت نرم منتهی نخواهد شد. باید متوجه بود که، تأکید اصلی جوزف نای بر قدرت نرم است؛ که در بررسی آن به دیپلماسی عمومی و دیپلماسی فرهنگی توجه دارد و آن‌ها را ابزارهای اصلی قدرت نرم می‌داند.

6- منابع قدرت نرم

منابع قدرت نرم چیست؟ و این قدرت از چه ناحیه و مسیری به دست می‌آید و یک کشور صاحب قدرت نرم چگونه به کشور ضعیف مسلط می‌شود؟ در پاسخ باید گفت منابع قدرت نرم در یک کشور می‌تواند از سه منبع (اصلی) پدید آید: فرهنگ (آن بخش‌هایی که برای دیگران دارای جذابیت است)؛ ارزش‌های سیاسی (در مواردی که در داخل و خارج کشور مورد توجه باشند)؛ و حتی سیاست خارجی (در صورتی که قانونی و مسئولانه به نظر برسند) که این سه در بحث بعدی تحت عنوان فرهنگ توضیح داده شده است؛ چراکه هر سه از این عامل تاثیر می‌پذیرند. موازیک قدرت به معنای از بین رفتن سلسله مراتب قدرت، چه در سیاست و چه در اقتصاد، می‌باشد. در دوران مدرن تمرکز قدرت، موجب پدید آمدن سلسله مراتب قدرت و نظام عریض و طویل دیوانسالاری شد. در حالی که موازیک قدرت در درون کنونی باعث پراکندگی قدرت گردیده است؛ از این رو منابع قدرت گسترش شده است (فدوی بنده قرانی؛ گرامیان، 1390: 90). همان گونه که بیان شد؛ یکی از منابع قدرت نرم فرهنگ است. فرهنگ به لحاظ تأثیرگذاری در حوزه‌های مختلف اجتماعی می‌تواند، رفتار بخش‌های مختلف اجتماع را تحت تاثیر قرار دهد و جامعه را به گروه‌های متعدد در اجتماع تقسیم و هر کدام را دارای فرهنگ خاص خود کند. رفتار و سبک زندگی آحاد جامعه می‌تواند براساس فرهنگ پذیرفته شده و مقبول اجتماعی تنظیم گردد. در جنگ نرم یا جنگ فرهنگی، دشمن سعی دارد با تحمیل فرهنگ خود مردم را به عنوان بردگان فرهنگی به استخدام خود درآورد و با پیروی کردن از شاخص‌های فرهنگی خود، رفتارهای خودساخته خود را به جامعه وارد نماید تا از این طریق به استعمار آنها بپردازد. به گونه‌ای که افراد فریب‌خورده جامعه، بدون آنکه خود بدانند کاری را می‌کنند که دشمن علاقمند به انجام آن می‌باشد (عسگری، 1389: 66-65).

7- ابزارهای جنگ نرم و راه کارهای مقابله با آن

تصور وقوع جنگ نرم و صورت انجام آن، بدون شناخت ابزارهای مورد کاربرد در اجرای آن ممکن نیست. به عبارت دیگر، جنگ نرم، ابزارها و الزامات کاربردی‌ای دارد که امکان وقوع آن را ممکن می‌سازد. اساساً همین ابزارهاست که یکی از وجوه برجسته و نقطه تمایز آن با جنگ سخت با همان معنای متعارف از جنگ است. اگر بخواهیم به مهم‌ترین ابزار قابل کاربرد در جنگ نرم اشاره کنیم، بی‌گمان رسانه‌ها، اعم از مجازی و واقعی (مطبوعات و مجلات، خبرگزاری‌ها، رادیو، تلویزیون، ماهواره و اینترنت) مهم‌ترین شاخص و ابزار قابل استفاده در جنگ نرم است (عسگری، 1389: 66-65).

1-7 رادیو: رادیو از جمله قدیم‌ترین رسانه‌ها با قابلیت پخش و انتشار از ورای مرزها و با گستره وسیع از مخاطبان است که در صد سال گذشته، نقش مهمی در شکل‌دهی به افکار عمومی و تقابل رسانه‌ای میان کشورها، گروه‌ها و جمعیت‌ها داشته است. فعالیت رادیو آزادی در زمان جنگ سرد که بر ضد بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی فعالیت می‌کرد، یکی از گسترده‌ترین و مهم‌ترین ابزارهای رسانه‌ای بود که اهداف تبلیغاتی ایالات متحده را در خدمت جنگ نرم پیش می‌برد؛ به طوری که برخی از صاحب‌نظران از تاثیر جدی آن بر فروپاشی شوروی نام برده‌اند.

2-7. تلویزیون: امروزه برنامه‌های تلویزیون ملی هر کشور، به دلیل جذابیت‌های ویژه تصویری، به یکی از پرمخاطب‌ترین رسانه‌های جدید، تبدیل شده است. امکان پخش برنامه‌های متنوع با قابلیت‌های جلب‌کننده، این رسانه‌ها را به ابزار مهمی در جذب مخاطب و به تبع آن، جهت‌دهی به افکار عمومی تبدیل کرده است تا جایی که «با ظهور شبکه جدید و نیز آغاز به کار شبکه‌های عمومی متعدد در دیگر نقاط جهان، اشتباهی بی‌پایان برای ارائه اخبار تلویزیونی، روزبه‌روز مقیاس جهانی‌تری پیدا می‌کند. گسترش شبکه‌های تلویزیونی، به کشورهای قدرتمند کمک کرد تا از آن در راستای اهداف خویش در عرصه بین‌المللی استفاده کنند (افتخاری، 1377: 195-192).

3-7. ماهواره: با گسترش روزافزون فناوری و توسعه ارتباطات، ماهواره‌ها به بخش عمده‌ای در تحکیم و توسعه زیربناها و ساختارهای ارتباطات و اطلاعات تبدیل شده‌اند. از این‌رو، اگر گفته می‌شود، قرن بیست‌ویکم، قرن ماهواره‌هاست، بی‌مبنا نیست؛ چراکه امکانات و قابلیت‌های گسترده این فناوری، آن‌را به عامل عمده‌ای برای دگرگونی در زندگی اجتماعی تبدیل کرده است. اهمیت ماهواره‌ها در تغییر و تحولات اجتماعی به‌گونه‌ای است که کاربرد ماهواره‌ها در جنگ نرم، به عاملی مهم در سرعت بخشیدن به تحقق اهداف تبدیل شده است؛ به طوری که یکی از بزرگ‌ترین منابع و ابزارهای جنگ نرم، توانایی در بهره‌گیری از شبکه‌های ماهواره‌ای است که به وسیله آن بتوان افکار عمومی و فرهنگ عمومی را دستخوش تغییر در نگرش‌ها، باورها و رفتارها کرد. ماهواره نیز یکی از ابزارهای جنگ نرم است. وظیفه دولت در این باره، ساخت ماهواره‌های جدید و پیشرفت در بخش فناوری هوا و فضا است. در حال حاضر، قدرت‌های بزرگ با در دست گرفتن بخش عمده فضا و فرستادن انواع ماهواره‌ها به آسمان، تسلط بسیار زیادی بر اطلاعات و فناوری‌های مدرن و در نتیجه، فرهنگ دیگر کشورها دارند؛ در واقع امروز ارتباطات از نقش عمده‌ای در زندگی بشر برخوردار است. به‌گونه‌ای که برخی از متفکران این عصر را عصر ارتباطات نام نهاده‌اند. عصر ارتباطات دنیا را به صورت یک مجموعه نزدیک به هم، فشرده و قابل دسترسی در آورده است (فدوی بنده قرائی؛ گرامیان، 1390: 93)

4-7. اینترنت: امروزه اینترنت به یکی از گسترده‌ترین و پراگنده‌ترین رسانه‌های ارتباطی تبدیل شده است. رسانه‌ای که هم نوشتاری است، هم گفتاری و هم به واسطه آن می‌توان آموزش دید و هم اخبار و اطلاعات متنوعی در آن یافت. از این‌رو، در مباحث جنگ نرم، بهره‌گیری از فضای سایبری و مجازی، عنصری مهم و اثرگذار است. همان‌گونه که گفتیم، ابزارهای جنگ نرم متنوع و متعدد است و هر کدام قابلیت‌های ویژه‌ای دارد، که امکان متناسب با ظرفیت خود را برای بهره‌گیری در جنگ نرم در اختیار عاملان آن قرار می‌دهد. اما در مباحث جنگ نرم، دو رسانه به نسبت جدیدتر و در عین حال، گسترده‌تر و با قابلیت‌های بیشتر، یعنی اینترنت و ماهواره اهمیت بیشتری دارند؛ چراکه قدرت در نوردیدن مرزها و عبور از بسیاری از موانع و خیل گسترده و سطوح گوناگون مخاطبان و امکان ارائه برنامه‌های جذاب و متنوع به‌علاوه قابلیت‌های دیگر (از قبل انتقال اطلاعات)، آنها را به مهم‌ترین ابزار در خدمت برای قائلان و عاملان جنگ نرم تبدیل کرده است (Nye, 2010: 1). این ابزارها می‌توانند با برنامه‌های متنوع و جذاب خود، انسجام نظام اجتماعی و هویت ملی یک کشور را از بین برند (افتخاری، 1377: 195-190).

5-7. آموزش، زبان، ترجمه و انتشار کتاب یا مقالات: آموزش به‌سبک غربی یکی از روش‌های نفوذ در کشورهای جهان سوم بوده است (شفیعی سروستانی، 1372: 72)؛ یکی از کارکردهای پنهان این برنامه‌های آموزشی که در ظاهر به‌منظور پیشرفت علمی در این کشورها اجرا شده، زمینه‌سازی برای پذیرش فرهنگ بیگانه و برتر جلوه‌دادن آن بوده است (قائم مقامی، 1356: 237-244)؛ البته انتشار کتاب بدون در نظر گرفتن تطابق آن با فرهنگ بومی و بدون توجه به پیامدهای منفی پنهان برخی از کتاب‌ها، می‌تواند در تقویت یک فرهنگی مؤثر باشد.

البته طیف این ابزار بسیار زیاد بوده است و می‌توان ابزار یا روش‌های متعددی برای تقویت قدرت نرم و تاثیرگذاری بر دیگران و یا کاهش قدرت نرم دیگری و مقابله با آنها استفاده شود که در بالا تنها ما به ذکر برخی از آنها پرداختیم؛

چنان که علاوه بر اهداف فوق؛ گفتمان سازی، مرجع سازی، تغییر الگوی مصرف رسانه‌ای، نخبه‌سازی مصنوعی و سلطه اطلاعاتی از مهم‌ترین و راهبردی‌ترین اهداف میان برد و واسطه‌ای قدرت نرم می‌باشد؛ که بسته به مراحل اجرای نقشه راه تدوین شده و استراتژی‌های مقابله‌ای، به مرحله اجرا در خواهند آمد تا به اهداف از پیش طراحی شده دست یابد.

8- قدرت نرم آمریکا و اقدامات نرم‌افزارانه در افغانستان

8-1. چارچوب اثرگذاری قدرت نرم آمریکا

کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی آمریکا یک گروه دوحزبی است که در سال 1948 از سوی کنگره آمریکا تاسیس شد و وظیفه آن، طراحی، تدوین و پیشنهاد سیاست‌ها و برنامه‌های موردنیاز دستگاه‌های دولتی آمریکا در حوزه دیپلماسی عمومی و افزایش اثربخشی سیاست‌های مورد استفاده آنها در این حوزه است. در ابتدای سال 2013 وظیفه دیگری به کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی آمریکا محول شد و این کمیسیون موظف شد گزارش سالانه جامعی درباره فعالیت‌های دیپلماسی عمومی و اطلاع‌رسانی بین‌المللی تهیه کند.

کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی آمریکا همچنین مکلف شده که ارزیابی کاملی از میزان اثربخشی فعالیت‌های دیپلماسی عمومی و اقدامات رسانه‌ای آمریکا تهیه کند. در این گزارش، به بررسی میزان اثرگذاری فعالیت‌های دیپلماسی عمومی وزارت خارجه آمریکا و همچنین شورای مدیران رسانه‌ای آمریکا¹ پرداخته شده و توصیه‌هایی برای ارتقاء فعالیت‌های این دو دستگاه اصلی ایالات متحده در حوزه جنگ نرم، ارائه شده است. این گزارش بر مبنای مطالعه 6 ماهه حدود 100 سند تحقیقی و بازرسی وزارت خارجه و شورای مدیران رسانه‌ای آمریکا و همین‌طور ده‌ها مصاحبه با مسئولان ذی‌ربط تهیه شده است. کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی آمریکا در پایان این تحقیقات مفصل، 5 توصیه راهبردی برای اصلاح فعالیت‌های دیپلماسی عمومی و تقویت قدرت نرم آمریکا ارائه کرده است که عبارت‌اند از: 1- افزایش توجه مسئولان وزارت خارجه آمریکا به اهمیت تحقیقات در حوزه دیپلماسی عمومی (ایزدی؛ متین جاوید، 1392: 47-48)؛ 2- کنار زدن فرهنگ پرهیز از ریسک در سطح وزارت خارجه و شورای مدیران رسانه‌ای که می‌تواند تاثیر منفی بر اثرگذاری تحقیقات و ارزیابی‌ها به بهبود فعالیت‌ها داشته باشد (چراکه برخی معتقدند که قدرت نرم آمریکا در حال نزول است و از این رو آمریکا باید به این مهم توجه موسعی داشته باشد) (دلیرپور، 1391: 53-54)؛ 3- اتخاذ رهیافت‌های راهبردی یکپارچه‌تر برای توسعه و ارتقاء فعالیت‌های دیپلماسی عمومی و اقدامات رسانه‌ای بین‌المللی؛ 4- ارتقاء آموزش در سطوح برنامه‌ریزی استراتژیک شامل تحقیقات و ارزیابی‌ها؛ 5- افزایش اعتبار و نیروی انسانی مورد نیاز نهادهایی که اقدام به ارزیابی و ارائه پیشنهادات برای ارتقاء برنامه‌ها و فعالیت‌های دیپلماسی عمومی می‌کنند (ایزدی؛ متین جاوید، 1392: 47-48).

8-2. قدرت نرم ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه و از جمله افغانستان

دولت بوش در پی رویدادهای 11 سپتامبر، با این باور که اقدامات پیشین این کشور برای فراهم آوردن یک سیستم امنیتی در خاورمیانه با شکست روبه‌رو شده است، به کاربرد زور در منطقه از نظر امنیتی برتری بخشید. با وجود این، در مواجهه با چالش‌هایی که طی مبارزه با تروریسم، به‌ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه برای نومحافظه‌کاران آمریکایی ایجاد شده بود، موضوع استفاده از مؤلفه‌های قدرت نرم‌افزاری ایالات متحده و دیپلماسی عمومی به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. در واقع تبیین موضوع قدرت نرم از سوی محافل علمی و سیاسی ایالات متحده در دوره‌های جدید را باید پاسخی به تهدیدها و خطرهای امنیتی آمریکا در حوزه‌های جغرافیایی مختلف از جمله خاورمیانه دانست.

تنها پس از سپتامبر 2001 بود که آمریکایی‌ها دوباره به اهمیت سرمایه‌گذاری در قدرت نرم پی بردند. در گذشته و به دلیل ماهیت استبدادی کشورهای منطقه و فقدان نقش مردم در کشورهای خود، آمریکا توجه چندانی به اهمیت افکار عمومی مردم نسبت به سیاست‌های خود نداشت و تنها از طریق همکاری با متحدان خود، سیاست‌هایش را پیش می‌برد. حادثه

11 سپتامبر نشان از تغییر عمده‌ای داشت که در زمینه‌ی امنیت، قدرت و تهدید به‌وجود آمده بود. امنیت آمریکا از طرف گروه‌های غیردولتی به‌چالش کشیده شده بود. این گروه‌ها از قدرت سخت‌چندانی برخوردار نبودند، اما توانسته بودند با ایدئولوژی خاص خود، گروهی از جوانان را جذب و از آنها علیه منافع تنها ابرقدرت جهان استفاده کنند. در نظر تحلیلگران، پافشاری کابینه کلینتون بر مقوله‌های «پیشبرد دموکراسی» و «ارتقای سطح تقید جهانی به حقوق بشر»، استراتژی محوری دولت ایالات متحده در مقطع زمانی بعد از جنگ سرد تلقی می‌شود (کیوان حسینی، 1383: 218).

واکنش آمریکا به این اقدامات به‌کارگیری قدرت سخت و حمله‌ی نظامی به کشورهای افغانستان و عراق بود؛ اما این استراتژی نه‌تنها موفقیتی به‌دنبال نداشت، بلکه موجب تخریب وجهه‌ی آمریکا در جهان و به‌خصوص در جهان اسلام و عرب شد. بنابراین آمریکا استراتژی خود را تغییر داد و درصدد به‌کارگیری قدرت نرم در سیاست خارجی خود برای مبارزه با تهدیدهای موجود در این عرصه برآمد. به این ترتیب، قدرت نرم برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی مردم منطقه از سوی آمریکا به‌کار گرفته می‌شود تا افکار و نگرش‌های ملل منطقه را تغییر دهد و آنها را با سیاست‌های آمریکا در منطقه همراه کند. در واقع آمریکا به‌خوبی پی برده که اگر نتواند افکار عمومی را با خود همراه سازد، قادر نخواهد بود به اهداف سیاست خارجی خود دست یابد و حوادث مذکور نیز خود نشان از محدودیت موجود در توانایی این کشور داشت (کالاها، 1387: 242-243).

قدرت نرم آمریکا دارای شاخص‌های است که عبارتند از:

1- برتری نسبی: یکی از این ویژگی‌ها برتری نسبی یا حفظ هژمونی است؛ چنان‌که یکی از ابعاد اساسی قدرت هژمون، برتری نسبی آن در برابر سایر بازیگران بین‌المللی است. این برتری باید در عرصه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی ملموس و مشخص باشد و این توانایی‌ها در تقویت جنبه‌های نرم قدرت این کشور موثر است (کالاها، 1387: 62-60). چنان‌که سایر قدرت‌های بین‌المللی نیز با تقویت قدرت خود در این ابعاد سعی در چالش طلبی نرم آمریکا داشته و دارند.

2- قدرت داخلی پشتیبان اعمال قدرت خارجی: قدرت هژمون برای ایجاد نظام جهانی، معماری سیستم، حفظ و توسعه امپراطوری خود به‌منافع خارجی و توانایی‌های قابل اعتماد و نمایش در عرصه بین‌المللی نیاز دارد. ولی این بخش از قدرت تا توسط قدرت داخلی و قدرت نرم پشتیبانی نشود، کشور را قادر به استقرار نظام مطلوب نخواهد کرد (امینیان، 1381: 848).

3- قدرت ساختاری و نهادینه شده: قدرت هژمون آمریکا علاوه بر برتری نسبی، به‌توانایی و اراده ایجاد قوانین، هنجارها و روش‌های عملیاتی در ابعاد مختلف سیستم بین‌الملل نیز نیاز دارد و دیگران نیز باید این برتری را به‌رسمیت بشناسند و این برتری باید در چارچوب نهادها و ساختارها با هنجارها و قوانین مصوب منعکس گردد. این قدرت ساختاری توان تعیین شرایطی برای قدرت نرم این کشور را فراهم می‌سازد که براساس آن، نیازهای خود را برآورده می‌کند و منافع خود را پی می‌گیرد. توان ایجاد و حفظ رژیم‌های همکاری و کنترل بی‌ثباتی جزو لاینفک این قدرت هژمون است (امینیان، 1381: 849). درواقع دوران جدید ضروت توجه به‌قدرت نرم و دنبال کردن منافع کشوری هم‌چون آمریکا از طریق نهادها و ساختار به‌منظور حفظ مشروعیت آن همواره مورد توجه بوده است؛ چراکه مثلاً در حمله به افغانستان ضرورت همراه ساختن افکار بین‌الملل و توجه به ابعاد غیر نظامی می‌تواند نمودی از توجه ظریف به‌قدرت نرم باشد (امینیان؛ کریمی قهرودی، 1391: 72-70).

بنابراین، اگرچه ایالات متحده به‌دلیل برتری در زمینه‌های یاد شده و همچنین رهبری تکنولوژیک، نیروی فزاینده نظامی و اقتصادی، قدرت ملایم و ایفای نقش به‌عنوان مرکز ثقل ارتباطات بین‌المللی ابرقدرت قرن بیست‌ویکم به‌شمار می‌رود و برای ارائه این برتری و هژمونی تلاش می‌کند (نای، 1382: 11). نویسندگان لیبرال که بر جنبه‌های نرم قدرت تأکید دارند، معتقدند که حتی جهان تک‌قطبی بعد از جنگ سرد که آمریکا با قدرت خود، نظام بین‌الملل را به‌طور یک‌جانبه‌گرایانه شکل داده، به‌وسیله نیروهای جهانی شدن و وابستگی متقابل محدود شده است و به‌رغم برتری در

زمینه‌های اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی، بدون همکاری با قدرت‌های عمده نمی‌توانند مسائل امنیتی جهان را حل کنند. آنها معتقدند که اقدامات یک‌جانبه‌گرایانه نظامی آمریکا، به تضعیف جنبه‌های نرم قدرت که شامل جاذبه فرهنگ و ارزش‌هایی آمریکایی، خوش‌خیم بودن هژمونی آمریکا و مشروعیت‌بخشی اقدامات آمریکا می‌باشد، کمک می‌کند؛ وقتی جامعه و فرهنگ هژمون جذاب باشد، احساس تهدید و لزوم برابری کردن با آن کاهش می‌یابد و آن‌را به یک هژمون دموکراتیک تبدیل می‌کند که از یک طرف به قدرت معنوی آمریکا کمک می‌کند و از طرف دیگر محدودیت‌هایی را بر قدرت هژمون تحمیل می‌نماید (نای، 1382: 18).

8-3. راهکارهای کنترل قدرت نرم توسط آمریکا

تحولات شگرف محیط بین‌الملل طی دهه‌های اخیر سبب بروز دگرگونی عمیقی در شیوه‌های اعمال قدرت میان بازیگران شده است. به گونه‌ای که ظرف جهان کنونی برای کاربرد ابزارهای سخت‌افزاری قدرت در مقیاس وسیع مضیق گشته و جهانیان، دیگر شعله‌ور نمودن پیایی آتش جنگ‌های خونین را هم‌چون گذشته بر نمی‌تابند. لذا کاربرد قدرت نرم از جنبه‌های گوناگون بر قدرت سخت، چربش و برتری یافته است؛ تا آنجاکه حتی ابرقدرت جهانی را نیز از توجه جدی به شیوه‌های نوین تحمیل اراده در عصر ارتباطات و اطلاعات نظیر فرهنگ، گریزی نیست (شهرام نیا و دیگران، 1391: 73)؛ از این‌رو آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت در عرصه بین‌الملل بعد از جنگ سرد درصدد برآمده است تا از راه‌های ذیل کنترل خود را بر قدرت نرم در عرصه جهانی بگستراند که این راه‌ها عبارتند از: 1- داشتن کانال‌های چندگانه ارتباطی داخلی و خارجی؛ 2- نزدیک کردن سنت‌ها و ایده‌های فرهنگی اجتماعی و سیاسی بر نرم‌های جهانی؛ 3- حرکتی آرام، پراکنده و مداوم در جهت تسخیر افکار عمومی به‌توسط رسانه‌های همراه و همگام با مردم (نه رسانه‌ای که قصد مدیریت افکار را داشته باشد) و بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی (سجادپور؛ زاده‌علی، 1391: 88)؛ 4- ایجاد گفت‌وگوهای خبری رسانه‌ای در خارج و داخل به زبان‌های مختلف؛ 5- پذیرش اینکه دیگر مردم مجبور به استفاده از رسانه‌های داخل نیستند و طراحی برنامه‌هایی که بتواند از مشارکت مردم در امور بالاتری استفاده نمود؛ 6- اعتماد به مردم حتی در صورت بیان انتقادهای تند؛ 7- توجه به طراحی و انعکاس برنامه‌هایی که تفکر جهانی شدن از محلی شدن را منعکس کند (جهانی شدن برنامه‌ها) (باید از پنجره خارج به‌داخل نگریست نه از پنجره داخل به‌خارج)؛ 8- توجه به‌وجود تنوع آراء در داخل و انعکاس آن به‌خارج (دیگر اینکه همه جامعه یکسان فکر کنند به پایان رسیده) وجود تنوع فکری و تکرر آراء حتی در مخالفت با حکومت نقطه قوت محسوب می‌شود.

9- نرم‌افزارگرایی آمریکا در افغانستان

آمریکا حمله به افغانستان را با هدف‌هایی هم‌چون مبارزه با طالبان و القاعده، ایجاد ثبات و تقویت امنیت و صلح، دولت-ملت‌سازی، توجیه نمود. منظور از اقدامات لیبرال و نرم آمریکا، اتخاذ تدابیری بود که برای تقویت موقعیت دولت در افغانستان ضروری بود. رهبران آمریکا سعی داشتند با تبدیل کردن افغانستان به خط اول مواجهه با تروریسم در کنار سرکوبی نظامی القاعده و دستگیری رهبران آن، از طریق انجام طیف گسترده‌ای از اقدامات غیرنظامی، زمینه‌ی لازم برای دولت‌سازی دوباره و تقویت قدرت نرم خود در این سرزمین به انجام رسانده و در نهایت شرایط موردنیاز برای شکل‌گیری دولتی دموکراتیک در کشور را فراهم آورند (خلیلی؛ باهوش فاردقی، 1393: 44-42) که در واقع این اقدامات در راستای جبران شکنندگی سیاست‌های نظامی این کشور صورت گرفت (دلیرپور، 1391: 54-53)؛ از سوی مدیریت بحران با استفاده از ابزارهای نرم و لیبرال در دوران بعد از حمله‌ی به افغانستان بیش‌تر مورد توجه قرار گرفت؛ چراکه بعد از 11 سپتامبر، جنگ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهایی بود که آمریکا به‌منظور حذف القاعده و حامیان آنان استفاده نمود. این در صورتی است که ابزار نظامی برای آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت تنها ابزار کنترل و مهار بحران در این منطقه نبود (Brecher, 1993: 37) و اتکای صرف بر قدرت نظامی و عدم کاربرد قدرت نرم در افغانستان، این کشور را در دست‌یابی به اهدافش دچار مشکل خواهد ساخت که در ذیل به برخی از اقدامات آمریکا اشاره می‌نماییم:

9-1. سیاست‌های نرم‌افزارانه‌ی اقتصادی: افغانستان محور منازعه‌ی غرب و تروریسم بود که از شرایط بد اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی رنج می‌برد (نجفی‌آبادی، 1390: 47). هدف آمریکا از تقویت شاخص‌های مرتبط با زندگی عموم افغان‌ها، ایجاد نهادهای حکومتی معتدل و دموکراتیک و رهبران قابل اعتماد بوده است. از جمله مهم‌ترین اقدامات آمریکا می‌توان به فعالیت در عرصه‌ی اقتصادی اشاره کرد؛ در جایی که زیربناهای گوناگون آن در دوران اشغال شوروی و جنگ داخلی به‌طور کلی و به‌شدت آسیب دیده بود؛ مانند اینکه امید به زندگی به 40 سال رسیده بود. اقداماتی مانند پی‌گیری‌های گسترده برای برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی در جلب کمک‌های اقتصادی در جهت بازسازی در دوران بوش و اوباما از جمله نشست‌های توکیو (2002) برلین (2004)، لندن (2006) و هلند (2009) (تمنا، 1387: 169)، جزو آن دسته از کنش‌هایی بود که دولت‌سازی عمودی در افغانستان را پشتوانه‌دار می‌ساخت.

آمریکا در روند بازسازی افغانستان از بزرگ‌ترین کمک‌کنندگان به بازسازی افغانستان بود که رقم آن در سال‌های 2001 تا 2008 به بیش از هفت میلیارد دلار رسید (باقری، 1389: 37-30). با سقوط طالبان در نوامبر 2001، اقتصاد افغانستان پس از سال‌ها رکود رو به بهبودی نهاد. با گردهمایی رهبران بزرگ افغانستان در دسامبر 2001، در بن، که منجر به توافق‌نامه‌ی بن و تشکیل دولت جدید در افغانستان گردید تلاش‌های بین‌المللی برای بازسازی افغانستان شروع شد و منجر به تشکیل کنفرانس توکیو در ژانویه‌ی 2002 گردید. در اجلاس توکیو که با شرکت بیش از 60 کشور کمک‌دهنده به منظور بازسازی افغانستان تشکیل شد و امضای توافق‌نامه‌ی بن در اواخر سال 2001 افغانستان را وارد برهه‌ی جدیدی از تاریخ خود گرداند.

9-2. سیاست‌های نرم‌افزارانه‌ی سیاسی: چنین تصور شده است که، دموکراسی شیوه‌ای مناسب برای ایجاد یک زندگی همراه با صلح و تسامح در بین گروه‌های متمایز می‌باشد؛ به‌ویژه، در کشورهایی با ناهمگونی‌های گوناگون جامعه‌شناختی، نهادهای دموکراتیک مهم‌ترین حلقه‌ی اتصال پروسه دموکراسی‌سازی در یک کشور است (هادیان، 1388: 37-49). در میان جوامع مختلف، به‌لحاظ نژادی، قومی و فرهنگی، شاید بتوان افغانستان را به‌عنوان یک مورد منحصر به‌فرد دانست که برطرف کردن شکاف‌های فرهنگی و نژادی در آن، اغلب مشکل است. نکته‌ی مهم این است که در پی تهاجم نیروهای ائتلاف به‌رهبری آمریکا به این سرزمین و آغاز کوشش‌ها در جهت ایجاد و تقویت فرایند ملت-دولت‌سازی، اختلافات پیش‌گفته، افزایش یافت.

سیاست‌مداران آمریکا در مسیر گسترش دموکراسی به افغانستان طرح خاصی به‌نام «دموکراسی قبیله‌ای» را در دستور کار خود قرار داده‌اند و به‌جای تأکید بر احزاب سیاسی در روند انتخابات و رقابت سیاسی، بر رقابت «لوی جرگه‌ها» تأکید می‌کنند که به‌نوعی به‌تقویت دموکراسی در قالب قبیله می‌انجامد (متقی، 1382: 57-52). حمایت آمریکا از حرکت از دموکراسی به‌سمت دموکراسی جرگه‌ای، سبب شده است که فضای سیاسی افغانستان به‌سمت نوعی تجربه‌ی حداقلی از دموکراسی که در آن قبایل جای احزاب را می‌گیرند، پیش برود. این امور سبب شده است که برخلاف، اهداف اولیه‌ی آمریکا، به‌جای ایجاد نهادهای دموکراتیک که با انسجام اجتماعی زمینه را برای پیشرفت و حرکت به‌سوی اهداف ملی آماده سازد، اهداف قبیله‌ای جایگزین و بر تنش‌های قومی افزوده شود؛ یعنی، تلاش‌های موجود به‌جای ایجاد و تداوم صلح، عرصه‌ی داخلی را آماده‌ی تعارض نموده است. دموکراتیزه‌شدن می‌تواند نقشی روبه‌جلو را در صحنه‌ی سیاسی افغانستان ایفا کند؛ نقشی که منجر به تسهیل ایجاد چارچوبی نهادین برای ثبات و مشروعیت حکومت افغانستان شود و بتواند نیروهای گریز از مرکز را کنترل کند که نتیجه‌ی آن ثبات در تمامی کشور خواهد بود که در برهه‌ی طولانی در تاریخ این کشور حکم فرما بوده‌اند (رهنمد، 1392: 134-130).

ایالات متحده از روند انتخابات و همچنین نهادینه‌سازی قانون و تغییر در ساختار سنتی و قبیله‌ای قدرت در افغانستان پشتیبانی کرد و کوشش‌هایی را هم انجام داد: ارائه‌ی امکانات برای برگزاری لویه‌جرگه‌ی اضطراری و لویه‌جرگه‌ی تصویب قانون اساسی در سال 2003 و 2004 از طریق حمایت تدارکاتی و کمک به کمیسیون تدوین قانون اساسی افغانستان؛ حمایت از انتخابات ریاست‌جمهوری در 2004 و انتخابات پارلمانی در 2005 از طریق ثبت‌نام و ارائه‌ی تعلیمات به رأی‌دهندگان، ارائه‌ی خدمات لجستیک و امنیتی در غرفه‌های رأی‌گیری و سپس ارائه‌ی خدمات آموزشی به نمایندگان

شورای ملی و شوراهای ولایتی؛ ارائه‌ی خدمات آموزشی به کاندیداها، احزاب سیاسی، کمیسیون تنظیم انتخابات و تجهیز رسانه‌ها در انتخابات پارلمانی 2005 (تمنا، 1387: 172)؛ ممنوعیت کاندیداتوری اشخاصی که از طرف دادگاه به جرایم ضدبشری محکوم شده‌اند در انتخابات ریاست‌جمهوری.

هرچند پیش از 11 سپتامبر مسأله‌ی تروریسم از جمله مسائل مهم در سیاست امنیتی و خارجی آمریکا، به‌شمار می‌آمد، اما بعد از 11 سپتامبر به اولویت سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد. آمریکا بعد از 11 سپتامبر به این نتیجه رسید که مهم‌ترین چالش پیش‌رو، نوع نظام‌های سیاسی حاکم در خاورمیانه و افغانستان است (دهشیر، 1384: 8). توافق‌نامه‌ی بن در پی ایجاد یک نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی نمایندگی بود که برطبق اصول مندرج آن می‌بایست هشت‌ماه بعد از تصویب، از طریق دولت انتقالی در سال 2002 و تصویب قانون اساسی جدید، به مرحله‌ی اجرا دربیاید (باقری، 1389: 34-42). هم‌چنین انتخابات ریاست‌جمهوری در اکتبر 2004 و برپایی انتخابات پارلمان و شوراهای ولایتی در سپتامبر 2005 از عمده فعالیت‌های آمریکا، جهت استقرار دموکراسی در افغانستان بود؛ کشوری که آسیب‌های متعدد از ناامنی، فقر، فساد و تجارت گسترده‌ی مواد مخدر متحمل شده است در فضایی بحرانی به‌سر می‌برد که نضج‌گرفتن نهادهای نوپای مدرن را در آن، با چالش مواجه می‌ساخت. بنابراین برنامه‌ریزی دقیق و کمک‌های همه‌جانبه نیاز بود تا جامعه‌ی چندپاره‌ی افغانستان را با تنوع قومی، فرهنگی، مذهبی و زبانی، آماده‌ی پذیرش شکل نوینی از زندگی سیاسی نماید.

3-9. سیاست‌های نرم افغان‌ها فرهنگی: رویکرد دموکراسی‌سازی در چارچوب مبارزه با تروریسم معنا می‌پذیرد. آمریکایی‌ها درصدد تغییرات بنیادین در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ساختار بنیادین قدرت برآمدند و معتقد بودند که در صورت گسترش دموکراسی، ارزش‌ها و الگوهای همسانی با سایر کشورها به‌وجود می‌آید که در سایه‌ی آن منازعات بین بازیگران منطقه، مدیریت و ریشه‌ی افراطی‌گری خشک خواهد شد. در این‌صورت است که افغانستان و همسایگان خواهند توانست به‌صلحی پایدار دست یابند. درواقع بخشی از فعالیت‌های این کشور توسعه‌ی ارزش‌های بود که گاه از داخل این کشور نشأت نمی‌گرفت و ناشی از ارزش‌های غیرومی بود که در نتیجه‌ی سیاست‌های آمریکا در این کشور پی‌گرفته شده بود (کالاها، 1387: 176-173).

چنان‌که برخلاف سند راهبرد امنیت ملی 2002 که در آن، اشاعه‌ی دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک به‌عنوان یکی از اهداف ملی و راه‌های مقابله با تروریسم برشمرده شده بود، در سند 2006 به‌عنوان مهم‌ترین شاخص مطرح شد و چنین آمد که، ما به یاری مردم افغانستان رقتیم تا رژیم طالبان و حامیان تروریسم القاعده را سرنگون و کمک کنیم تا یک حکومت دموکراتیک جدید جانشین آن کنیم و ما بانیان دموکراسی در خاورمیانه هستیم. در این زمینه، چنین تصویری وجود داشت: دموکراسی در بطن قدرت نظامی از فرصت لازم برای تداوم و گسترش برخوردار خواهد شد؛ ضرورت مقابله با دولت‌های مستبد به‌عنوان موانع گسترش آزادی‌خواهی، امری بایسته است؛ امنیت و مقابله با تروریسم از طریق کمک به فرآیندهای دموکراتیزه‌کردن فزون‌تر می‌شود و تقویت نهادها و ارزش‌های دموکراتیک به ایجاد امنیت داخلی و کاهش منازعات و تقویت صلح داخلی و منطقه‌ای کمک خواهد کرد (ارشاد، 1390: 16-15)؛ که نمودی از این اقدامات آمریکا را در برگزاری انتخابات پارلمان (لویه جرگه) یا ریاست‌جمهوری و حضور فعالانه زنان بوده است که تا قبل از این در این کشور ما شاهد آن نبوده‌ایم.

4-9. سیاست‌های نرم افغان‌ها امنیتی: افغانستان در طول دهه‌های گذشته همواره با بحران‌های گوناگون و فقدان امنیت مطلوب مواجه بوده و ناامنی گسترده به‌ویژه در ابعاد اجتماعی و اقتصادی، زبان‌های فراوانی را برای افغان‌ها به‌همراه داشته است. در این شرایط، سیاست منفعت‌گرایانه‌ی آمریکا بر مبنای مداخله نظامی، در جهت استقرار و تقویت امنیت در این کشور به اقداماتی که در ادامه آمده است مبادرت نمود: کمک گسترده‌ی مالی به بازسازی نیروهای مسلح افغانستان (موسوی، 1387: 11)؛ ارائه‌ی مشاوره‌های امنیتی و نظامی به مراجع مربوطه در افغانستان و اتخاذ تصمیم‌های مقتضی مشترک در مواردی که به‌باور مقامات افغانی تمامی ارضی، استقلال و امنیت آن کشور در معرض تهدید و خطر قرار داشت؛ ادامه‌ی عملیات‌های ضد تروریسم در همکاری با نیروهای افغانستان؛ تداوم تبادل اطلاعاتی و استخباراتی

میان نیروهای امنیتی افغانستان با نیروهای آمریکایی (ارشاد، 1390: 162-160)؛ تقویت روابط افغانستان با ناتو؛ امضاء موافقت‌نامه‌ی مشارکت استراتژیک بین آمریکا و افغانستان در سال 2005 (کتاب سبزی، 1388: 282). یکی از چالش‌های بزرگ آمریکا جهت تثبیت امنیت در افغانستان، وجود افراد مسلح باقیمانده از دوران جنگ‌های داخلی است که نمود آن وجود طالبان (نو طالبان) است که آمریکا نتوانسته آن را حذف کند (Dale & Bowman, 2009: 2). در دوران جهاد، گروه‌های مختلفی از قومیت‌های گوناگون برای مبارزه با شوروی تشکیل و هریک از این گروه‌ها، از طرق گوناگون تجهیز شدند. هدف از اجرای طرح خلع سلاح را می‌توان تداوم عملکرد حکومت افغانستان به‌منظور ایجاد یک محیط امن از طریق خلع سلاح و منحل نمودن گروه‌های مسلح غیرقانونی به‌منظور تثبیت وضعیت برای گسترش حکومت مرکزی و حاکمیت قانون دانست (حسن‌زاده، 1389: 89). طرح خلع سلاح یک شرط اساسی برای پیشرفت حکومت مرکزی و اولین سیاست اصلی برای دوران پس از اجلاس بن (2001) بود.

دولت افغانستان با همکاری آمریکا و سایر کشورهای مساعدت‌کننده، کوشش کردند این تحول را به‌سمت بسط حاکمیت قانون و ایجاد نظام اداری فراگیر سوق دهند. این برنامه با جمع کردن سلاح‌های کوچک و تجهیزات نظامی سنگین می‌توانست به‌عنوان یک راهبرد بسیار حیاتی، بر منحل نمودن گروه‌های شبه‌نظامی فعال تمرکز کند (تمنا، 1387: 138-141). هرچند که از مهم‌ترین آثار این وضعیت، آغاز دور تازه‌ای از بازخیزی طالبان در قالب نوطالبان است. نسل جدید طالبان، سازمانی سیاسی در سطح کشور است که قابلیت ترمیم‌پذیری و بازسازی تشکیلاتی خود را به اثبات رسانده (یوسفی، 1384: 7) و براساس رهبریت سنتی بزرگ‌ترین قوم افغان (پشتون) عمل می‌کنند. طالبان جدید تفاوت‌هایی با طالبان گذشته دارند؛ آنان، اجرای شریعت را اولویت خود در مبارزه ندانسته و در مقابل، هدف اول خود را آزادسازی افغانستان از اشغال خارجی‌ها می‌دانند (نامی، 1387: 182). صعود نوطالبان، روند دولت‌سازی نوین افغانستان را با دشواری‌های عمده، مواجه ساخته است. البته همان‌طور که بیان گردیده مشکلاتی از قبیل تداوم خشونت در ساختار این کشور، فقر سیاسی، فقر اقتصادی، عدم حل مسئله طالبان و نوطالبان و... که در مجموعه زمینه‌ای را برای تداوم برخی تنش‌ها در درون سیستم این کشور فراهم می‌آورد؛ چنان‌که شرایط در افغانستان هنوز بغرنج است و هدف نوطالبان که به‌تدریج جایگزین طالبان شده، تبدیل افغانستان به یک کشور اسلامی با معیارهای طالبانی است. از این‌رو، این گروه دو درخواست غیر قابل مذاکره دارند؛ نخست، عقب‌نشینی تمام سربازان خارجی از افغانستان و دیگری داشتن نقش گسترده‌تر برای شکل‌دهی به ساختارهای قانونی و اجتماعی افغانستان (Giustozzi, 2007: 193).

10- نتیجه گیری

سیاست با قدرت پیوند ناگسستنی یافته است که به مرور زمان پچیده و گسترده تر شده است؛ این در صورتی است که، قدرت در عصر حاضر ابعاد جدیدی را تجربه کرده و جنبه‌هایی از آن آشکار شده است که بخشی از آن را می‌توان تحت عنوان قدرت نرم درک کرد و کشورها به‌ویژه ابرقدرت‌ها به این بعد از قدرت توجه خاصی نشان داده‌اند؛ که ما در این کار تحقیقاتی سعی در نشان دادن این بعد از سیاست‌های کشورها داشته‌ایم که در قالب بحث قدرت نرم مطرح شده است و خود مقدمه‌ای برای سیاست نرم‌افزارگرای بوده است. چنان که در مطالعه موردی افغانستان نشان داده شده است که ابرقدرتی چون آمریکا چگونه به سیاست نرم‌افزارنه برای توقیت جنبه سخت قدرت خود روی آورده است.

بنابراین، در شرایط دنیای کنونی، ما شاهد این هستیم که ابرقدرتی هم‌چون آمریکا برای پیش‌برد سیاست و اهداف خود در تمام نقاط دنیا به‌ویژه در دروان بعد از یازدهم سپتامبر، در کشور افغانستان از ابزارهای مختلف قدرت بهره گرفته است؛ چنان که در کنار قدرت سخت که نمود آن در حمله به این کشور (افغانستان) بوده؛ طیفی از اقدامات نرم‌افزارانه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و... را به این منظور به‌کار گرفته است و از این‌رو ضرورت و اهمیت قدرت نرم در دنیا کنونی به‌قدری محسوس و برجسته شده است که کشوری چون آمریکا را نیز ناگزیر از توجه به آن داشته است؛ از این‌رو تداوم سیاست آمریکا در کشور افغانستان نه تنها با ابعاد سخت امکان‌ناپذیر بود؛ بلکه این کشور را بر آن داشته است که به‌منظور حفظ وجهه و مشروعیت خود، از یک‌سو و موفقیت سیاست‌های خود از سوی دیگر به ابزارها و جنبه‌های نرم قدرت توجه کافی و وافی را نماید. درواقع سیاست‌های آمریکا در افغانستان ابعاد پیچیده‌ی قدرت را نمایانگر است و کشورها را بر آن داشته تا به‌منظور دست‌یابی به اهداف خود از این ابعاد جدید قدرت که گاه‌ب‌گاه بیش از ابعاد سخت تاثیرگذارتر هستند بهره گیرند. چنان که یازدهم سپتامبر نشان داد، که کشورهایی هم‌چون آمریکا نیز به‌صرف داشتن قدرت سخت و نظامی نمی‌توانند خود را از گزند خطرات جدید در عصر حاضر در امان نگه دارند.

به‌نظر می‌رسد بهترین راه ارتقای توان بهره‌گیری از قدرت نرم به‌عنوان یک فرآیند، نیاز به اهتمام جهت اصلاح مدیریت فرهنگی در کشورها باشد. این مدیریت باید دارای ویژگی‌هایی از قبیل طراحی برای پیشبرد سیاست‌های فرهنگی، اجرایی کردن سیاست‌های فرهنگی به‌صورت صریح و روشن، هماهنگی و سازگاری بین سیاست‌های فرهنگی در سطوح مختلف باشد. در این زمینه می‌توان به‌برخی راهکارها برای ارتقای سیاست فرهنگی کشور و توان نرم‌افزاری کشورها اشاره کرد:

- 1- هماهنگی میان سیاست‌های فرهنگی بخش دولتی و غیردولتی، سازگاری، هماهنگی و هم‌سویی بین سیاست‌های فرهنگی در سطوح مختلف، تطابق سیاست‌های اعلامی با سیاست‌های اعمالی در عرصه‌ی فرهنگی و تطبیق ساختارهای اجتماعی با اهداف و سیاست‌های فرهنگی؛
- 2- مشخص کردن ضوابط و قوانین حاکم بر سیاست‌های فرهنگی، کارآمدسازی ساختار و تشکیلات فرهنگی، ارتقای تعامل سازمند، میان کارکنان درون‌سازمانی و برون‌سازمانی دستگاه‌های فرهنگی و به‌طورکلی اصلاح ساختار و کارکرد بخش‌های فرهنگی کشور؛
- 3- ایجاد انگیزه و تشویق فعالیت‌های فرهنگی در ابعاد مختلف به‌منظور زمینه‌سازی برای بروز ابتکارات؛
- 4- برنامه‌ریزی جامع و فرابخشی.

1. اسمیت، رویت (1393)، **نظریه‌های روابط بین‌الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی آرانی، تهران: میزان.
2. امینیان، بهادر؛ کریمی قهرودی، مائده (1391)، **استراتژی دولت - ملت‌سازی آمریکا در افغانستان، دانش سیاسی**، سال 8، شماره 15.
3. افتخاری، اصغر؛ کمالی، علی‌اکبر (1377)، **رویکرد دینی در تهاجم فرهنگ، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی**، گروه انتشارات.
4. انصاری، محمد مهدی (بی‌تا)، **جنگ نرم آمریکا علیه ایران، چیستی و چرایی، سایت بانک اطلاعات نشریات ایران**.
5. ایزدی، فوآده، متین جاوید، مهدی (1392)، **دیپلماسی عمومی ایالات متحده آمریکا در مقابل آمریکاستیزی روسیه، دو فصلنامه قدرت نرم**، سال سوم، شماره 8.
6. پیشگاهی‌فرد، زهرا و دیگران (1390)، **جایگاه قدرت نرم در منافع ملی با تاکید بر جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه راهبرد**، سال بیستم، شماره 61، صص 211-191.
7. جعفری‌پناه، مهدی؛ پوراحمدی، حسین (1392)، **قدرت نرم از دیدگاه اسلام و کاربرد آن در جمهوری اسلامی ایران، دوفصلنامه قدرت نرم**، سال چهارم، شماره 11.
8. جهان‌بین، فرزاد، امامی، اعظم (1393)، **سرمایه اجتماعی حلقه ارتباطی قدرت نرم، امنیت نرم، تهدید نرم، دوفصلنامه قدرت نرم**، سال چهارم، شماره 10، بهار و تابستان، صص 73-49.
9. خلیلی، محسن؛ باهوش فاردقی، محمود (1393)، **برابرسنجی نگاه ایرانی به یورش نظامی آمریکا به افغانستان، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌الملل شهرضا**، دوره 6، شماره 18، صص 79-41.
10. دلیرپور، پرویز (1391)، **زوال قدرت نرم ایالات متحده آمریکا، دوفصلنامه قدرت نرم**، سال دوم، شماره 7، صص 61-45.
11. رنجبران، داود (1380)، **جنگ نرم، تهران: ساحل اندیشه**.
12. رهنم، عزیز احمد (1392)، **تاریخ روابط بین‌المللی افغانستان طی سال‌های 1298-1351 ه.ش**، کابل: انتشارات خراسان.
13. سنجابی شیرازی، جهانبخش (1389)، **مفهوم‌شناسی و تبارشناسی قدرت و جنگ نرم، فصلنامه سیاستگذاری سیاسی، دفاعی و امنیتی**، سال اول، شماره دوم، صص 156-120.
14. سجادی‌پور، سیدمحمدکاظم؛ زاده‌علی، مهدی (1391)، **اجرای سیاست خارجی، قدرت نرم و ارتباطات مطالعه موردی ایالات متحده آمریکا 2001-1993، دوفصلنامه قدرت نرم**، سال دوم، شماره 7، پاییز و زمستان، صص 97-81.
15. سیف‌زاده، حسین (1382)، **اصول روابط بین‌الملل**، ج 3. تهران: میزان.
16. شریفی، احمدحسین (1389)، **جنگ نرم**، تهران: مؤسسه آموزشی امام خمینی.
17. شفیع سروستانی، اسماعیل (1372)، **تهاجم فرهنگی و نقش تاریخی روشنفکران**، تهران: سازمان انتشارات کیهان.

18. شهرام‌نیا، سیدامیرمسعود و دیگران (1391)، واکاوی مفهومی قدرت نرم و راهکار (فرصت)‌های ایران در قبال آن، **مجله دانش سیاسی و بین‌الملل**، سال اول، شماره سوم، صص 71-88.
19. عسگری، محمود (1389)، رویکرد انتقادی به نظریه‌ی قدرت نرم، **فصلنامه راهبرد دفاعی**، سال هشتم، شماره 28، صص 61-86.
20. فدوی‌بنده قرائی، احمد؛ گرامیان، سعید السادات (1390)، تحول ماهیت قدرت نرم در دوره پسامدرن، **فصلنامه مطالعات قدرت نرم**، سال اول، پیش شماره سوم، پاییز، صص 77-104.
21. قوام، عبدالعلی (1388)، **روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: سمت.
22. قائم‌مقامی، فرهت (1356)، **آموزش یا استعمار فرهنگی**، چاپ سوم، تهران: انتشارات جاویدان.
23. مشیرزاده، حمیرا (1390)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سمت.
24. کالاهان، پاتریک (1387)، **منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه نقش جهانی آمریکا**، ترجمه داوود غریباق زندی و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
25. کیوان‌حسینی، سیداصغر (1387)، **واکاوی سیاست کنترل صدور فناوری در استراتژی کلان آمریکا (1945-2008)**، تهران: مؤسسه‌ی آموزشی و تحقیقاتی وزارت دفاع.
26. کیوان‌حسینی، سیداصغر (1387)، تأثیر تحولات افغانستان پس از 11 سپتامبر و سناریوهای پیش‌رو، **مجموعه مقالات تحولات افغانستان**، تهران: اندیشه‌سازان نور.
27. کیوان‌حسینی، سیداصغر (1388)، نظریه‌ی دولت ضعیف و فرومانده؛ بازتعریف جغرافیای سیاسی خشونت، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره‌ی 16، صص 90-110.
28. کیوان‌حسینی، سیداصغر؛ جمعه‌زاده، راحله (1390)، سیاست دموکراسی‌سازی در کابینه‌های بعد از جنگ سرد امریکا (کلینتون، بوش و اوباما)، **سیاست دفاعی**، شماره‌ی 77، صص 90-115.
29. متقی، ابراهیم (1382)، عملیات پیش‌دستی‌کننده و تصاعد بحران در خاورمیانه، **مطالعات دفاعی و امنیتی**، شماره‌ی 37-36، صص 140-165.
30. متقی، ابراهیم و دیگران (1388)، تروریسم و جنبش‌های سیاسی-اجتماعی جدید، **سیاست**، دوره‌ی 39، شماره‌ی 1، بهار، صص 35-60.
31. محمدیان، علی (1390)، بررسی سیاست خارجی ایالات متحده‌ی در افغانستان: دولت‌سازی با تأکید بر بازسازی نیروهای مسلح، **تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، شماره‌ی 8، پاییز، صص 121-148.
32. نای، جوزف. (1387)، **قدرت نرم**، ترجمه سیدمحسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).

ب) لاتین

1. Brecher, Michael (1993), **Crises in World Politics: Theory and Reality**, UK: Pergamon Press Ltd.
2. Dale, Catherine & Bowman, Steve (2009), **War in Afghanistan: Strategy, Military, Operations, and Issues for Congress**, USA: Congressional Research Service for Congress.
3. Melissen, Jan (2003), **the New Public Diplomacy**, Studies at the University of Minnesota, Duluth, USA.
4. Nye, Joseph S (1990), Soft power, **Foreign policy**, No, 80, PP. 153-171.
5. Nye, Joseph S (2010), **Cyber Power**, Harvard Kennedy School, Belfer Center for Science and International Affairs.

The Journal of
Politics

A Scientific – Specialized Review

Vol. 2, No 5, spring 2015

License Number: 19989

Tarbiat Modares University

Faculty of Humanities

Email: Politic. association@gmail.com

Structuralism and the Meaning in Humanities

Ali Ardestani

European Union and the Financial Crisis: Trends and Prospects

Seyd Hasan Mirfakhraei

Strategies and Solutions of "Urban Paradyplmasy" to Solve the Islamic Republic of Iran's Nuclear Dispute

Habib Rezaazadeh, Shahab Dalili

Effective Factors on the European Union Approach Towards Islamic Republic of Iran During the Tenth Government.

Majid Nejatpoor, Ebadolah Azaegoon, Mohamad Yoosefi Jooybari

Targeting Subsidies and Their Impact on the New Middle Class: "Sociological Study"

Fariba Masuodi

The Role of Small Industries on the Economic Development of Turkey

Monir Hozouri

Survey of Soft Power in International Politics, With an Emphasis on Soft Policy of America in Afghanistan.

Mahmood Bahoosh